تاریخ مشروطهٔ ایران

و

جنبش وطن پرستان اصفهان و بختیاری

تألیف

دکتر نورالله دانشور علوی

(مجاهدالسلطان)

با

توضیحات و حواشی و مقدمه

بقلم

حسین ـ سعادت نوری

۱۳۳۵

کتابخانه دانش

خیابان سعدی

تهران

چاپ سینا. تهران

فهرست مندرجات





پیش گفتار

برارباب بصیرت پوشیده نیست که‌مردم اصفهان و آزادیخواهان پایتخت شاه‌عباس کبیر و مخصوصا ایل جلیل بختیاری در نهضت مشروطه سهم بزرگی بعهده داشته و نقش مهمی ایفا کرده‌اند . با اینوصف ضمن کتابهائی که در پیرامون قیام مشروطه طلبان و خلع محمد علیمیرزا از سلطنت تالیف گردیده متاسفانه حق احرار و آزادیخواهان اصفهان و مخصوصا زحمات وفداکاری‌های طایفه بختیاری بخوبی ادا نشده است جای تردید نیست که‌هر گاه مجاهدین ازجان گذشتهٔ بختیاری بزعامت مرحوم حاج علیقلیخان سردار اسعد بطهران نیامده بودند محمدعلیمیرزا بپشتیبانی قزاقهای لیاخوف و بتحریك شابشال وامیر بهادر جنك ازصحنه سیاست دور نمیشد وممکن بودسایر آزادیخواهان هم بسر نوشت اسف انگیز مرحوم میرزاجهانگیرخان شیرازی مدیرروزنامه صور اسرافیل وشادروان میرزا نصراله ملك‌المتکلمین بهشتی دچارشوند .

فروردین ماه ۱۳۳٤ پس‌از چندین سال دوری ومفارقت باآقای دکتر نورالله دانشور علوی (مجاهد السلطان) فیض ملاقات دست دادو بمناسبتی سخن ازجنگهای مشروطه بمیان آمد وبرای اینکه شمه‌ای ازخدمات خوانین بختیاری وقربانیهائی که این طایفهٔ محترم و مجاهدین اصفهان در راه استقرار رژیم مشروطه داده‌اند باطلاع علاقمندان بآزادی برسدازایشان که در اغل...

مقدوراست برشته تحریر در آورند تایاداشتهای نامبرده طبع و مورد استفاده عموم واقع شود .

آقای دکتر دانشور علوی که اکنون از طرف وزارت بهداری باز نشسته شده و ایام کهولت و پیری و دوران پر افتخار بازنشستگی خودرا در اصفهان بسر میبرند مسئول اینجانب را اجابت کردند و یادداشتهای خودرا بشرحی که دراین کتاب بنظر خوانندگان عزیز میرسد برای طبع باختیار اینجانب گذاردند ، نویسنده این کتاب از کارمندان قدیمی و ارشد دولت است که سالهای متمادی در وزارت کشور واداره کل شهربـانی و وزارت بهداری مصدر کارهای مهم بوده و پنجمین فرزند مرحوم میرزاموسی خان ناظم الاطباء پسر میرسید عقیل از اعقاب میرسید محمد حسین بن سید محمد هادی بن میرسید محمد وزیر آستانه رضویه از سادات عقیلی است ، مرحوم میرسید محمدحسین از اطبای معروف زمان خود بوده و کتب چندی تالیف کرده که ذخایر ـ التر کیب وقرابادین ومخزن الادویه از آنجمله است .

مرحوم میرزا موسی خان ناظم الاطباء از پزشکان معروف اصفهان بوده که عموم مردم بحذاقت او اعتراف و ایمان داشته اند . فقید نامبرده در سال ۱۳۰٤ قمری هجری وفات یافته و در نزدیك تکیه ملك در تخت فولاد بدفن رسیده وماده تاریخ وفاتش این است :

بهر تاریخ وفـاتش خرد این مصرع گفت

بود عیسی نفس ومعجزه موسی داشت .

از فرزندان میرزاموسی خان، مرحوم دکتر مسیح خان معروف بحافظ الصحه وشادروان دکتر عیسی خان و نـویسنده این کتاب در قیام مشروطه فعالیتهای شایان کرده اند که مختصری از خدمات هریك در صفحات بعد بنظر خوانندگان گرامی خواهد رسید .

چون درضمن مطالب این کتاب بیشتر از خدمات خوانین بختیاری سخن بمیان میاید نویسنده این سطور در پایان یادداشتهای آقای دکتر نوراله دانشور علوی (مجاهدالسلطان) تاریخ طایفهٔ محترم بختیاری را که از قدیم الایام از سربازان مدافع وطن بوده اند بطور اختصار برای مزید اطلاع بنظر خوانندگان عزیز میرساند .

توضیحاً عرض میشود که این قسمت و همچنین مطالبی کـه از صفحه ۱۸٦ ببعد تحت عنوان «حواشی و توضیحات» نوشته شده بقلم نویسنده این سطور است ومسئولیت صحت وسقم آن بر عهده آقای دکتر نورالله دانشور علوی نخواهد بود .

جای بسی مسرت است که یادداشتهای راجع بنهضت مشروطه وخدمات

وفداکاریهای مجاهدین اصفهان و بختیاری هنگامی طبع و نشر میشود که پادشاهی
آزادیخواه و دموکرات یعنی **اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی** که
همواره از رژیم مشروطه و حکومت پارلمانی تقویت و پشتیبانی فرموده‌اند باورنك
کیانی تکیه زده‌اند و **علیاحضرت ملکه ثریا پهلوی** هم که همیشه در
امور خیر پیشقدم بوده‌اند از خاندان محترم بختیاری میباشند .

ح - سعادت نوری

تهران - تیرماه ۱۳۳۵ شمسی

گفتار اول

آغاز نهضت

اجتماع اهالی اصفهان در «تخت فولاد» و اظهارات حاج آقانورالله

پس از استقرار محمدعلی میرزا بتخت سلطنت نمایندگان مجلس باکمال دلگرمی جلسات خودرا تشکیل داده وبرای تدوین قوانین بشور وتبادل نظر پرداختند ولی غافل ازاینکه محمدعلی میرزا پشتیبان مشروطیت نبوده و در باطن باغوای امیربهادر جنك و شاپشال و امین‌الملك و موقر-السلطنه درصدد برانداختن رژیم جدید میباشد گرچه ازطرفی عضدالملك وسایر آزادیخواهان مراقب‌ومواظب بودند امادشمنان آزادی وطرفداران استبداد بطوری شاه را احاطه کرده بودند که بدون حضور آنها کسی نمیتوانست با شاه وارد مذاکره شود.

علاءالدوله و امیراعظم ومعین‌الدوله و سردارمنصور وجلال‌الدوله پسر مسعودمیرزا ظل‌السلطان درمنزل عضدالملك گردآمده وعلیه محمد علی‌میرزا فعالیت میکردند.

جلال الدوله از طرف پدرش مأمور تشکیل انجمن سری بود و بخیال اینکه بآرزوی دیرین خود یعنی سلطنت و یا لااقل نیابت سلطنت

برسد همه شب مرتب در انجمن سری حاضر گردیده وظل‌السلطان‌هم که در اسفند ۱۳۲۴ قمری هجری معزول شده بود در این موقع در تهران اقامت داشت و برای نیل بهدف خود تلاش و تکاپو مینمود.

محمدعلی میرزا بتصویب امیر بهادر وسایر درباریان حکام مستبدی برای ایالات و ولایات تعیین نموده و با دستورات محرمانه آنها را بمحل مأموریت میفرستاد و ضمناً باشخاص شرور و ماجراجوی محل‌هم دستور شرارت ومخالفت باآزادیخواهان میداد چنانچه بیوك‌خان پسررحیم‌خان چلبیانلو واقبال‌السلطنه ماکوئی وحاج آقامحسن عراقی وقوام‌الملك شیرازی هریك درقلمرو نفوذ خود بجان آزادیخواهان افتادند.

حاج آقا محسن عراقی مالکین ضعیف و رعایای بی دست و پا را متهم به بابیگری و بهائیگری نموده و بعنوان اینکه ازطرف دولت مأمور طرد و تبعید کسانی است که علیه دیانت مقدس اسلام قیام کرده‌اند املاك آنها را ضبط و تصاحب مینمود. قوام‌الملك شیرازی در فارس شرارت را بسرحد کمال رسانید و بیوکخان که رئیس ایل ارسباران بود با سوار و پیاده دهات تبریزرا غارت کرده و متجاوز از دویست نفر ازآزادیخواهان را بقتل رسانید. اقبال‌السلطنه‌هم اطراف قلعه ماکورا گرفته بایذاء وآزار وطن پرستان پرداخت.

اهالی تبریز تلگرافات متعدد به شاه و مجلس مخابره و تقاضای رفع ظلم نمودند ولی چون این شرارتها بدستور خود دولت بود بشکایات‌مردم ترتیب‌اثرداده نمیشد.

پسررحیم‌خان بتدریج برتجری خود افزود وخود را نزدیك تبریز رسانید و سکنهٔ دهستانهای اطراف تبریز ناگزیر بشهر پناهنده شدند و

آخرین تلگراف تبریز حاکی ازاین بود که تا دوروز دیگر اشرار بشهر وارد شده وبجان ومال احدی ابقاء نخواهند کرد .

این تلگراف هیجان شدیدی در مجلس بوجود آورد و تقی‌زاده ضمن ابراز تنفر نسبت بمحرکین وقایع آذربایجان چنان دستخوش احساسات گردید که نتوانست باظهارات خود ادامه دهد . اهالی تهران از این پیش آمد عصبانی گردیده وبرای اولین بار علناً در کوچه وبازار نسبت بمحمدعلی میرزا شروع ببد گوئی نمودند بازارها تعطیل وساکنین پایتخت درمیدان بهارستان ومجلس شورایملی ومساجد اجتماع کرده و از وکلا تقاضا داشتند برای جلوگیری از این حوادث ناگوار تصمیم عاجل اتخاذ نمایند .

نوزدهم خرداد ۱۳۲۶ قمری خبر باصفهان رسید و انجمن ولایتی با حضور حاج آقا نورالله ثقه‌الاسلام رئیس انجمن وصدرالاسلام وحاج آقا سدهی، سید حسن مدرس اسفه‌ای ، حاج میرزا محمد علی کرباسی، حاج آقا جمال ، حاج میرزا ابوالحسن بروجردی ، میرزا احمد دولت آبادی، صدرالعلما شمس آبادی، سیدابوالقاسم زنجانی، حاج مهدی دولت آبادی، حاج آقا حسن ملاذالاسلام، حاج میرزا علی اکبر شیخ‌الاسلام، حاج میرزا حسنخان انصاری (صدرالادبا)، حاج میرزا جعفرمحقق، میرزا ابوالحسن نظام‌الشریعه، حاج میرزا علی حصه‌ای ، حاج میرزا علی ادیب‌التجار، حاج محمد ابراهیم ملک‌التجار، حاج‌محمد حسین کازرونی، حاج میرزا محمود بنکدار، حاج سید حسن بنکدار ، دکترمیرزا مسیح خان حافظ‌الصحه ، حاج آقا محمد جوباره‌ای ، دکترعیسی‌خان افتخارالحکماء ، دکتر ارسطو خان، دکتر نورالله‌خان ضیاءالحکما (نویسنده این سطور) علیخان سرتیپ،

میرزا عبدالله خان امیرپنجه، میرزا آقا خان محاسب‌الدوله، میرزا احمد خان وثیق‌الملك، حاج‌محمدهاشم مثقالی، میرزا محمود خونساری واعظ، مصلح‌السلطنه وجمعی دیگر تشکیل ومذاکرات شروع شد.

در این جلسه تصمیم گرفته شد از آیة‌الله حاج شیخ محمد تقی معروف بآقا نجفی که در اصفهان و اطراف نفوذ فراوانی داشت دعوت بعمل آید تا در عمارت چهلستون که محل تشکیل انجمن بود حضور بهمرسانیده نظریات خود را صریحاً باطلاع مردم برساند و چون وی از حضور در انجمن معذرت خواست و دعوت نمایندگان شهر را نپذیرفت استنکاف اواعضای انجمن وتماشاچیهارا عصبانی کرد وجمع کثیری بمنزل وی ریختند واورا بالاجبار در انجمن حاضر کردند.

پس از سکوت اهالی و آرامش شروع بمذاکره نمودند و تصمیم گرفته شد برای حصول اطمینان از صحت اخبار واصله چگونگی ازاداره تلگراف استعلام و صدق وکذب قضایا روشن و آشکار شود. شاهزاده محمد رضا میرزا رئیس تلگرافخانه که یکی از احرار و آزادیخواهان جدی بود درجواب اعلام داشت اقبال‌السلطنه ماکوئی قلعهٔ ماکورامتصرف شده وچندین نفرزن وبچه رابقتل‌رسانیده وجسدآنها راآتش زده است وبهمین مناسبت اهالی تهران تعطیل عمومی برقرار و در مساجد اجتماع کرده‌اند.

این خبر شور وهیجان شدیدی در انجمن و اهالی تولید نموده و در بین داد و فریاد تماشاچیان محاسب‌الدوله اظهار داشت این اقدامات مقدمهٔ زوال محمد علیشاه میباشد. در همین گیرودار کلیه دکاکین و بازار تعطیل‌عمومی نموده وکسبه واصناف درچهلستون‌حاضرشده وعلاوه‌عده‌ای

نیز در مساجد بزرك اجتماع نموده و برسر هر کوی وبرزن برای شهدای ماکو مجالس ترحیم منعقد ساختند.

تمام مساجد وامامزاده‌ها وچهارراه‌ها با پارچه‌های سیاه پوشانیده شد ومردم خودرا برای هرگونه پیش آمدی آماده و مهیا نمودند وحاج میرزاعلی حصه‌ای واعظ معروف بانطقهای آتشین مردم را باستقامت و پافشاری ترغیب و تحریض میکرد و پس ازاینکه چگونگی قضایا در میان دهستانهای اطراف شهر شایع و منتشر گردید هزارها نفر با دسته های منظم وعلم وکتل در حالی که عده‌ای بسروسینه و عده‌ای زنجیر به پشت خود میزدند برای شرکت در عزاداری وارد شهرشدند وخلاصه شور وغوغای عجیبی برپا گردید.



محاسب الدوله

در یکی از روزهائی که مجدداً انجمن تشکیل گردید جمعی از زنهای شهر طلا و جواهر آلات و ظروف مس وفرشهای خود را درمحل انجمن آورده میگفتند اثاثیه ما را فروخته و از برادران و خواهران

ماکوئی‌ما رفع ظلم کنید وچیزیکه نویسنده را بیشترمتأثر کرد این‌بود که پیرزنی یك بادیه مس که چهل‌مثقال بیشتروزن آن نبود برای‌تقدیم بانجمن آورده‌بود و بسیار آشفته وغمگین‌بنظر میرسیدمن دراینجابیاد قصه حضرت یوسف و کلاف ریسمان پیرزن افتادم.

سه روز متوالی شهر منقلب و دکاکین تعطیل بود و روز چهارم حکمی از مرحوم آیت‌الله آخوند ملا محمد کاظم خراسانی بتمام ایران صادر شد مبنی براینکه مردم باید از پرداخت مالیات بمأمورین دولت خودداری نموده واطاعت ازپادشاه را برخود حرام بدانند اتحادیهٔ علمای اصفهان تصمیم گرفتند روز جمعه که تعطیل عمومی است عموم طبقات را از مسلمان و ارمنی و زرتشتی و کلیمی دعوت نموده و مفاد حکم آیة‌الله خراسانی‌را باطلاع اهالی برسانند. روز موعود متجاوز از چهل‌هزار نفر در«تخت‌فولاد» تجمع نمودند وغوغای عجیبی برپا شدزیراهریك‌ازدستجات وطبقات باآئین ومراسم مخصوصی حضور یافته بودند مثلا دسته دراویش در حالی‌که هریك مار دور گردن خود پیچیده و کشکول و تبرزین در دست بنفع مشروطه و علیه محمد علیشاه تظاهر میکردند. حاج آقا نورالله بالای منبر بسیار بلندی که قبلا آماده کرده بودند رفته وحکم آیت‌الله خراسانی‌را قرائت ومردم را بعدم پرداخت مالیات تشجیع نموده وتذکرداد مشروطه‌ای که با هزار زحمت بدست ملت ایران رسیده اینك بوسیله محمد علیشاه ظالم و جابر از بین رفته است و عمال این سلطان مستبد و خونخوار در اکناف و اطراف کشور خون هزاران زن و بچهٔ بی‌گناه را بخاك ریخته‌اند و هنگامی که حاج آقا نورالله گفت اینك با مشاهدهٔ این‌اوضاع و با وصول حکمی که اخیراً ازطرف آیت‌الله خراسانی

صادر شده تکلیف شرعی مسلمانها چیست چنان همهمه‌ای در میان مردم افتاد که بطورقطع صدای فریاد مجتمعین تا نیم فرسنگی تخت فولاد طنین انداز بود .

عموم حضار متفق‌القول فریاد زدند ما از اصول مشروطیت حمایت و پشتیبانی خواهیم کرد و برای حفظ مشروطه از دل‌وجان آماده میباشیم. ناطق در پایان وقتی چنین دید گفت پس بتکلیف شرعی خود عمل کنید و از منبر پائین آمد و بصف علما پیوست و سپس عده‌ای شمشیر ها و قمه ها را از غلاف کشیدند و هم آهنك تظاهر کنان باین اشعار مترنم شدند :ـ

شدم فدائی‌ملت باذن‌نورالله اقول اشهد ان لا اله الا الله

جمعی نیز میگفتند :

ما بندهٔ خدائیم مشروطه‌را فدائیم

جوانان کلیمی‌هم برای اینکه از معرکه عقب نمانند میگفتند :

ماامت‌موسی‌ایم مشروطه‌را فدائیم

پس ازخاتمه میتینگ جمعیت از تخت فولاد بشهر مراجعت نموده مستقیم بچهلستون رفتند وتلگرافی مبنی بردفع بیوکخان و اقبال‌السطنه ماکوئی بمحمدعلیشاه مخابره کردند .

چون اهالی شهر بواسطهٔ تعطیلات چند روزه از حیث آذوقه و خواربار در مضیقه افتاده و عده‌ای شکایت بانجمن برده بودند موضوع مورد توجه واقع و پس از مذاکرات لازم قرار شد اعضای انجمن هریك در محلهٔ خود با نصیحت و اندرز نانواها و خواربار فروشان را برفع تعطیل و ادامهٔ کسب و کار تحریض نمایند. محله شمس آباد و

«خلجها» وچهارسوشیرازیها ومحلهٔ نو بعهده دکتر مسیح خان حافظ الصحه محول گردید. لنبان وجوزدان بعهدهٔ آقای سید اسدالله چهارسوقی وخلاصه هرمحلی بیکی ازاعضای انجمن واگذار شد وجلسه خاتمه پذیرفت.

دکتر مسیح خان ازشکرالله خان لنبانی وسید نعمت الله افتخار السادات



شکراله‌خان لبنانی

و میرزا آقاخان لنبانی و سران رستهٔ نانوا دعوت نمود وبرای باز کردن دکاکین با آنها وارد مـذاکره شد ولی نانوا هـا گفتند ما بدون اطلاع

همکاران خود مشغول کار نخواهیم شد و بالاخره تصمیم گرفتند که برای تکلیف قطعی بسایر افراد صنف مراجعه شود. پس از دو ساعت سران صنف در جلسه حضور یافته و گفتند افراد صنف نانوا معتقدند مادام که



افتخار السادات سید نعمت الله

انتقام خون برادران ماکوئی گرفته نشده دکاکین نانوائی بکار مشغول نخواهند شد وسرانجام درمقابل اظهارات آقای سید اسدالله چهارسوقی که در بین طبقات اصناف نفوذ کامل داشت و با اعلام اینکه هرچه زودتر

بنحو مقتضی انتقام گرفته خواهد شد. نانواها متقاعد گردیدند وضمناً سایر اعضای انجمن اصناف دیگر را وادار برفع تعطیل نمودند و غائله موقتاً باین ترتیب خاتمه پذیرفت ولی اعضای مبرز انجمن بیکار ننشسته در خفا برای ریشه کن کردن عمال استبداد بچاره جوئی پرداخته مشغول فعالیت شدند .

گفتار دوم

قتل مونس السلطنه در منزل حاج آقا نورالله

و پناهنده‌شدن کسبه و اصناف در کنسولگری انگلیس و ورود اقبال‌الدوله کاشی و معدل شیرازی باصفهان و فعالیتهای زیرزمینی اعضای انجمن ولایتی

درهمین گیرودار مسعود میرزا ظل‌السلطان مجدداً بخیال حکومت اصفهان افتاد ومحرمانه باآغا باشی ومیرزا اسدالله خان وزیر تماس گرفت و بآنها دستور داد موجبات مراجعت او را باصفهان که در آنجا علاقه و مستغلات زیاد داشت فراهم نمایند.

چون محمد علیشاه از این جریان اطلاع حاصل کرد سید عبدالله بهبهانی را که ضمناً با ظل السلطان سروسری داشت بدربار احضار و باو خاطرنشان کرد که ظل‌السلطان را از عزیمت باصفهان منصرف کند زیرا شاه بیم آنرا داشت که هرگاه عمویش که ازدیرباز چشم بمقام سلطنت دوخته است ازتهران خارج شود دوراز نظردربار برای نیل بهدف دیرین خود بفعالیت خواهد پرداخت و عرصه را برشاه و طرفداران او تنگ خواهد کرد.

عمال ظل‌السلطان دراصفهان درتلاش افتادند ولی علما وروحانیون وکسانیکه از سابق با او خصومت داشتند با انتصاب شاهزاده بحکمرانی اصفهان مخالفت کردند. آقا نجفی که در جمع آوری مال و ضبط املاك رعایا با ظل‌السلطان یار ودمساز بود محرمانه شرحی باو نوشت که بعنوان شکار به قمشلو حرکت کند و پس از اینکه بآنجا رسید وی با عده‌ای از معاریف اصفهان برای ملاقات شاهزاده به قمشلو رفته او را بشهر خواهد آورد وچون درمیان مردم نفوذ کامل دارد کسی با این جریان مخالفت نخواهد کرد.

بدبختانه در همین حیص و بیص مونس‌السلطنه مادر اکبر میرزا صارم‌الدوله با جعبه جواهرات خود از باغ نو بمنزل حاج آقا نورالله رفت و بعنوان اینکه از ظل‌السلطان طلاق میخواهد یا برای منظور دیگری که بنگارندهٔ این سطور مجهول است در آنجا متحصن شد و آنچه مهدیقلی میرزا مؤید‌السلطان و سایرین باو نصیحت کردند مؤثر واقع نگردیده وازآنجاخارج نشدتا اینکه یك روزاکبرمیرزاصارم‌الدوله باتفاق غریب خان قشقائی و چند نفر دیگر از مستخدمین ظل‌السلطان بمنزل حاج آقا نورالله رفتند و بمحض اینکه مونس‌السلطنه پردهٔ بین دالان و اندرون را بالا زد که با فرزند خود وارد مذاکره شود صدای دو گلوله هفت تیر درفضا طنین اندازشد ومونس‌السلطنه درخون خود در غلطید و چشم ازجهان فروبست.

این پیش آمد لطمهٔ بزرگی به نقشهٔ ظل‌السلطان و آقا نجفی زد زیرا حاج آقا نورالله ثقة‌الاسلام همین مسئله را دستاویز قرارداد وجداً با آمدن ظل‌السلطان بهقمشلو واصفهان مخالفت کرد.

اهالی شهر مخصوصاً اتحادیه علما بعنوان اینکه این پیش آمد لطمهٔ شدیدی بعالم روحانیت زده نسبت بصارم الدوله اعتراض نمودند و عده‌ای ازسران قوم با یکدیگر مذاکره کردند وقرارشد حاج میرزا مهدی دولت آبادی و حاج میرزا سید علی و حاج میرزا آقا جناب و سید حسن قمشه‌ای و سید حسن مدرس اسفه‌ای و سید حسن کاشانی واعظ در کنسولگری انگلیس متحصن گردیده دادخواهی نمایند. روزبعد چندین سماور بسیار بزرگ و سایر لوازمات را در طبقهای بزرگ قرار داده و عده‌ای راه کنسولگری را پیش گرفتند و یکی از دلالهای بازار معروف به «سیدعبائی» فریاد میزد «چای در کنسولخانه انگلیس»

جمعیت کثیری در کنسولگری اجتماع نمودند ومخارج اولیه را از میرزا حسنعلیخان سراج الملك گرفتند و خانوادهٔ سردار اعظم مرحوم و حاج محمد حسین کازرونی هم بنوبهٔ خود هریك مبلغی کمك کردند و آنچه میرزا محمد علی کلباسی خواست باین وضع خاتمه دهد موفق نگردید زیرا وکلای مجلس نیز ادامه این وضع را برای استحکام بنیان رژیم مشروطه مفید میدانستند و همه روزه میتوانستند علیه صارم‌الدوله که روز روشن بقتل مادر خود مبادرت نموده بود و سایر افراد خاندان قاجار و بالمآل شاه و درباریان تظاهر نمایند. در همین روزها عده‌ای مسلح با قمه و قداره و کارد و شمشیر از «سده» و سایر دهات اطراف بشهر آمدند و بعنوان سرباز ملی وفدائی ملت درخیابانها ومعابر عمومی رژه میرفتند.

(بتدریج چه دراصفهان و چه درتهران نظم و آرامش برقرار گردید تا روز بیست‌وسوم جمادی‌الاول ۱۳۲۵ قمری که درنتیجهٔ حملات مجلس

راهالی مملکت به محمدعلی میرزا کلنل لیاخوف روسی، با عده‌ای قزاق وسرباز سیلاخوری مجلس شورایملی را محاصره و بمباران کرد. هنگامی که عرصه برمجلسیان تنگ شد هریك بطرفی فرار اختیار کردند وضمناً میرزانصرالله بهشتی ملك‌المتکلمین واعظ و میرزا جهانگیرخان مدیر روزنامه صور اسرافیل نیز که در مجلس بودند از بهارستان خارج شدند تا درمحل امنی پنهان شوند ولی قزاقهای لیاخوف و سربازان سیلاخوری هر دو نفر را دستگیر نموده با چند نفر دیگر کت بسته بقزاقخانه بردند وبدیهی است میان راه ازضرب وجرح آنها با شوشگه وقنداق تفنگ نیزدریغ نورزیدند.



میرزا نصرالله بهشتی
ملك‌المتکلمین

(خبر بمباران مجلس ودستگیری آزادیخواهان که باصفهان رسید عموم اهالی شهر ازهرطبقه وهردسته در عمارت چهلستون که محل انجمن ولایتی و اتحادیهٔ علما بود اجتماع نموده فریاد یا محمدا بلند کردند. ازدحام وهیاهو شهر و اطراف رابکلی منقلب نمود و مردم بر سرهر کوی و برزن به محمد علی میرزا و عمال استبداد لعنت و نفرین میکردند)

اتحادیه علما و مردم شهر و محترمین اصفهان انتظار کسب خبر از ملك‌المتکلمین داشتند و چون نامبرده اصفهانی بود و در میان مردم

این شهر نفوذ فراوانی داشت برای سلامت او زیاده ازحد متوحش و نگران بودند.

درتهران ملک‌المتکلمین وصوراسرافیل‌را باجمعی‌از آزادیخواهان و مشروطه طلبان غل و زنجیر کرده چهار روز متوالی آنها را شکنجه و آزار میکردند وروز پنجم ملک‌المتکلمین وصوراسرافیل راکنارحوض باغ شاه برده با حضور محمد علیشاه با طناب هر دو را خفه کردند وتازه باین اکتفا ننموده قزاقها با دشنه و خنجر شکم این دو نفر مرد آزاده را پاره کردند وجنایت را بسرحد کمال رسانیدند.

(میگویند محمدعلی‌میرزا بعدازاین‌فاجعهٔ خونین‌بادبه‌بروت‌انداخته درموقع ناهار گفته بود: آیامشهدی‌باقر بقال (نماینده صنف بقال‌درمجلس) وکیل زورکی مجلس اجازه میدهد شاه مملکت ناهار صرف کند یاخیر. سپس قهقههٔ خنده را سرداده بود.)

در این اوان علاء الملک حکومت اصفهان را داشت ولی چون محمد علی میرزا تصمیم گرفته بود که با انتصاب حکام جابر طرفداران مشروطه را در ایالات و ولایات قلع و قمع نماید اقبال الدوله کاشی را بحکمرانی اصفهان ومعدل‌الملک شیرازی راکه دردشمنی باآزادیخواهان ثابت‌قدم بود بمعاونت او انتخاب کرد.

حکمران ومعاون جدید باعده‌ای سواراصانلو ودویست‌نفر سرباز ملایری درماه رجب ۱۳۲۶ قمری وارد اصفهان‌شدند وفقط عده‌ای‌معدود ازآنها استقبال کردند.

روز سوم ورود، اقبال‌الدوله برای قدرت نمائی دستور دادکه سه شب‌متوالی باید تمام تجارتخانه‌ها ودکاکین وبازارها بازباشدوتجاروکسبه

وپیشه‌وران بدون اندیشهٔ خاطر بمنزل بروند. این حکم یك شب بموقع اجراء گذاشته شد ولی از قضا حادثهٔ ناگواری نیز اتفاق نیفتاد.

اقبال‌الدوله و معدل در کمال قدرت مشغول کار شدند و در ظاهر امنیت برقرار گردید ولی درباطن آزادیخواهان ازپای ننشستند ومجالس سری و مخفیانه تشکیل میدادند در ضمن حـاج آقا نورالله ثقة‌الاسلام مجلس روضه‌خوانی مفصلی تشکیل داده پس‌ازختم روضه فقرا وبینوایان را اطعام میکرد وباین‌ترتیب مردم‌را وادار بشورش‌وطغیان نموده ودستور داد در هرمحـل آزادیخواهان مجالس محرمانه تشکیل داده بتعداد مشروطه‌طلبان بیفزایند.

بعد از توسعه و ازدیاد انجمن‌های محلی قرارشد یك انجمن‌اصلی و چند انجمن محلی و فرعی تشکیل شود و اعضای انجمن اصلی عبارت بودند ازحاج آقانورالله وسیدحسن‌مدرس وحاج‌میرزاعلی‌اکبرشیخ‌الاسلام ودکترمیرزا مسیح‌خان حافظ‌الصحه وحاج آقامحمد جوباره‌ای ومیرزا آقا خان محاسب‌الدوله و محمدرضا میرزا رئیس تلگرافخانه ومحمدعلیخان سرتیپ ومیرزا علی‌اکبرخان سرتیپ.

پس از تشکیل انجمن سری و چندین جلسه مذاکره، قرارشد از محترمین و بزرگان سده و گز و برخوار دعوت بعمل آید و آنها را بمبارزه با عمال استبداد وحمایت وپشتیبانی از اصول مشروطیت تحریض نمایند. دو شب بعدکـه مدعوین در جلسه انجمن حضور بهم رسانیدند حافظ‌الصحه رشتهٔ سخن را بدست گرفت گفت آقایان اهالی دهات در هرپیش آمدی دسته و علم و کتل راه انداخته و بسروسینهٔ خود میکوبند در حالی کـه در این مواقع خطیر ما باید دست اتحاد بهم داده بجـای

اینگونه تظاهرات قوای خصم را از کار بیندازیم. پس از پایان اظهارات حافظ‌الصحه وشیخ‌الاسلام متعاقباً توجه حضاررا باهمیت موضوع جلب و اظهارات دکتر را تایید کرد. حضار عموماً آمادگی خودرا برای تحکیم



حاج میرزا علی اکبر شیخ الاسلام

مبانی مشروطیت اعلام داشتند وقرارشد جلسهٔ بعدبازانجمن درمنزل حاج آقا نورالله تشکیل گردد.

پنجشنبه بعد حاج آقا نورالله باعضای انجمن پیغام فرستاد که گویا معدل از جریان قضایا اطلاع حاصل نموده و عده‌ای جاسوس برای کشف قضیه تعیین کرده است تا آزادیخواهان را درحین اجتماع بطوردسته‌جمعی دستگیر نماید لذا مقتضی است آقایان اعضای انجمن جانب احتیاط را از دست نداده چهار ساعت از شب گذشته از بیراهه آنهم دو نفردو نفریاتك‌تك خود را بمحل انجمن برسانند.

مقارن نیمه شب حافظ‌الصحه و دکتر عیسی‌خان و آقا میرزا پسر شیخ‌الاسلام ونویسنده برای‌حضور در انجمن حرکت کردیم و تصمیم گرفتیم از چهار باغ بکوچه سید علیخان رفته از راه پشت مطبخ و عمارت‌خورشید(محل‌فعلی بیمارستان خورشید) که در آن ایام کوچه خرابه‌ای بیش نبود خودرا بدروازهٔ حسن آباد برسانیم. حاج آقانورالله هم بچند نفرکه از هر جهت طرف اطمینان بودند ماموریت داده بود که در نقاط مختلف ایستاده اعضای انجمن را از راههای مخفی بمنزل راهنمائی نمایند منجمله سیدمهدی



آقا میرزا شیخ الاسلام

که یکی ازصمیمی‌ترین آشنایان او بود نزدیك دروازه حسن آباد پشت دکان قصابی کشیك میکشید و برسیدن ما پیش آمـد و گفت مامورین

حکومتی در امامزاده احمد و روی بام بازار در فواصل معین ایستاده و عبور ومرور عابرین‌را تحت نظر گرفته‌اند. پس‌ازاندکی توقف ومذاکره قرارشد ازبام منزل حاج شیخ محمد علی‌به منزل حاج‌آقا نورالله برویم‌و و در انجمن شرکت نمائیم لذا بمنزل نامبرده رفته و پس از کسب اجازه درصدد اجرای‌نقشه بودیم که ناگاه مشارالیه گفت ممکن‌است همسایگان دیگر شما را بالای بام دیده وبتصور اینکه چند نفر دزد و سارق خیال دستبرد دارند داد وفریاد برآورند و بدین ترتیب هم ما وهم صاحبخانه بزحمت بیفتند.

چون نظریه حاج شیخ محمد علی صائب بود از راه بام منصرف شدیم وقرار شد خود را از راه آب بمنزل حاج آقا نورالله برسانیم ولی متأسفانه مجرای آب بحد کافی وسعت نداشت و همگی در اندیشه فرو رفته بودیم و بقول آقا میرزا پسر شیخ‌الاسلام که جوان شوخ بذله گوئی بود مثل معروف تاشغال شده بودیم در چنین راه آبی گیر نکرده بودیم در این موقع با تمام معنی مصداق پیدا کرد خلاصه با خاك انداز و قندشکن بهرترتیبی بود شبانه راه آب را وسیع کرده و با سر و صورت خاك آلود بوضع مضحکی که باعث خنده و تفریح حضار شد خود را بانجمن رسانیدیم.

گفتار سوم

بسیج سواران بختیاری و آمادگی صمصام‌السلطنه

برای تصرف شهر اصفهان

دراین جلسه پس از مذاکرات طولانی قرار شد برای جمع آوری اسلحه و افراد مبارز وجدی اقدامات لازم بعمل بیاید. جاسوسان اقبال‌الدوله و معدل که کاملا مراقب اوضاع بودند از اقدامات محرمانه اعضای انجمن و مشروطه خواهان کم و بیش اطلاع حاصل نموده مراتب را به اقبال الدوله گزارش دادند او نیزچگونگی‌را بمرکز اطلاع داد وازدولت کسب تکلیف کرد.

اواسط ماه شعبان ۱۳۲۶ حاج علیقلیخان سردار اسعد که ازاروپا محرمانه به بختیاری آمده بود بطورناشناس وارد جلفای اصفهان شد و در منزل یوسف خان ارمنی معلم سابق پسرهای خود سکونت اختیار کرد و بلافاصله بوسیلهٔ یکنفر بقال مسلمان که درجلفا دکان داشت ورود خودرا بحاج آقا نورالله اطلاع داد و تقاضای ملاقات محرمانه نمود.

شب همانروز حاج آقا نورالله ازمحاسب‌الدوله ودکترمیرزا مسیح خان ومحمدرضا میرزا رئیس تلگرافخانه و حاج میرزا حسنخان انصاری

که از اعضای محرم کمیته سری بودند دعوت بعمل آورد و نامبردگان چهار ساعت از شب گذشته بتدریج وارد منزل حاج آقا نورالله شدند. در ساعت مقرر سردار اسعد با لباس مبدل مندرس وارد شد و پس از احوال پرسی با عموم حضار بلا فاصله دست حاج آقا نورالله ومیرزا مسیح‌خان راگرفته برای مذاکرات محرمانه باطاق دیگر رفت . این مذاکرات سه ساعت متوالی بطول انجامید و چون نزدیك صبح شد سرداراسعد بجلفا برگشت وسایرین هر یك بمنازل خود رفتند.

روز بعد سردار اسعد بسمت بختیاری مراجعت کرد و در همین اوقات ازتهران باقبال‌الدوله دستور داده شد مخالفین‌را دستگیر نموده بطهران بفرستد ولی اجلال‌السلطنه اصفهانی که در آن موقع رئیس نظمیهٔ تهران بود چگونگی‌رابحاج میرزا یحیی دولت آبادی که مورد بغض و کینهٔ محمد علی میرزا و دولت وقت بود اطلاع داد و اوهم بنوبهٔخودجریان رافوراًبهواخواهان مشروطه دراصفهان‌نوشت تامراقب خود بوده قبل ازاینکه اقبال‌الدوله نسبت ببازداشت آنها اقدامی بعمل آورد ازاصفهان متواری شوند.



حاج میرزا یحیی دولت آبادی

اقبال‌الدوله دستور داد حاج میرزا سید علی جناب و شیخ‌الاسلام و حاج سید محمد جناب و دکتر میرزا مسیح خان و میرزا احمد خان

وثیق‌الملك و حاج میرزا حسنخان انصاری وسید میرزا خیاط خواجوئی وصمدخان را دستگیر نمایند وبااینکه حاج آقا نورالله قبلا باین اشخاص دستور داده بودکه هرچه زودتر ازشهر خارج وهریك درگوشهٔ یکی از دهات اطراف مخفی‌شوند ولی‌نامبردگان درحرکت تاخیرنموده بودند و چیزی نمانده بودکه بوسیلهٔ مأمورین حکومتی جلب و زندانی گردند.

یکی از شبها عده‌ای سرباز ملایری و توپچی که مأمور دستگیری صمدخان ومیرزا مسیح خان بودند بمنزل صمدخان رفته هرچه درزدند کسی اعتنا نکرد تا ناگزیر از شانهٔ هم بالا رفتند و خود را به بام خانه رسانیدند. صمد خان که شکارچی و تیرانداز ماهری بود فوراً بالای بام رفت و یکی از سربازان راکه چراغی در دست داشت و میخواست وارد خانه شود هدف گلوله قرار داد و از خانه همسایه فرار کرد و شبانه از شهر خارج شد و برای اینکه کاملا از مزاحمت مأمورین اقبال‌الدوله در امان بماند به چهارمحال رفت و در قریهٔ دزك سردار معظم (فتحعلیخان) پسر لطفعلیخان امیرمفخم که ازجوانان غیوروشرافتمند ومهماندوست ایل بختیاری است پناهنده شد.

مأمورین اقبال‌الدوله همان شب پس از فرار صمد خان منزل اورا غارت و مراجعت نمودند وضمناً از صدای تفنگ و هیاهو معلوم شدکه مأمورین دولتی برای دستگیری سران آزادیخواه مشغول فعالیت‌شده‌اند.

دکتر مسیح خان که منزلش نزدیك منزل صمدخان است بیدرنك قبل‌ازاینکه مأمورین بسراغ او بروند از کوچه سیدعلیخان و کوچه پس کوچه‌های تاریك خودرا بخواجو رسانید ودرمنزل سید عبدالرسول یکی ازاقوام نزدیك خود پنهان شد.

حاج آقا نورالله واعضای انجمن ازمحل اختفای اواطلاع داشتند و چون محله خواجو در کنار شهر واقع است و در آن ایام در این محله کمتر رفت و آمد می‌شد و از طرفی بمنزل حاج آقا نورالله هم نزدیک بود لذا دکتر مسیح خان دست از فعالیت بر نداشته شبها را درانجمن حضور میيافت .

اقبال‌الدوله ومعدل برای ممیزی غله که در آن‌ایام مرسوم بود مردم را تحت فشار گذاشتند و همین عمل بیشتر موجبات رنجش و نارضایتی مالکین و کشاورزان را فراهم نمود و اقدامات خشونت آمیز اقبال‌الدوله وسایرمأمورین دولتی باعث شد که تعداد آزادیخواهان افزایش یافته علیه حکومت جابر وقت قیام نمایند .

یکی از شبهای جمعه انجمن سری بطور فوق‌العاده تشکیل جلسه داد و تصمیم گرفته شد باشخاصی که طرف اطمینان انجمن میباشند از قبیل آقا میرزا پسر شیخ‌الاسلام واسدالله خان مصفی فرزند ارشد محاسب الدوله ونگارنده ودو نفر ازاعضای پست وتلگراف مأموریت داده شود که با اصناف و کسبه بازار تماس گرفته طبقات مختلف را برای مبارزه با حکومت وقت آماده و مهیا نمایند این اشخاص فقط سه چهار نفر ازاعضای انجمن‌را میشناختند و دستورات انجمن بوسیلهٔ شیخ حبیب‌الله که طرف اعتماد کامل حاج آقا نورالله بود بآنها ابلاغ میگردید .



اسدالله مصفی

ازطرفی میرزا حبیب‌الله امین‌التجار ومیرزا آقا خان لنبانی و سید نعمت‌الله افتخارالسادات وشکرالله خان لنبانی و میرزا محمود خونساری واعظ و حاج میرزا علی حصه‌ای و سید صادق شهاب السادات بفعالیت پرداخته برای انتخاب عده ای سوار زبدهٔ جنگی مشغول کار شدند و در ظرف مدت کوتاهی چهارصد نفر ازجوانان رشید وجنگی شهرودهات اطراف‌را برای مقابله با سربازان دولتی آماده کردند ولی این اشخاص هیچیك از اعضای کمیتهٔ سری را نمیشناختند و فقط با واسطه ها یعنی با شکرالله‌خان لنبانی وافتخارالسادات سرو کار داشتند .

چون این عده برای انجام منظور کافی بنظر نمیرسید لذا تصمیم گرفته شد که از تفنگچیهای ایلات و عشایرکمك خواسته شود و بعضی سواران قشقائی و برخی شاهسونها و اتباع علیخان سیاه‌کوهی‌را پیشنهاد کردند ولی‌حاج آقا نورالله و دکترمسیح‌خان بعنوان اینکه اینها باصفهان دور هستند با این پیشنهاد موافقت ننمودند و صلاح در این دیدندکه از ایل بختیاری استمداد شود چون این پیشنهاد مقرون بصواب بود مورد تصویب واقع و قرارشد دکتر مسیح خان‌که با خوانین بختیاری سوابق ممتدی دارد به چهار محال برود واز خوانین برای مبارزه با طرفداران استبدادکمك بطلبد .

دو روز بعد با وجود اشکالات موجودکه هرلحظه احتمال خطر جانی‌داشت دکترمسیح‌خان بابرادران‌خود دکترعیسی‌خان افتخارالحکما و دکتر نورالله خان (نویسندهٔاین‌سطور) بمنزل خدا رحیم خان چالشتری واقع درکوچه شمس آباد رفتند خدا رحیم خان از معاریف ومحترمین و در عین حال از آزادیخواهای واقعی چهارمحال بودکه با دکترمسیح‌خان

سوابق زیادی داشت وچون نوکرهای او از دوستی فیمابین مطلع بودند با اینکه خود ری چهارمحال رفته بود سه رأس اسب راهوار از سرطویله باختیار دکتر و برادرهایش گذاشتند. دکتر و همراهان بلافاصله از راه فلاور جان لنجان عازم چهار محال شدند و طبق قرار فیمابین دکتر مسیح‌خان بچال‌شترودکترعیسی‌خان به‌شلمزار محل سکنای صمصام‌السلطنه و دکتر نورالله خان به دزك منزل فتحعلیخان سالار مؤید رفتند.

در این موقع صمصام السلطنه بحکم محمد علیشاه از حکومت بختیاری منفصل و سردار ظفر بسمت ایلخانی منصوب شده بود. دکتر مسیح خان چگونگی اوضاع را برای خدا رحیم خان چالشتری بتفصیل شرح داد و موافقت او را برای کمك با مشروطه خواهان جلب کرد و ضمناً نامه‌ای نیز بصمصام‌السلطنه نوشته متذکر شد اینك که اقبال‌الدوله بدستور محمد علی‌میرزا ظلم و بیداد را از حد گذرانیده مروت و انصاف نیست که خوانین خاموش بنشینند وبکمك آزادیخواهان نشتابند.



حاج خسروخان
سردار ظفر بختیاری

گزارش اقدامات دکترو برادرهایش هرچندروز یکمرتبه به مشروحاً بوسیلهٔ پیك مخصوص برای کمیتهٔ سری که جداً مشغول فعالیت بود فرستاده میشد. یکی دو روز بعد که جواب نامه صمصام‌السلطنه بچال شتر رسید دکتر بقصد ملاقات او عازم شلمزار شد و چون خوانین بختیاری از هر تیره

وهرقبیله باو اعتقاد و ایمان کامل داشتند برای مبارزه با استبداد خودرا آماده نموده با او هم عهد وهم‌پیمان شدند ولی ضمناً از مخالفت علنی با شاه ودولت استنکاف داشتند.

صمصام‌السلطنه باشاره دکتراز کلیهٔ خوانین و کلانتریهای بختیاری دعوت کرد که در ظرف یك‌هفته خود را بشلمزار رسانیده برای امرمهمی وارد مذاکره شوند. بعد ازظهر یکی ازروزها جلسهٔ مذاکرات با حضور دویست وپنجاه نفر از سران بختیاری تشکیل گردید و دکتر مسیح خان لزوم قیام خوانین را بمنظور دفع ظلم و ستم گوشزد ساخت و قرار شد حضار درظرف دو روز دسته دسته با یکدیگر تماس گرفته تصمیم مقتضی اتخاذ نمایند.

دو روز بعد، جلسه مجدداً تشکیل گردید و یکنفر ازطرف خوانین متذکرشد که ایل بختیاری برای‌مبارزه بااستبداد وتحکیم رژیم‌مشروطیت آماده ومهیا میباشد ولی درشهراصفهان کسانی که قلباً با این‌منظورهمراه ومساعد و ضمناً مورد اطمینان کامل باشند کمتر هستند و از طرفی حاج ابراهیم خان ضرغام‌السلطنه پسر مرحوم رضاقلیخان ایل‌بیکی که درمحل است با خوانین سابقهٔ خوشی ندارد و بیم آن میرود که در صورت قیام خوانین، نامبرده و همراهان دو دستگی ایجاد نموده بکمك دولتیان بشتابند و هر گاه خوانین ازاین دوموضوع اطمینان حاصل نمایند سواران بختیاری ممکن است دهات اطراف شهر را فوراً متصرف شده مردم را علیه دولت برانگیزند.

از فحوای مذاکرات استنباط شد که خوانین بختیاری باطناً آماده کارزار میباشند و حاج علیقلیخان سرداراسعد پس از مراجعت ازاصفهان

ذهن صمصام‌السلطنه وسایر بستگان را روشن کرده است.

دکتر مسیح‌خان جریان وقایع را ضمن ارسال صورت جلسهٔ مذاکرات به ثقةالاسلام نوشت و منتظر جواب شد پس از چند روز حاج آقا نورالله جواباً اطلاع داد که قاطبهٔ مردم نسبت به محمد علیشاه و دولتیان عصبانی وازاقدامات درباریان فاسد متنفرند ودرصورتیکه خوانین بکمك مشروطه خواهان بشتابند عامه اهالی ازدل وجان با ایشان اشتراك مساعی خواهند کرد اما راجع بضرغام‌السلطنه‌هم چون ایشان درسلك دراویش وازمریدان آقای سید احمد نوربخش میباشند مسلماً از گفتهٔ مرشد تخطی نخواهند کرد و برای تأمین همین منظور از آقای سیداحمد تقاضا شد که فوراً به فرادنبه منزل ضرغام‌السلطنه بروند و ایشان را با خوانین همراه ومساعد نمایند واز داخل شهر هم اطمینان کامل باید داشت زیرا صاحب شریعت همگی‌را مؤید ومنصور خواهد ساخت.

نامهٔ حاج آقا نورالله که بشرح بالا رسید خوانین متوجه اهمیت موضوع شدند وضمناً سایر دوستان اصفهانی صمصام‌السلطنه‌هم که مقامی رفیع وارجمند داشتند با وی مکاتبه واورا تشجیع نمودند.

دوهفته بعد نامه‌ای از آقای سیداحمد نوربخش رسید که از دکتر تقاضاکرده بود برای ملاقات او بفرادنبه حرکت کند ولی چون مسافت فیمابین زیاد بود قرار شد دریکی از دهات بین راه ملاقات نمایند دکتر دزك راکه صمدخان بآنجا پناهنده شده بود انتخاب کرد تا ضمناً ازمیرزا مهدی‌امین‌الاطباءشاگرد سابق وفرزند روحانی‌خودنیز تجدید دیدار کرده باشد ولی دیگران بعلل و جهاتی با این نظریه موافقت ننمودند و قرار شد درقریه دستگرد که متعلق‌به محمد حسین‌خان سپهدار بختیاری بود

ملاقات بعمل بیاید.

بهمین قرار طرفین در میعادگاه حضور یافتند و چهار شبانه روز مذاکره‌ی آقای آقاسید احمد نوربخش با دکتر و برادران او ادامه داشت و تصمیم گرفته شد موجبات تحکیم دوستی و اتحاد اولاد مرحوم حسینقلیخان یعنی نجفقلیخان صمصام‌السلطنه و دیگران با اولاد شادروان رضا قلیخان ایل بیکی یعنی ضرغام السلطنه و سایرین فراهم و هرگونه نقار و تکدر ازمیان برداشته شود تا متفقا برای نجات اهالی اصفهان از جور وستم استبداد بشهر حمله نمایند و بنیان طرفداران محمد علیمیرزا رابراندازند.



سید احمد نوربخش دهکردی

آقای سید احمد نوربخش به‌فرادنبه و سایرین بشلمزار مراجعت نمودند وخدا رحیم‌خان چالشتری ضمناً ده‌نشینان چهارمحال را با مواعید گوناگون برای فداکاری تحریض میکرد ودکتر نورالله‌خان نیز همه روزه گزارش امور را بوسیلهٔ رمز بکمیتهٔ سری میفرستاد خدارحیمخان پنج نفر قاصد چابك و چالاك باختیار نامبرده گذاشت که مرتباً بین چهار محال و واصفهان ایاب و ذهاب میکردند.

صمصام‌السلطنه بعموم کدخدایان وریش سفیدان طوایف دور و نزدیک مؤکداً دستور داد که هرقدر ممکن است سوار و پیاده با اسلحه بشلمزار بفرستند ضرغام السلطنه هم بنوبهٔ خود بطایفهٔ زرگر کـه از بستگان وی بودند شرحی نوشته دستور داد که ازجوانهای هیجده تاپنجاه‌ساله بااسلحه درفرادنبه حاضر و آماده شوند.

پس از اینکه جوانان رشید و آماده بجنگ در شلمزار وفرادنبه تجمع کردند خوانین بوسیلهٔ رمزی که در اختیار دکتر نوراللّٰه خان بود چگونگی را بحاج آقا نوراللّٰه ثقة‌الاسلام اطلاع‌دادند و کسب دستور کردند. طولی نکشید که جواب تشکر آمیز وی رسیده و تقاضا کرد منتظر فرستادگان او باشند که قریباً بشلمزار وارد خواهند شد.

گفتار چهارم

ورود ضرغام السلطنه باصفهان و پیروزی

مجاهدین و پناهنده‌شدن اقبال الدوله بکنسولگری انگلیس

یك هفته بعد از وصول نامهٔ حاج آقا نورالله آقایان میرزا ابوتراب نائینی و سیدمهدی که هردو طرف اطمینان کامل کمیتهٔ سری بودند وارد چهارمحال شدند ومعلوم شد که مراجع تقلید و علمای اعلام از نجف اشرف و کربلای معلی وجوب تشکیل مجلس شورای ملی را فتوا داده و روحانیون تبریز و تهران علیه محمد علیشاه قیام کرده‌اندو بالنتیجه محمد علیشاه ازترس دستخط جدیدی صادر کرده است . فرستادگان حاج آقا نورالله سواد دستخط شاه



مرحوم دکتر مسیح‌خان حافظ الصحه

را به صمصام السلطنه و دکتر مسیح خان تسلیم نمودند و مضمون آن بقراریستکه ذیلا نوشته میشود:

دستخط جهانمطاع اعلیحضرت قدر قدرت قویشوکت شهریاری اروا حنافداه

جناب اشرف صدراعظم

چون بعد از انفصال مجلس شورا که باقتضای حفظ مملکت ودفع مفسدین وانجمن‌ها واشخاص بی‌دین که اسباب عدم آسایش رعیت بود وعده فرمودیم که پس ازاعادۀ نظم و رفع انقلاب و هرج و مرج و انحلال انجمنها وحصول امنیت مملکت وآسودگی ملت مجلسی که قوانین آن موافق مزاج مملکت و مطابق شریعت حضرت ختمی مرتبت وحافظ اصول عدالت باشد منعقد نمائیم تا عموم ملت و طبقات رعیت راکه ودایع حضرت احدیت هستند راحت وآسوده فرموده دست اشرار و مفسدین راکوتاه و بیضۀ مقدس اسلام راکه از اولین فرایض و عقاید ماست حفظ فرمائیم چنانچه بتمام نمایندگان خارجی و وزراء مختار و سفرای دول همجوارهمینطور اعلان و اعلام فرموده بودیم که در موقع مقتضی اجازه انعقاد مجلس را مرحمت خواهیم فرمودا ینك بعموم اهالی مملکت وطبقات رعیت اعلام نمائید چون حضرت احدیت وجود مقدس ما را حافظ ملك و ملت و نگهبان تاج و تخت وحامی دین مبین اسلام قرار داده و مقصودی جز رفاه و آسایش عباد و اجرای قوانین عدل و داد نداشته اقتدا بشعار سیدالمرسلین وتأسی

بدثار رسول رب العالمین را ازفرایض میشماریم اینست که بصدور
این دستخط معدلت نقط عموم اهالی را مطمئن وامیدوار ومقرر
میفرمائیم در نوزدهم شوال مجلس معین از اشخاص صحیح و
متدین باتفضل حضرت احدیت وتوجهات امام عصر منعقد ومفتوح
گرددتادرنتیجهٔ انعقاداین مجلس اهالی دررفاه وقوانین دین مبین
حضرت سید المرسلین محفوظ وانعقاد انجمنهای متفرقه بکلی
متروك و معدوم و مطابق منظورات قدسی آیات همایون ما
طرق و شوارع منظم وعموم اهالی در ظل رأفت و مرحمت ما
متنعم وعرض و ناموس اهالی محفوظ و اسباب آسایش ملت
از هرجهت فراهم و وسایل ترقی وثروت مملکت در تزاید و
انشاءالله تعالی بخواست خدا وتوجهات امام عصر ابواب نیك
بختی برچهرهٔ اهالی مفتوح وعامه مردم دررفاه باشند. ازحالا
مقرر میفرمائیم که نظامنامه انتخابات و قوانین مملکتی که
مطابق با قانون شرع نبوی باشد نوشته مرتب سازند وبرای
غره شوال حاضر و اعلان نمایند تا هردومجلس انشاءالله شروع
شده و هر کس تکلیف خود را دانسته از حدود خود تخطی و
تجاوز ننماید وقاطبهٔ مردم ازهرحیث درنهایت آسایش زندگانی
نمایند ولی چون اشرار تبریز بقدری هرزگی و شرارت و
خونریزی کرده اند و شهر را منقلب و مغشوش نموده‌اند که
دولت نمی‌تواند ازتنبیه اشرار ومفسدین صرفنظر نماید اینست
که دستخط میشود تا شهر تبریز منظم واشرار آنجا قلع و
قمع واهالی مظلوم ازمزاحمت مفسدین واشرار آسوده نشوند

وامنیت اعاده ننماید شهر تبریز ازاین حکم مستثنی خواهد بود
بیست وهفتم شعبان یکهزاروسیصدوبیست وشش
محمدعلیشاه قاجار

مضمون این دستخط در اشخاص ساده و زود باور مؤثر گردید و بعضی ازافراد ایل بختیاری را دچار تردید ساخت وبلافاصله پس ازقرائت دستخط چند نفر اظهار داشتند اگرشاه با ملت همراه است دیگر مبارزه با او موردی نخواهد داشت ولی دکترمسیح خان رشته سخن را دردست گرفته بحضار اطمینان دادکه صدور این دستخط یکنوع خدعه ونیرنگی است که از طرف درباریان بکار رفته و محمدعلیمیرزا تصمیم گرفته است با دفع الوقت و انتشار این قبیل اعلامیه‌هامردم‌را سرگرم وآزادیخواهان را بکلی قلع و قمع نماید وبدیهی‌است درباریان مغرض درموقع مقتضی سایر آزادیخواهان وهواداران‌مشروطه‌را بسرنوشت‌اسفناک ملك‌المتکلمین وصوراسرافیل دچار خواهند کرد .

دکترضمناً متذکرشدکه اشخاص روشن‌بین ودوراندیش بهیچوجه فریب این نیرنگها را نخواهند خورد زیرا :

درختی‌که تلخ است ویراسرشت
گرش برنشانی بباغ بهشت
ور از جوی خلدش بهنگام آب
به بیخ انگبین ریزی وشهد ناب
سرانجام گوهر ببار آورد
همان میوهٔ تلخ بار آورد

در همین اوقات خبر رسید محمد ولی خان سپهسالار تنکابنی که یکی ازمتنفذین شمال است اردوی مفصلی ازمجاهدین گیلان و تنکابن ترتیب داده وبرای انجام این منظور زحمات و مخارج فوق العاده‌ای متحمل شده است این خبر درتقویت روحیه آزادیخواهان بغایت مؤثر واقع گردید وطبق اظهارفرستادگان حاج آقا نورالله معلوم شد صمصام‌السلطنه وضرغام‌السلطنه بایدحضوراً باهم ملاقات وتصمیم مقتضی اتخاذ نمایند. پس ازچند روز مکاتبه و رفت و آمد هیچیك ازآنها حاضر نشدند بملاقات دیگری بروند و بالاخره قرارشد طرفین با دارودسته واتباع خود درقریهٔ دزك (ملکی امیرمفخم ونصیرخان سردارجنگ) حضور بهمرسانند این دو برادردراین موقع درتهران بودندوظاهراً ازمحمدعلیشاه پشتیبانی میکردند. بهرحال صمصام و ضرغام باعدهٔ زیادی بدزك رفتند وفتحعلیخان سالارمؤید پسر امیر مفخم از عموم واردین پذیرائی گرمی بعمل آورد.



محمدولی خان سپهسالار تنکابنی

مذاکرات دزك گاهی درنتیجهٔ اظهارات بعضی اشخاص ضعیف‌النفس اطلاع متوقف میگردید واقدامات دکترمسیح‌خان وسایر آزادیخواهان

به‌نتیجه نمی‌رسید تا بالاخره یك روز دکتر بپاخاست و گفت «خوشبختانه عموم خوانین بختیاری حتی کوچکترین افراد ایل، اینجانب را بخوبی میشناسند و از افکار و نیات من اطلاع کامل دارند. من بآقایان خوانین اطمینان میدهم نقشه‌ای که من و سایر آزادیخواهان طرح کرده‌ایم بخیرو صلاح ملت و مملکت میباشد و مسلماً اگر خوانین بختیاری در این امر خیر شرکت نمایند طولی نخواهد کشید که شاهد پیروزی را در آغوش کشیده زمام امور مملکت را در دست خواهند گرفت. بدیهی است هرگاه خوانین در جنگهای مشروطه و مبارزه با استبداد شرکت نمایند نام بختیاری در صفحهٔ آفاق به نیکی منتشر خواهد شد وافراد ایل به منظور اعتلای نام طایفه بختیاری باید از دل و جان از گفتهٔ خوانین که باهمیت موضوع واقف شده‌اند پیروی نمایند» سپس آقای سیداحمدمرشد رشتهٔ سخن را در دست گرفته گفت «امیرالمؤمنین علی، علیه‌السلام نان جو و خرما میل میفرمود و از مسلمانان رفع ستم مینمود مولای متقیان تا طومار ظلم و ستم را درهم نپیچید ازپای ننشست پس‌برماکه شیعه واز پیروان علی علیه‌السلام میباشیم لازم و واجب است از پیشوای مسلمانان سرمشق گرفته و در صحنهٔ نبرد و کارزار مولا را حافظ و نگهدار خود بدانیم. شیعیان خالص باتکای ایمانی که بخاندان نبوت دارند از هیچ پیش آمدی نباید بهراسند و خود را برای مقابله با هرنوع مخاطره‌ای آماده ومجهز نمایند».

بیانات دکتر وآقای سیداحمد زیاده ازحد مؤثر واقع شد وعموماً فریاد کشیدند جان‌همه بقربان علی وضمناً آمادگی‌خودرا برای پشتیبانی از رژیم مشروطیت اعلام داشتند در این هنگام دکتر مسیح خان دست

صمصام‌السلطنه و آقای سیداحمد دست ضرغام‌السلطنه را گرفتند و این دو نفر پس از سالها رنجش و کدورت با صفا وصمیمیت روی یکدیگر را بوسیدند و شقاق و خصومت جای خود را بوفاق وخصوصیت داد وخوانین پس ازتجدید عهد ومیثاق با اطمینان کامل برای تهیه‌مقدمات حمله باصفهان باوطان خود مراجعت نمودند وضمناً آقایان سیدمهدی ومیرزا ابوتراب وشیخ حبیب‌الله ودکترعیسی خان‌ونگارنده باخوشی و خرمی عازم اصفهان شدیم تامژدهٔ این پیروزی رابکمیتهٔ سری داده و برای حصول پیروزی نهائی بفعالیت ادامه دهیم.



حاج ابراهیم خان ضرغام السلطنه

خبر وقایع چهار محال و آمادگی خوانین بختیاری برای کمک به مشروطه خواهان چنان احساسات عمومی را به هیجان درآورد که هرلحظه بیم شورش و طغیان می‌رفت و اعضای کمیتهٔ سری نگران و متوحش شدند که مبادا اهالی شهر بی‌موقع دست به مخالفت بردارند و



شادروان نجفقلی خان صمصام‌السلطنه بختیاری

نقشه کمیته به‌نتیجه نرسد.

در همین اوقات میرزا ابراهیم خان معروف به‌سفارتی و حیدر عمو اوقلی معروف باصفهان آمده و درمنزل میرزا حسنخان امین‌دفتر معروف به موسفید منزل کردند و پس‌ازچند روز مذاکره با سران آزادی بطهران مراجعت نمودند.

چند روز بعد کمیتهٔ سری بآقا میرزا پسر شیخ الاسلام دستور داد

بلافاصله با مردی که زیر گلدستهٔ مسجد حکیم روی سکو نشسته با دادن علائم مخصوص تماس بگیرد و نامبرده با این شخص که معلوم شد میرزا عبدالوهاب وثوق منشی صمصام‌السلطنه‌است، پس ازمبادلهٔ نشانیهای مرموز وارد مذاکره شد و وی را به‌منزل خود برد و چون وی حامل نامه‌ای از طرف صمصام‌السلطنه بود شبانه او را بانجمن هدایت کرد صمصام‌السلطنه نوشته بود که من و ضرغام السلطنه در جزئیات امر توافق حاصل کرده ایم و اینك بسه شرط آمادهٔ حمله باصفهان و سرکوبی طرفداران محمد علی‌میرزا میباشیم.

اول اینکه اعضای کمیته ومحترمین شهر باید چه‌درموقع جنگ و چه‌درمواقع دیگر ازهیچگونه کمك باسواران بختیاری خودداری ننمایند.

دوم اینــکه باید محل پرداخت جیره و مواجب سواران بختیاری معین و معلوم شود.

سوم اینکه چند نفر از معاریف اصفهان باید در خارج شهر بقوای مجاهدین ملحق وبانفاق وارد شهرشوند.

حاج آقا نورالله فوراً از طرف کمیته دو طغرانامه در جواب مراسله صمصام یکی بخط مستعار و شبیه بخط زنانه و یکی هم بخط حاج میرزا حسنخان منشی کمیته‌تهیه نمود ودر نامه‌ایکه بخط مستعاربود متذکرشد شرایط سه‌گانه از طرف کمیته پذیرفته شده و مخارج مجاهدین بختیاری ازمحل‌مالیاتهای قانونی که عموم مالکین با رضا ورغبت پرداخت میکنند تأمین خواهد شد و چنـد نفر از وجوه اهـالی نیز در موقع معین بهمان قرارکه تقاضا شده بخارج شهر رفته باردوی ملی ملحق خواهند شد.

ضمن‌نامه دوم که به مهر حاج آقا نورالله ممهور بود ازاحوالپرسی صمصام‌

السلطنه اظهار امتنان بعمل آمده تذکر داده شده بود که پس‌از جراحی چشم وضع مزاجی رو به‌بهبود است.

هردونامه را باآقامیرزا پسر شیخ‌الاسلام تسلیم نموده دستور دادند



مرحوم شیخ محمد تقی آقانجفی

بلافاصله آنها را بقاطر سواری که وسط دو میله سنگی رو به مسجد شاه ایستاده ومنتظراست تحویل دهد.

قاطرسوار سید صادق شهاب ا. ادات برادر افتخارالسادات بود که پس از دریافت نامه‌ها بلافاصله بسمت بختیاری حرکت کرد ودوهفته بعد خبررسید که صمصام‌السلطنه با چندنفرسوار بقریهٔ چهاربرجی سه‌فرسخی اصفهان آمده است.

آقا نجفی آیة‌الله و حاج آقا نورالله ثقة‌الاسلام و آقا حسین معروف به باغ نوی به چهار برجی رفته پس ازمذاکره با صمصام‌السلطنه عهد و پیمان بستند و برای تحکیم میثاق طرفین قرآن مهر کرده هریك به‌محل خود مراجعت نمودند.

چند روزی بیشتر طول نکشید که خبر رسید ضرغام‌السلطنه با ابوالقاسم‌خان وخلیل‌خان پسرهای‌خود وعزیزالله‌خان برادرش بسرکردگی عده‌ای سوار مسلح ازگردنهٔ آب نیل وارد باغ ابریشم شده‌اند.

جوانان آزادیخواه و مجاهدین شهر بدستورکمیته مسلح گردیده برای کمك با سواران بختیاری آماده شدند و ضمناً مقداری آذوقه و خوار بار نیز ذخیره کردندکه در موقع جنگ از حیث خوراك و آذوقه دچار مضیقه نشوند.

مأمورین و جاسوسهای دولتی حرکت مجاهدین را باقبال‌الدوله اطلاع دادند و او نیز بی‌درنگ سربازان ملایری و سواران اصانلورا بین دروازه‌های شهر تقسیم کرد تا ازورود بختیاریها بشهرممانعت بعمل آورند وفوراً به‌محمدحسین‌خان سدهی‌سرتیپ فوج سده دستورداد که باسواران وسربازان ابوابجمعی خود هرچه زودتر وارد شهرشوند.

فوج سده طاقنماهای‌میدان شاه وبامهای اطراف و عمارت علی‌قاپو و توپخانه (محل فعلی ادارهٔ اقتصاد) و انبار ذخیره (محل فعلی ادارهٔ

شهربانی) و چهار حوض و عمارت تیموری را اشغال کردند و افراد فوج جلالی (فوج جلالی بنام جلال‌الدوله پسر ظل‌السلطان بود) هم که بکمك آمده بودند مواضع مهم ازلنبان وچهارسو شیرازیها تا میدان‌شاه را سنگربندی نمودند .

مجاهدین بختیاری از باغ ابریشم وارد دستگرد خیار یك فرسخی شهر شدند و وصول این خبر و لولهٔ غریبی در شهر بر پا ساخته اصناف وکسبه و بازار و دکاکین را تعطیل و در مساجد تجمع نمودند و به اقبال‌الدوله فشار آوردندکه چون عده ضرغام‌السلطنه زیاد است و روز بروزهم بتعداد قوای او افزوده میشود برای اینکه مردم شهر در نتیجهٔ زدوخورد زیر دست و پا نروند سربازان دولتی برای جنگ بخارج شهر نقل مکان نمایند .



مرحوم حاج آقانورالله

این تقاضا مورد قبول واقع نشد وعلاوه عده‌ای از سربازها در صدد برآمدند مناره‌های مسجدشاه راکه مرتفع ترین پایگاههای شهر است سنگربندی کنند. اهالی چهارسو مقصود و سکنهٔ پشت مسجد شاه باشارهٔ حاج آقا نورالله در امامزاده احمد نزدیك منزل او اجتماع کرده ازاجرای این نقشه جلوگیری بعمل آوردند وچون مأمورین اقبال‌الدوله بانجام این منظور موفق نگردیدند

متوجه مواضع سوق‌الجیشی دیگر شدند و در این گیرودار عده ای از مجاهدین شهری ازدر کوچك، مسجدشاه رااشغال ودرها را بسته نمودند درآنجا موضع گرفتند.

شب نهم ذی‌حجه ۱۳۲۶ قمری یعنی یك شب بعد از اشغال مسجد شاه از طرف مجاهدین شهری حاج حبیب‌الله امین‌التجار و شکرالله خان لنبانی و دکتر مسیح خان و میرزا آقا خان لنبانی (برادر آقای امیرقلی امینی مدیر روزنامه اصفهان) وحاج آقا محمد لنبانی و نویسندهٔ این‌سطور ونایب کریم لنبانی بدستگردخیار رفتند وصبح اول آفتاب باضرغام‌السلطنه در باغ شرف ملاقات و مذاکره و بلافاصله پس از طرح نقشه‌های لازم بشهرمراجعت نمودند ودوساعت بعدازحرکت آنها اردوی ضرغام‌السلطنه بطرف شهر حرکت کرد.

در باغ شرف ضمن مذاکره قرار شد عده‌ای از پل چوبی وکوچه های پشت مطبخ که در آن ایام کشتزار و مزروعی بود بطرف شهر آمده از در کوچك وارد مسجد شاه شوند ولی ترتیب کار را طوری بدهند که این عده بی‌سر و صدا بمقصد برسند و از دولتی‌ها کسی متوجه و متعرض آنها نشود و عده‌ای دیگر با تظاهرات هیجان‌آور از پل ماربین گذشته واز چهارسو شیرازیهاکه مجاهدین جوزدانی ولنبانی وشهری در گوشه وکنارمحرمانه موضع گرفته ومنتظرورود سواران بختیاری وکمك بآنها میباشند وارد شوند تا سربازان فقط متوجه این‌قسمت بوده و ازراه پل چوبی غافل بمانند.

روز نهم ذی حجهٔ ۱۳۲۶ قمری عده‌ای از مجاهدین بختیاری به سرکردگی ابوالقاسم خان ضرغام از پل چوبی گذشته وارد کوچهٔ پشت

مطبخ شدند و غریب‌خان قشقائی که در ظاهر نوکر دولت و خدمتگذار اقبال‌الدوله بود و با چند نفر سوار شخصی بدستور کمیته برای راهنمائی مجاهدین در آنجا مستقر گردیده بود بختیاریهارا بطرف در کوچك مسجد شاه راهنمائی کرد.

مجاهدین شهری در را بازکردند وسوارهای بختیاری وارد مسجد شدند و بی‌درنگ مناره‌ها و سر در مسجد را سنگر بندی نموده صدای گلولهٔ تفنگ شهررا بزلزله در آورد.

دستهٔ دوم مجاهدین بختیاری از خط لنبان و چهار سو شیرازیها بخیابان «خوش» رسیدند ومجاهدین شهری‌هم طبق قرار قبلی بآنها ملحق گردیده رو به چهلستون وعمارات دولتی سرازیرشدند.

محمدحسین‌خان سرتیپ سدهی فرمان حمله به مسجد شاه را داد و در این زد و خورد چند نفر از سربازان دولتی بقتل رسیده بقیهٔ عقب نشینی کردند.

از مجاهدین شهری که بکمك اردوی بختیاری با سربازان دولتی جنگ وپیکار میکردند این اشخاص را بایستی نام برد:

از لنبان میرزا آقا خان و شکرالله خان شیرانی و حاج آقا محمد و جعفر قلی خان و نایب محمد کریم و فتح‌الله خان و عبدالحسین خان و حاج محمد حسین و محمد رحیم خان و علی عسکر خان و میرزا عبدالله خان و آقا مرتضی و آقا رفیع یوزباشی و عباس لنبانی از بیدآباد حاج سرتیپ و هفت نفر فرزندانش، از خلجها وشمس آباد دکترارسطوخان و محمد علی‌خان‌سرتیپ ودکتر نورالله‌خان (نویسندهٔ‌این‌سطور) وصمدخان و استاد عبدالکریم و استاد هاشم و استاد عباس و دادا حسن و دکتر

عیسی‌خان و میرزا خیاط و حسین باب‌الدشتی ، از جوزدان محمد خان وزین‌العابدین‌خان معروف به‌زلی.



مرحوم دکتر عیسی خان

چون شب فرارسید طرفین دست از جنگ کشیده و مشغول تهیه زدوخورد فردا شدند.

سپیده‌دم تیراندازی شروع گردید و فتح مسجد و سرکوبی مجاهدین که در آنجا موضع گرفته بودند برای سربازها اشکال داشت ولی وقتی مجاهدین آزادیخواه میدان‌شاه وچهلستون و عمارت حکومتی را محاصره کردند سرباز ها هم ناچار سردر مسجد و مناره ها را بتوپ بستند وگلولهٔ توپ بیکی از مناره‌های مسجد اصابت و سوراخ بزرگی احداث کرد که تا چند سال قبل باقی بود.

نایب محمد کریم‌خان لنبانی که درچابکی وچالاکی شهرت فراوان داشت فوراً خود را از بالای مناره بروی بام افکند وچون کمترین آسیبی باو نرسید همگی از این پیش آمد بحیرت افتادند.

ابوالقاسم خان و چند نفر دیگر در همین موقع از منارهٔ مسجد شاه خارج شده بر سر در مسجد شاه موضع گرفتند و ابوالقاسم خان توپچی راکه مجال تیراندازی بمجاهدین نمی‌داد هدف گلوله قرار داده

اورا بخاك هلاك انداختند توپچی دومی که خواست شلیك کند بسرنوشت
رفیق خود دچار شد و دیگر کسی جرأت نزدیك شدن بتوپ را نکرد .



میرزا آقاخان لنبانی

در این ضمن مجاهدین شهری که بسرکردگی میرزا آقاخان میدان را

احاطه کرده بودند بنای شلیك را گذاشتند.

سربازان دولتی پس ازدادن تلفات از میدان رو باطاقهای اطراف پا بفرار گذاشتند.

در همین هنگام عده‌ای از اهالی شهر بطرف میدان هجوم آوردند و پای جنازه ها را طناب بسته باطراف میکشیدند و فریاد میزدند آزادیخواهان اصفهان اینطور انتقام خون ملك‌المتکلمین را میگیرند.

چون فشنگهای مجاهدین بتدریج رو باتمام میرفت اعضای کمیته که در این موقع در امامزاده احمد تشکیل جلسه داده بودند چند نفر را برای فراهم کردن فشنگ مأموریت دادند و ازمأمورین عده‌ای بمنزل مهدیقلی میرزا مؤیدالسلطان وچندتن بخانهٔ همایون میرزا وفتح‌الله‌خان ضیغم‌السلطنه که درآن تاریخ در شهر سکونت داشت رفته در حدود یك هزاروپانصد عدد فشنگ تهیه کردند. آقاخان محاسب‌الدوله‌هم مقداری فشنگ دراختیار مجاهدین گذاشت.

سربازان فوج جلالی که اوضاع را بدین منوال دیدند بطرف سده فرار کردند و متعاقباً سواران اصانلوهم از دروازه طوقچی با دادن تلفات زیاد از اصفهان خارج شدند. عده ای از سرباز ها هم شروع بغارت تجارتخانه‌ها و دکاکین کردند ولی‌احرار شهری مقداری ازغارتیها را پس گرفته و گوش بعضی از سربازهای متجاوزرا نیز بریدند.

در همین حیص و بیص اقبال‌الدوله خود را به‌کنسولخانه انگلیس رسانیده درآنجا پناهنده شد.

توپخانه و انبار اسلحه ظل‌السلطان که از قدیم باقی مانده بود بدست مجاهدین افتاد و علاوه براین اردوی ملی مقدار زیادی تفنگ

ورندل بلند و کوتاه و مقداری شنیدر و مقدار معتنابهی فشنگ و گلوله سربی و سه ارابه توپ بغنیمت گرفت و از این حیث تا اندازه‌ای گشایش حاصل شد وعده‌ای ازمجاهدین بختیاری وشهری که دارای اسلحه نبودند مسلح ومجهز شدند.

خبر فتح اصفهان کـه بصمصام السلطنه رسید دوروز بعد با عده‌ای سوارو پیاده ازطرف دروازه چهارسوشیرازیها وارد شهرشد وطولی نکشید که آتش انقلاب فرونشست و نظم و آرامش برقرار گردید و مردم از نو مشغول کسب و کار شدند.

گفتار پنجم

حرکت قوای مجاهدین بطرف تهران و مأموریت

امیرمفخم برای سرکوبی آزادیخواهان.
ملاقات ومذاکره مسترچرچیل ومسیورمانفسکی باخوانین بختیاری در قم و تلگراف سردار اسعد و صمصام‌السلطنه بسفیراطریش درطهران شیخ‌السفرای وقت.

پس‌ازاستقرار نظم و آرامش آزادیخواهان به فعالیت خود افزودند و انجمن ولایتی هرروز تشکیل میگردید و مجاهدین و مشروطه طلبان متدرجاً بفکر تسخیر تهران افتادند وتلگرافات متوالی احرار آذربایجان و سپهدار تنکابنی نیز روحیهٔ آنها را تقویت میکرد تا اینـکه تلگرافی از طرف سرداراسعد مخابره شد مبنی براینکه فعلا مجاهدین بختیاری دست بکاری نزنند تا نامبرده ازاروپا باصفهان برسد.

چنـد روز بعد از فتح اصفهان و تسلط آزادیخواهان سه نفر از فرستادگان محمد علیشاه که یکی از آنها هم بختیاری بود وارد اصفهان شدند تا بهرتیبی ممکن باشد صمصام‌السلطنه وضرغام را وادار بمراجعت به‌بختیاری نمایند.

آزادیخواهان تهران هم که مراقب اوضاع بودند مجدالاسلام کرمانی را که بابختیاریها مناسبات نزدیکی داشت با دو نفر دیگر باصفهان فرستادند تا از فعالیت فرستادگان محمد علیشاه جلوگیری بعمل آورده عملیات آنها را خنثی نمایند.

مجدالاسلام وهمراهان درمحله قصر منشی منزل میرزا محمدخان مشرف وارد شدند و بلافاصله پس ازوُرود با خوانین بختیاری تماس گرفته شروع باقدامات لازم نمودند. فعالیت فرستادگان محمد علی میرزا در نتیجهٔ اقدامات متقابل مجدالاسلام کرمانی بجائی نرسید و آنهاناگزیر دست خالی بدون اخذ نتیجه بمرکز مراجعت کردند.



صف نشسته نفراول از سمت راست: سرداراشجع، امیرمفخم، حاج علیقلی خان سرداراسعد، نجفقلی خان صمصام السلطنه، حاج خسروخان سردارظفر، نصیرخان سردار جنگ - ایستاده نفراول از راست محمد خان سالار اعظم، سهام السلطنه، مرتضی قلیخان صمصام، سردار فاتح ویوسف خان امیرمجاهد

دوماه بعد سرداراسعد از طریق جنوب به بختیاری رفت و ازآنجا

باعده‌ای ازخوانین ازقبیل یوسف‌خان امیرمجاهد ومرتضی‌قلی‌خان صمصام وسلطان محمدخان سرداراشجع وغلامحسین‌خان سردارمحتشم وموسی خان بهادرالسلطنه وسلطانعلیخان شهاب‌السلطنه وارد اصفهان شد.

در همین اوقات لطفعلی‌خان امیر مفخم و نصیر خان سردار جنگ پسرهـای مرحوم حاج امامقلی خان در تهران بودند و بصورت ظاهر از محمد علیشاه پشتیبانی میکردند ولی در باطن با اصفهان و چهار محال ارتباط داشتند و با برادرها و عموزاده‌ها مکاتبه میکردند.

محمد علیشاه کـه از ورود خوانین بختیاری اطلاع حاصل کرد هراسان گردیده برای تسکین و آرامش مردم مملکت دستخط دیگری که ذیلا ازنظر خوانندگان میگذرد صادر کرد:

«ازروزیکه باقتضا و اراده خداوند متعال ولایت عهد دولت ابد مدت ایران مخصوص وجود مسعود همایون مـا گردید پیوسته مشهود حضور عاطفت ظهور شاهنشاه بودکه رفع مفاسد و معایب و دفع پریشانی و بدبختیهای موجـودهٔ این مملکت شش هزار ساله راکه بمنزلهٔ خانهٔ مسکونی و وطن عزیزماست جز به‌نیروی امتزاج قوای‌ملیه باقوای دولتی و سلطنتی چاره‌ای نه و بغیرازمعاونت و چاره جوئی عمومی اهل این خاك پاك در پرستاری و خدمت باین مادر مهربان تدبیری نیست همانا شب و روز در این مشروع مقدس پای کوبان بوده اندیشه‌ها برسر وخیالات درنظرداشتند تااینکه خود ملت غیرتمند ایران و فرزندان عزیز ما از نیات معنویهٔ

شاه پیروی نموده و ازپیشگاه مبارك شاهنشاه مرحوم البسه
الله تعالی من حلل النوراستدعای سلطنت مشروطه نموده وما
را وسیلهٔ بروز مقاصد مکنونهٔ خود قراردادند تلگرافات و
عرایض کتبیهٔ ما به‌پیشگاه شاهنشاه مرحوم درتلگرافخانه و
غیره حاضر وگواه همدردی ما با ملت خودمان میباشد بعد
از اعطای مشروطیت که بطهران آمدیم در امضای قانون
اساسی چه رنجها بردیم و چه زحمات متحمل شدیم تا آنرا
بامضای مقدس آن‌شاهنشاه دل‌آگاه رسانیدیم وهمینکه نوبت
تاجداری وسلطنت مخصوص شخص‌خودمان شد دقیقه‌ای از
دقایق نسبت به‌پیشرفت امور مشروطیت فروگذار ننموده و
تمام قوای خود را صرف عظمت مجلس شورایملی نمودیم
ولی درازدستی‌مغرضین وفساد مفسدین دراین‌اواخر بطوریکه
همه کارآگاهان میدانند بکلی خاطر ما را مکدر ساخت و
تا حدی مأیوس داشت که با آن اوضاع ناگوار مجلس را
ناجی گرفتاریهای گوناگون ایران ندیده و محیی این آب و
خاك ندانسته چندی موافق قانون عموم دول،مجلس‌راتوقیف
نموده ودر نوزدهم شوال که خواستیم افتتاح فرمائیم پاره‌ای
موانع موجود بود که همه عقلای قوم تصویب نمودند که
هرگاه در آن موقع شروع بانعقاد پارلمان میشد نتیجه‌ای
جزسفك دماء و اتلاف نفوس نمی‌بخشید این بود که چندی
بتدابیر عملیه آن موانع را مرتفع داشت تا امروزکه مقتضی
را موجود ومانع رامفقود دیدیم با نهایت اشتیاق ومیل قلبی

بموجب صدور این دستخط مبارك موافق همان قانون اساسی بدون ذره‌ای کسر و نقصان امر بانعقاد پارلمان داده امر و مقرر فرمودیم یك عده از اشخاص عالم و مشروطه خواه که طرف اطمینان دولت و ملت باشند بمجلس شورای مملکتی ملحق گردیده و نظامنامه انتخابات را عاجلا آماده نموده و منتشر سازند و بمحض اینکه نظامنامه انتخابات انتشار یافت شروع بانتخابات میشود وهمچنین دوثلث منتخبین که حاضر شدند مجلس شورایملی در بهارستان افتتاح خواهد شد بتاریخ هیجدهم شهر ربیع الاول ۱۳۲۷ مطابق نوزدهم برج ثور درقصر سلطنتی باغشاه سال سوم سلطنت ما توشیح شد.

محمدعلیشاه قاجار

قتل احرار و آزادیخواهان صدر مشروطیت بقدری مردم ایران را به هیجان درآورده بود که انتشار این قبیل اعلامیه‌ها درتسکین و آرامش آنها مؤثر واقع نمیگردید از طرفی چون محمد علیشاه مکرر نقض عهد نموده و بوعده‌های خود عمل نکرده بود محمدولی خان تنکابنی ومجاهدین تبریز و آزادیخواهان غیور اصفهان جداً کمر بخلع او بستند و در همین هنگام عده ای از روحانیون هم از قبیل مرحوم سید محمد علی داعی ـ الاسلام مؤسس صفاخانه اصفهان لباس رزم در بر کرده و با اسلحه و تفنگ آماده جانبازی درراه استقرار مشروطیت شدند.

بیست و یك روز بعد ازصدور اعلامیهٔ بالااردوی مجاهدین اصفهان و بختیاری به‌سر کردگی حاج علیقلی خان سردار اسعد عازم تهران شد و آقایان صمصام ـ



مرحوم سید محمد علی داعی الاسلام و چند نفر از مجاهدین

السلطنه ویوسف‌خان امیرمجاهد وجعفرقلی‌خان سرداربهادر ومحمدخان سالاراعظم و ناصرقلیخان منظم‌الملك ومحمدتقی‌خان ضیاءالسلطان (امیر جنـگ) و عزیزالله خان ایل‌بیگی برادر ضرغام‌السلطنه و امان‌الله خان سردار حشمت و مرتضی‌قلی‌خان صمصام و چراغعلی‌خان سردارصولت و فتح‌الله خان ضیغم‌السلطنه وسهرابخان ضیغم وحاج سیداحمد نوربخش و سیدعلی آقا جهاد اکبر و دکترنورالله خان با اردو بسمت تهران عزیمت کردند.

سوارهـای بختیاری در بین راه به اشعـار مهیج فردوسی مترنم گردیده تظاهر میکردند و خوب بخاطر دارم که وکیل باشی اردوی بختیاری این اشعار را باآهنگ محلی لری خطاب به محمد علی‌میرزا میخواند وابراز احساسات میکرد :

چنانت بکوبم بگرز گران
که فولاد کوبند آهنگران
سواران جنگی کجا دیده‌ای
صدای پی اسب نشنیده‌ای

اردوی مجاهدین از اصفهان و سواران جنگی سپهدار تنکابنی از رشت دریك روز بسمت تهران حرکت کردند وپس‌از اینکه محمدعلیشاه ازحرکت مجاهدین رشت بسمت کرج اطلاع حاصل‌کرد تلگرافی بشرح زیر بسپهدار مخابره نمود:

«محمدولی: محض فوق‌نمك بحرامی تو بدولت، ترا ازشئونات دولتی خارج واملاك ترا خالصه نمودیم.»

« از باغشاه محمدعلیشاه »

محمد ولی‌خان تنکابنی هم درجواب تلگرافی بشرح زیر به محمد علیشاه مخابره کرد :

«باغشاه - الحمدالله که ازاین ننگ خارج شدم ودراملاك من هم هیچکس قدرت دخالت نخواهد داشت .»

محمد علیشاه برای جلوگیری اردوی اصفهان، امیرمفخم و سردار جنگ و خسرو خان سردار ظفر را مأموریت دادکه باعده‌ای سرباز و قزاق وسوار وپیاده‌وتوپخانه بطرف قم حرکت نمایند. اردوی مجاهدین بمورچه خورت نه فرسخی اصفهان که رسید محرمانه با خوانین بختیاری که ظاهراً در رکاب محمدعلیشاه خدمت میکردند مکاتبه نمودند و قرار شد برای اینکه اردوی دولتی و ملی با یکدیگر تصادف نکرده متعرض هم نشوند امیرمفخم وهمراهان ازراه کاشان بسمت اصفهان حرکت‌وسردار اسعد و همراهان از راه دلیجان بطرف تهران عزیمت نمایند.



شادروان حاج خسروخان سردار ظفر بختیاری

امیرمفخم خیلی بآرامی و تأنی حرکت میکرد تا به کاشان رسید و پس از ورود بدانجا نیز بعنوان رفع خستگی چند روزی سوار ها را

متوقف ساخت ولی اردوی مجاهدین بدون توقف بحرکت ادامه داده برای رسیدن به مقصد تسریع بعمل میآورد و قرار بود اردوی مجاهدین شمال که بسرکردگی پیرم خان ارمنی و سردار محیی رشتی عازم تهران بود و عده‌ای دیگر ، درروز معین در شهریار تهران با یکدیگر تلاقی نموده باتفاق وارد تهران شوند ولی بعضی حوادث غیر منتظره بوقوع پیوست واین منظور عملی نشد .

اردوی مجاهدین بختیاری از دلیجان نامه‌ای بوسیلهٔ سید محمد سقا برای امیر مفخم بکاشان فرستاد و نامبرده در جواب نوشت که بختیاریها درحرکت عجله ننمایند تا او ازطریق قم بطهران مراجعت کند. مجاهدین بختیاری سه روز در دلیجان توقف کردند و در این گیر و دار امیر مفخم تلگرافی به محمد علیشاه گزارش داد که چون متجاسرین از جلوی اردو فرار کرده و از بیراهه عازم تهران شده‌اند لذا اردوی دولتی نیز برای محافظت پایتخت بطهران مراجعت خواهد کرد .

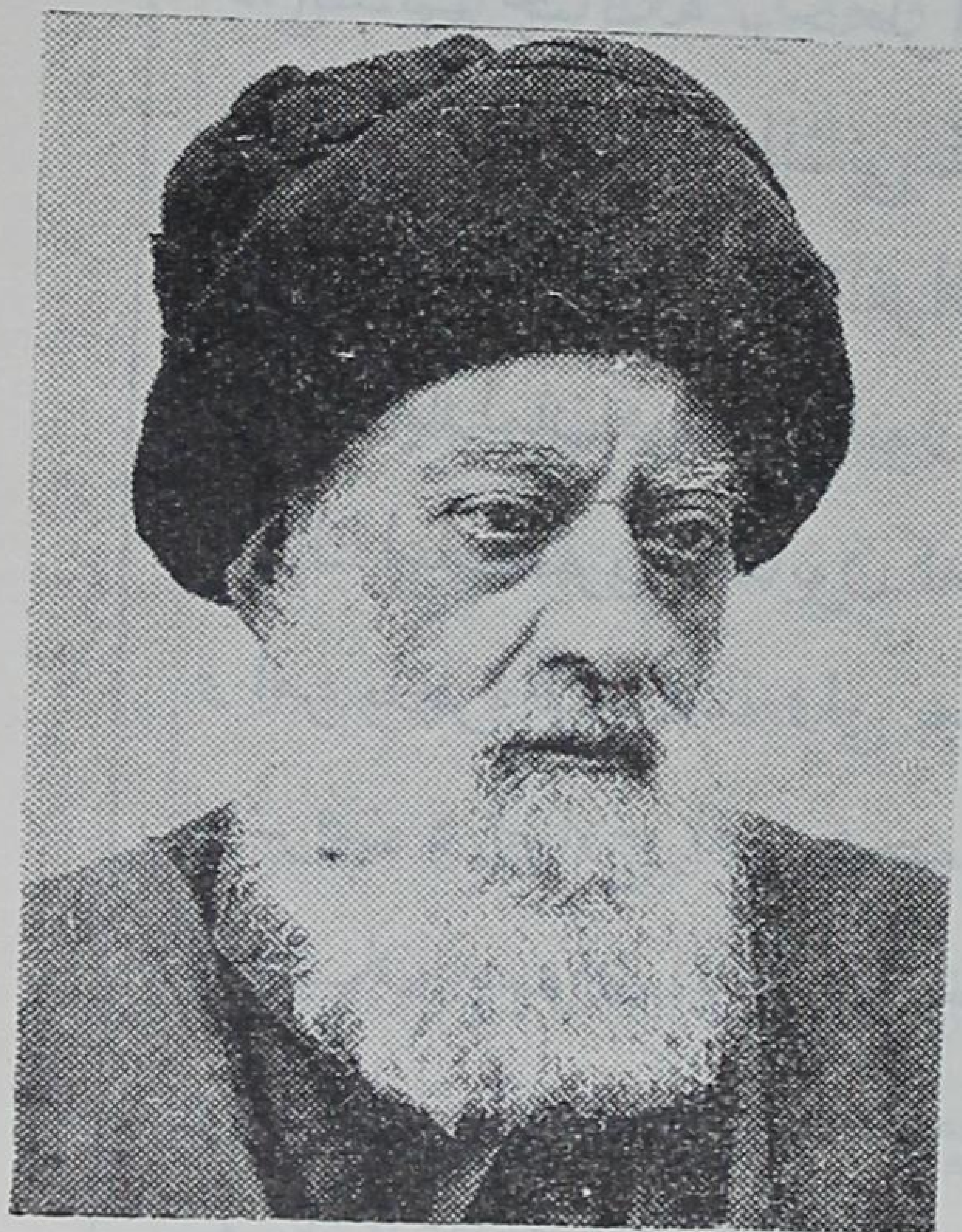
امیرمفخم پس از مخابرهٔ این تلگراف بلا فاصله از کاشان حرکت نمود و بدون اینکه در قم معطل شود بطرف علی آباد رفت و در آنجا متوقف شد .

خبر حرکت امیرمفخم از قم که باردوی ملی رسید مجاهدین براه افتاده با شکوه و جلال وارد قم شدند . امیر مفخم با دویست و پنجاه سوار در علی آباد مانده بقیه را برای حفظ و حراست پایتخت بطهران فرستاد .

دوروز بعد مسترچرچیل ومسیورمانفسکی با چند نفر قزاق روس وسوارهندی وارد قم شدند وامیرمفخم نیزبطور خصوصی باآنها بقم رفت

تا ازنزدیك باخوانین بختیاری تماس بگیرد.

نمایندگان دولتین روس وانگلیس ضمن مذاکره باخوانین بختیاری متذکر شدند که هرگاه اردوی مجاهدین از راهی که آمده مراجعت نماید آنها متعهد خواهند شد که محمد علی میرزا را بهمراهی جدی با برقراری رژیم مشروطیت وادار نمایند وانجام این مسئله‌را تضمین خواهند کرد ولی صمصام‌السلطنه و سرداراسعد در جواب گفتند که چون عرایض ملت بـه خاکپای مبارك اعلیحضرت همایونی نرسیده و درباریان خائن شکاف عمیقی بین شاه و ملت ایجاد کرده اند لذا ناگزیر ما برای تقدیم تقاضای حضوری خود بطهران خواهیم رفت ومسلم است که درغیراینصورت بازهم شاه بتحریك درباریان بقول خود وفانخواهد کرد وبه‌حیثیت دولتین نیزلطمه وارد خواهد شد.



بهشتی روان سیدمحمدطباطبائی
پیشوای بزرگ مشروطه

چون نمایندگان روس و انگلیس ازمذاکرات خود نتیجه‌ای نگرفتند ناگزیر بطهران مراجعت کردند و فردای آنروز مجلسی با حضوررؤسای ایل بختیاری و وجوه مجاهدین و جمعی از آزادیخواهان غیورمرکز که درهمین‌هنگام ازطهران بقم رفته بودند تشکیل گردید و برای اتخاذ تصمیم مقتضی بمذاکره پرداختندو بالاخره قرارشدتلگرافی توسط وزیر مختار اطریش بعموم

سفرای خارجه مخابره و به آنها اطلاع داده شود که اردوی بختیاری برای استیفای حقوق حقهٔ ملت باکمال نظم و آرامش وارد تهران خواهد شد و تا زمانی که از طرف مأمورین دولت تیراندازی نشود مجاهدین مشروطه دست به‌تفنگ نخواهند برد.

تلگراف مورد گفتگو را میرزا فتح‌الله خان فریدنی منشی صمصام‌السلطنه بشرح زیر تنظیم نمود و رونوشت آن عیناً در نزد نگارنده موجود می‌باشد:ـ

توسط جناب مستطاب اجل اکرم وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت اطریش و مجارستان و شیخ السفرا، خدمت جنابان مستطابان سفرای دول متحابه مقیمین دربار ایران دام‌اقبالهم چنانکه برخاطر آن جنابان مستطابان واضح است در چهاردهم جمادی‌الثانی ۱۳۲٤ نظر باستدعای عموم ملت ایران شاهنشاه مغفور مظفرالدین‌شاه دولت را کنستیتوسیون ودارای پارلمان قرارداد قانون اساسی را باامضای خود ودستخط مبارك اعلیحضرت همایون که رتبهٔ ولایت‌عهد را داشت صادر و امر باجرا فرمودند ولی بجای اینکه اهتمام و دقت صرف پیشرفت و اصلاح امور وحسن ترتیب مجلس شود بدبختانه پارلمان جوان ایران را بتحریك مفسدین وبقوهٔ جبریه بی‌رحمانه منفصل ودستخط ملوکانه صادر گردید که بعد از سه ماه ازتاریخ انفصال که بیست و سوم جمادی‌الاول ۱۳۲٤ بود بانتخاب وکیل شروع خواهد شد چون این وعده وفا نشد همه روزه کار فتنه و فساد درمملکت بالا گرفت ورشتهٔ

تجارت مقطوع و آسایش عمومی مرفوع گردید و مناسبات
دول در مخاطره افتاد لذا از تمام ولایات با کمال عجز و
انکسار، وفای بعهد و امر بانتخابات و رفع تعطیل موقتی
مجلس را از خاك پای مبارك پادشاه خود دام ظله و سلطانه
درخواست نمودند و بطوریکه از یك ملت نجیب شاه‌پرست
شایسته است مستدعیات خودرا متواتراً بمرکزابلاغ داشتند
از آنجائیکه دراین‌مدت بهیچ‌وجه من‌الوجوه بصدور جوابی
از ولی‌النعم سرافراز نیامدیم یقین حاصل گردید که عرایض
دولتخواهانه ملت را به‌پیشگاه مقدس همایونی نمیرسانند و
از این معنی گذشته مفسدین و خائنین درباری باسم اصلاح
ملك‌چنان آتشی در آذربایجان برافروختند که دولتین‌انگلیس
و روس را دل بحال ضعفا و ساکنین شهر بسوخت و برای
حمایت مظلومین و رسانیدن آذوقه بسوق استعداد نظامی
مجبور شدند و برخلاف معاهدهٔ رسمی خود عمل نمودند.
در اینوقت مردم ایران را غیرت ملی و عرق وطن پرستی
بجوش آمده برای ادارهٔ ملك خود وحفظ مناسبات قدیمه و
روابط قویمه که بادول‌متحابه دارند باتمام قوای خود حاضر
شده‌اند که‌ازهرطرف روی بمرکزسلطنت آورند وبلاواسطه
عرایض دولتخواهانه خود را بعرض پیشگاه معدلت پناه
همایونی برسانند و بتصور اینکه مبادا اشرار و مفسدین که
حفظ و بقای خود را در خرابی وفنای دیگران دیده با قوهٔ
جنگی ازمتظلمین جلوگیری کنند وایشان‌را ازورود بطهران

وتشرف بآستان مقدس پادشاه معظم متبوع خود ممنوع دارند بناچار هریك بقدر استعداد خود قوه‌ای برای مدافعه حاضر کرده مهیای آمدن بطهران شده‌اند تا بامال وجان خود در راه حفظ استقلال مملکت ایران بکوشند و راضی نشدند بهراسم و رسمی که باشد پای یك نفر سپاه خارجی بایران باز شود و زحمتی بر آنان وارد آید، اینست که از عموم نمایندگان بیغرض دولتهای معظم خواهش میکنیم مقرر فرمایند هیچ قوه نظامی در خاك ایران داخل نشود و موافق مسلك بی‌طرفی که پیشنهاد فرموده اند هیچ نوع مداخله را جایز ندانسته باشند و باز برای مزید استحضار توضیح میدهیم که ما بدون اندك تردیدی بطرف تهران حرکت خواهیم کرد و این نکته را مسلم بدانند که هراقدامی ملت میکند بمنظور استرداد حقوق حقهٔ خود و حفظ استقلال مملکت است. علیقلی سردار اسعد - نجفقلی صمصام‌السلطنه.

پس ازمخابرهٔ این تلگراف سواران بختیاری از قم ازراه غیرمعمول بسمت شهریار حرکت نمودند. اردو شب را در رباط کریم توقف کرد و صبح عازم قاسم آباد شد وشب مجدداً مجلسی ازخوانین ورؤسای بختیاری وچندنفر از کسانی که محرمانه از تهران به قاسم آباد رفته بودند تشکیل گردید وتصمیم گرفته شدسردار اسعد بلادرنگ به«ینگی امام» برود وبرای حملهٔ بطهران با سپهدار تنکابنی تبادل نظر نماید.

گفتار ششم

فتح تهران و خلع محمد علی میرزا

طبق تصمیم متخذه سردار اسعد بملاقات سپهدار رفت و پس از مراجعت او معلوم شد اردوی سپهدار از کرج گذشته و از راه بادامك وارد شهریار شده است.



مرحوم لطفعلی خان امیرمفخم

محمد علیشاه اردوئی مرکب از قزاق وتوپخانه و سواران امیرمفخم به بادامك فرستاد وقوای طرفین در آنجا مشغول زد و خورد شدند. در این جنگ از همراهان امیرمفخم که بطرفداری محمد علیشاه باقوای ملی زد وخورد میکردند قاسم خان بهادروند

و فرج‌الله احمد خسروی و امان‌الله خان پسر عبدالله خان احمد خسروی و عباس بابادی و محمد تقی حاج سید نظام و چند نفر قزاق بقتل رسیدند وبقیه بطرف پایتخت هزیمت نمودند.

دولتی‌ها مواضع مهم شهر تهران را سنگربندی کرده تمام دروازه‌ها را بستند و هیچکس بدون جواز مخصوص نمیتوانست داخل و خارج شود. از آنجائیکه ورود مجاهدین بطهران بدون خونریزی و کشتار آسان بنظر نمیرسید لذا خوانین بختیاری سید محمد سقا را برای رساندن نامه محرمانه بآزادیخواهان مرکز مناسب تشخیص دادند و چون نامبرده بیرق سبز حضرت عباس را در دست داشت کسی باو سوء ظن حاصل نمیکرد و مأمورین دولت متوجه نمیشدند که او با سران انقلاب ارتباط دارد. سید محمد نامبرده پس از یك روز از شهر مراجعت کرده نامه‌ای از طرف بعضی مقامات همراه داشت مبنی براینکه تمام حصارها و خندق‌ها سنگر بندی شده ومجاهدین بهتراست ازدروازهٔ یوسف آباد وارد پایتخت شوند زیرا مأمورین آن دروازه طبق دستور مزاحم نخواهند شد.

خبر حرکت اردوی بختیاری که بطهران رسید عده‌ای از سردسته‌های محلات و پهلوانهای پایتخت ظاهراً بنام حفظ امنیت وجلوگیری از تعرض و تجاوز مجاهدین مقداری تفنك و فشنك از قورخانه دولتی گرفته در اطراف دروازهٔ یوسف آباد متمرکز شدند این عده در باطن باآزادیخواهان در تماس بودند ودرمعنی برای پیشرفت منظور مقدس مشروطه‌طلبان فعالیت میکردند و از مأمورین دولتی‌هم که از مقاصد باطنی نگهبانان دروازهٔ یوسف آباد بی‌اطلاع بودند فقط ده‌نفر قزاق باآنها همکاری مینمودند.

شب حرکت فرارسید ودراین‌موقع پیشقراولان اردوی سپهدارهم

نزدیك شدند وچون سوارهای سپهدار و یپرم‌خان کلاه پوستی که بترکی پاپاخ میگویند برسرداشتند و مجـاهدین بختیاری و اصفهانی کلاه نمدی سفید سر میگذاشتند پیشقراولان اردوی سپهدار بتصور اینکه مجاهدین از سوارهای امیرمفخم بختیاری هستند و مجاهدین‌هم بخیال اینکه آنها از قزاقهای لیـاخوف میباشند بی‌اختیار بطرف هم شلیك کردند و در این زد و خـود متأسفانه عزیزالله خان برادر ضرغام السلطنه و اسدالله خان بهـدار وند و غلامحسین خان بهدار وند و اسکندر خـان زراسوند و فرامرز زراسوند وامان‌الله خان احمد خسروی واسدخان شربت شهادت نوشیدند.

تنها چیزی که باین زد و خورد خونین و بی‌نتیجه خاتمه داد غریو نعرهٔ مجاهدین اصفهانی‌بود که «زنده باد مجاهدین مشروطه» و«مرده باد محمدعلیشاه» کشیدند ودراثر صدای زنده‌باد ومرده‌باد پیشقراولان‌اردوی سپهدار دست از تیراندازی برداشتند و معلوم شد طرفین برای انجام یك منظور آماده فداکاری گردیده وعبث برویهم تیراندازی کرده‌اند. اقوام و بستگان مقتولین که بهیجان آمده بودند از خونخواهی افراد خانوادهٔ خود منصرف نمیگردیدند و نزدیك بود کار بجای باریك برسد که کملین قوم بهرزبانی بود آنها را ساکت کردند و چند نفر از مجاهدین گیلانی و بختیاری برادر وار صورت هم را بوسیده به این غائلهٔ ناگوار خاتمه دادند.

سردار اسعد به یپرم خان ارمنی سردستهٔ مجاهدین گیلان گفت برای‌اینکه پیش‌آمد سوئی رخ ندهد ومجدداً احساسات اقوام و بستگان مقتولین بغلیان نیاید بهتر این است مجاهدین رشت یك فرسخ عقب‌تر از

بختیاریها حرکت کنند .

مقارن طلوع آفتاب روز اول رجب ۱۳۲۷ قمری بود که بدروازه یوسف آباد رسیدیم . در این موقع ده نفر قزاقی که مستحفظ دروازه



شادروان حاج علیقلی‌خان سردار اسعد بختیاری

بودند بنای شلیك راگذاشتند ولی مجاهدین طهرانی که ظاهراً با آنها همکاری میکردند بلافاصله هرده نفر را خلع سلاح نمودند . دروازهٔ یوسف آباد گشوده شد و مجاهدین تهرانی باردوی بختیاری شاد باش و

خوش آمد گفتند وما براهنمائی مجاهدین تهرانی ازخیابان شاه آباد گذشته وارد میدان بهارستان شدیم.

در همین موقع مجاهدین تهران و آزادیخواهان درسرتاسر شهر بدون فوت وقت سربازها را درخیابانها وسنگرها خلع سلاح کردند ودر اجرای این نقشه بقدری جانفشانی ومهارت بخرج دادند که سواران جنگ دیده بآنها آفرین گفتند.

مجاهدین بختیاری، بهارستان ومسجد سپهسالار وعمارت مسعودیه ومنزل نظام‌الملك را اشغال کردند وبندهٔ نگارنده‌هم جزودسته‌ای بود که درمنزل نظام‌الملك مستقر گردیدند.

در این موقع دولتی‌ها از اطراف شهر که مرکز بریگاد قزاق بود بنای تیراندازی راگذاشتند و زدو خورد خونینی آغاز گردید. سربازان سیلاخوری ازطرف سرچشمه شروع به پیشروی نموده در صدد تسخیر مسجد سپهسالار وسایر پایگاههای مجاهدین برآمدند وچندین مرتبه‌هم تا نزدیکی مسجد سپهسالار رسیدند ولی با دادن تلفات سنگین عقب نشستند.

این زد و خورد همچنان ادامه داشت تا اینکه دسته های مختلف تهران از عقب قوای دولتی را مورد حمله قرار دادند و مجاهدین تازه وارد بکمك آنها میدان مشق وقزاقخانه را محاصره نمودند. دراین گیر ودار چندنفر سرباز وقزاق بقتل رسیدند ولی ازانصاف نباید گذشت که سربازها وقزاقها مخصوصاً این دستهٔ اخیر دلیرانه به‌پیکار ادامه میدادند و شاید اگر خبر تحصن محمدعلی میرزا بسفارت روس منتشر نشده بود باین‌زودیها دست ازجنگ نمیکشیدند.

اطرافیان محمدعلیشاه مخصوصاً امیرمفخم بختیاری باوخاطرنشان کردندکه بااین‌ترتیب مقاومت بیهوده است واز زدوخورد نتیجهٔ مطلوب عاید نخواهد شد واگر جنگ ادامه پیداکند بیم آن میرودکه مجاهدین به پشتیبانی اهالی شهر کـه همگی از عهد شکنیهای مقام سلطنت بخشم درآمده‌اند شاه را دستگیر نموده عواقب و خیمی بارآورند. شاه که از مشاهدهٔ اوضاع، آشفته‌خاطر گردیده‌بودازاین‌سخنان ترس براومستولی‌شد وباتفاق احمدمیرزا و محمدحسن‌میرزا فرزندان خود راه سفارت روس‌را که در زرگنده بود درپیش گرفت.

امیرمفخم تمام اثاثیه منزل شاه واسلحه وذخایر دولتی‌راکه عبارت ازتعداد زیادی تفنگ سه‌تیر کوتاه‌وبلند وپنج‌تیر روسی وچند عراده توپ شنیدر بود ضبط نموده تحویل مجاهدین داد. مجاهدین تاآنروز تفنگ سه‌تیر وپنج‌تیر ندیده بودند وفقط با تفنگهایی که از ذخیره اصفهان گرفته بودند جنگ میکردند.

پس از فتح تهران تعداد زیادی تفنگ علاوه برتفنگهائی کـه امیر مفخم تحویل داده بود بدست مجاهدین افتاد ولی اسلحه و مهماتی که در ذخـیره قزاقخانه بود در تصرف قزاقها باقی ماند. محاصره قزاقخانه سه روز ادامه پیداکرد و در این بین جمعی از مرتجعین وطرفداران استبداد که طرف اطمینان محمدعلی‌میرزا بودند بسفارت روس رفتند و در ضمن صحبت باوخاطرنشان کردندکه هرگاه ازتحصن خارج شود قزاقها تشجیع شدند و سر انجام دولت پیروز خواهد شد.

محمدعلی‌میرزا تصمیم گرفت ازسفارت خارج شود ولی نمایندگان انگلیس وروس برای ارعاب و اخافهٔ او گفتندکه هرگاه حزم واحتیاط را

ازدست بدهد عواقب سوئی درانتظار او خواهد بود وعلاوه پناهنده‌شدن او بسفارت روس دلیل کناره گیری ازمقام سلطنت میباشد وتاتعیین تکلیف ازطرف ملت ، مقتضی نیست بی‌مطالعه دست باقدامی بزنند .

روز چهارم محاصرهٔ قزاقخانه ، لیاخوف روسی فرماندهٔ بریگاد قزاق شخصاً بعمارت مسعودیه رفت و شمشیر خود را از کمر بازکرده



کلنل لیاخوف روسی فرماندهٔ بریگاد قزاق

بعنوان تسلیم مقابل سردار اسعد و سپهدار برزمین نهاد . سردار اسعد مجدداً شمشیر را بر کمر لیاخوف بست و گفت : «او بوظیفهٔ سربازی خود عمل کرده وایرادی بوی نخواهد بود» .

لیاخوف پس از مراجعت دستور داد درهای میدان مشق را باز کردند و مجاهدین وارد شدند و با این ترتیب البته دست به اقدامات خصمانه نزدند و با قزاق ها بطور محبت رفتار و از برادرکشی اجتناب نمودند.

پس از رفع این غائله مجاهدین در صدد دستگیری شیخ فضل‌الله نوری مجتهد بزرگ تهران برآمدند و تصمیم گرفتند که او را بعنوان همراهی با محمدعلی‌میرزا اعدام نمایند تا بدین وسیله هم قدرت خود را بمنصه ظهور رسانیده وهم ازسایر دشمنان مشروطه و طرفداران ارتجاع زهرچشم بگیرند.

سفیر روس که از این جریان اطلاع حاصل کرد برای شیخ پیغام فرستاد که هرگاه مایل است فوراً بسفارت روس پناهنده شود و اگرهم خواسته باشد ممکن است چند نفر سالدات روس بمنزل او بروند واورا درپناه خود بگیرند تا مشروطه خواهان ازتعرض او منصرف شوند. شیخ با هیچیك ازاین‌دو پیشنهاد موافقت ننمود و گفت: «درمقابل‌مشیت واراده الهی تسلیم صرف است».

مخالفین صنفی‌شیخ هم موقع را مغتنم شمرده نزد سران مجاهدین وسوسه کردند که هرگاه شیخ زنده بماند سایر ایلات و عشایر را وادار بمخالفت خواهد ساخت و اگر فرصت از دست برود بیم وقوع همه گونه حوادث مخاطره آمیز خواهد رفت.

سران مجاهدین نیز یپرم خان ارمنی راکه دو روز بود بریاست کل شهربانی منصوب گردیده بود احضار نموده مطلب را با او در میان گذاشتند. یپرم خان گفت اگر خیال اعدام شیخ را دارند باید هرچه

زودتر این فکر را تا مردم دستخوش احساسات هیجان آمیز میباشند



مرحوم شیخ فضل الله نوری وشادروان سید عبدالله بهبهانی

بموقع اجراء بگذارند زیرا بعداً احساسات آتشین مردم تخفیف حاصل

میکند واجرای این نقشه بلااشکال نخواهد بود . مخالفین شیخ هم البته بیکار ننشستند و باقدامات تحریك آمیز خود ادامه می‌دادند تا بالاخره زعمای مجاهدین انجام این مأموریت را بخود یپرم محول کردند . یپرم نیز شبانه با چند نفر مجاهد ارمنی شیخ را دستگیر نموده صبح روز بعد درمیدان توپخانه بدار آویختند .

عجب دراین است که در موقع اجرای مراسم اعدام شیخ فضل‌الله یکی از پسرهای او بنام آقاضیاءالدین خطبه‌ای خواند و ازاین پیش آمد اظهار خوشوقتی کرد . هنگامیکه شیخ را بالای دارمیکشیدند عده‌ای از طرفداران دوآتشه مشروطه کف میزدند وجمعی ازمسلمانهای متعصب‌هم زیرلب بمجاهدین لعنت میفرستادند .

درهمان روز سرداراسعد بوزارت داخله وسپهدار بوزارت جنگ منصوب شدند وصمصام‌السلطنه‌راهم بحکومت اصفهان فرستادند .

پس‌ازآرام شدن شهر واطراف، مجلسی‌مرکب ازسران آزادیخواه و زعمای قوم تشکیل گردید و راجع به تعیین جانشین شاه مذاکرات مفصلی بعمل آمد و سرانجام تصمیم گرفته شد احمد میرزا ولیعهد را بسلطنت انتخاب نمایند و ضمناً سید حسن تقی‌زاده متذکر شدکه برای حفظ وحراست جواهرات سلطنتی باید اقدامات فوری بعمل بیاید . چند نفر ازنمایندگان اظهار داشتند که پس از سقوط تهران محمدعلی‌میرزا با کالسکه باتفاق زن‌وفرزندان خود ازقصر گلستان بباغشاه‌رفته وجواهرات سلطنتی‌راهم با عجله درصندوق ریخته واز کاخ گلستان بباغشاه انتقال‌داده است ووقتی ازباغشاه بسفارت روس رفته صندوق جواهرات‌را نیزبا خود همراه برده و اولین مسئله ای که پس از تعیین شاه جدید باید مورد

رسیدگی دقیق قرار بگیرد همین مسئله جواهرات سلطنتی است.

درسال ۱۳۲۷ ه.ق که احمدشاه بتخت سلطنت جلوس کرد. دوازده سال بیشتر نداشت ووقتی روی صندلی نشست پاهای او بزمین نمیرسید و کسانی که در این موقع عقب صندلی صف بستند و عکس گرفتند عبارت بودند از عضدالملك در وسط و سپهدار دست راست وسردار اسعد دست چپ و عقب آنها بترتیب علاءالدوله و معین‌الدوله و امیراعظم و در صف عقب‌تر جعفرقلیخان سردار بهادر پسرسردار اسعد ومحمدرضاخان سردار فاتح ومحمدخان سالاراعظم وچراغعلی‌خان سردارصولت ومحمدتقی‌خان ضیاءالسلطان (امیرجنگ) ویپرم‌خان ودکترسهرابخان ودکترعیسی‌خان، دراینموقع موزیك سلام‌نواخته شد وحاج‌علی‌قلی‌خان سرداراسعد دستش را روی شانهٔ احمد شاه گذاشت واین شعررا خواند:

ز توران بایران ز ایران به تور

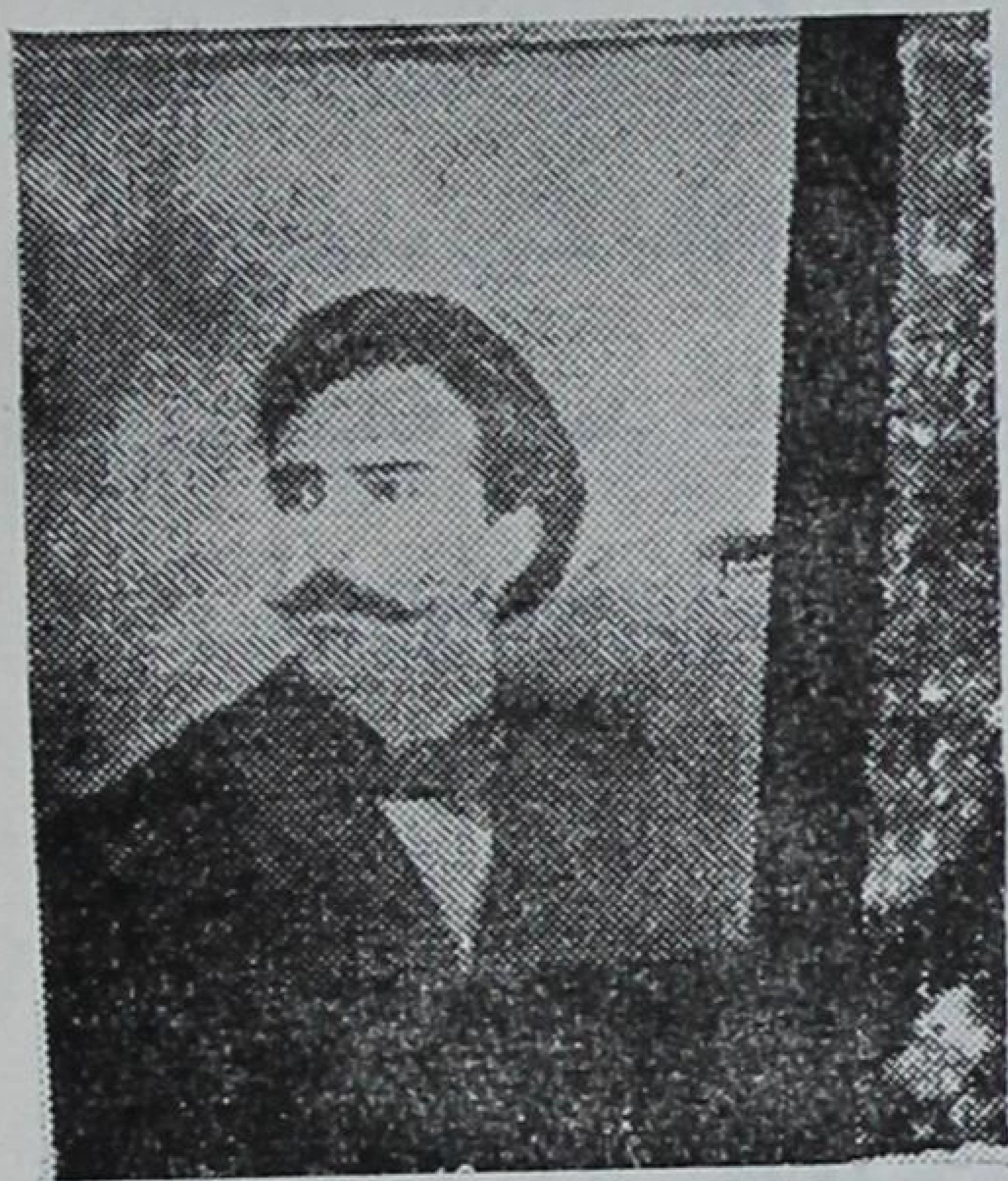
ز بهر تو پیمودم این راه دور

بعد ازفریادهای زنده باد «پادشاه جوان مشروطه خواه وپاینده‌باد قرآن مجید». هرکس پی کار خود رفت وسپس تقی‌زاده وسپهدار وسردار اسعد و صنیع الدوله و حسینقلی خان نواب و مشارالسلطنه جمعاً بمنزل سرداراسعد رفتند تا راجع باسترداد جواهرات سلطنتی ازمحمدعلیمیرزا، تصمیم مقتضی اتخاذ نمایند.

پس ازمدتی مذاکره بالاخره تصمیم گرفته‌شد که هیئت حاضرفردای همانروز بسفارت روس رفته باحضور نمایندگان روس وانگلیس جواهرات سلطنتی را ازمحمدعلی‌میرزا مطالبه و دریافت نمایند. روزبعد انجمنی از اعضای هیئت روز قبل در محل سفارت روس تشکیل گردید و این بندهٔ

نگارنده جزو مستحفظین هیئت و ناظر جریان امر بود.

در ابتدا سردار اسعد رشتهٔ سخن را بدست گرفت و گفت: «از هنگامی که محمدعلی میرزا بسفارت روس متحصن گردیده از سلطنت منعزل است و باید بی‌عذر و بهانه جواهرات سلطنتی را تمام و کمال تحویل دهد تا تحت نظر مسئولین امر در خزانه دولتی نگاهداری شود» سپس سید حسن تقی زاده شروع بصحبت کرد و طوری داد فصاحت داد که تمام نمایندگان خارجی را مات و متحیر ساخت. تقی‌زاده ضمن صحبت به قتل فجیع ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل اشاره و از تعدیات و مظالم محمد علی میرزا و اعوان و انصار او مذمت کرد. شارژدافر روس گفت باید برای شاه مخلوع حقوق و مستمری مکفی تعیین شود تا او بتواند با آبرومندی در خارج مملکت بزندگی خود ادامه دهد. تقی‌زاده از این سخن بر آشفت و با عصبانیت گفت «تعیین حقوق و مستمری برای محمد علی میرزا مثل این است که گرگ درنده‌ای به گوسفندان دهی حمله کند و چند رأس بره مظلوم را بی رحمانه بدرد و بعد با دهان خون آلود از مردم ده اجرت سلاخی مطالبه کند».



شادروان میرزا جهانگیر خان شیرازی مدیر روزنامه صور اسرافیل

این اظهارات را مترجمین برای شاپلین شارژدافر روس و بارکلی سفیر انگلیس ترجمه کردند و ناطق طوری از حال طبیعی خارج شده بود که به صنیع الدوله و سپهدار و سردار اسعد مجال صحبت نمیداد تا بالاخره

باید مبلغی بعنوان مستمری در ماه دریافت کند و شایسته نیست نمایندهٔ ملیون بیش ازاین سخت گیری نماید.

تقی‌زاده گفت: حال که نمایندگان روس وانگلیس استرداد جواهرات را موکول بتعیین مستمری میکنند هرمبلغ بنظر آنان عادلانه میرسد پیشنهاد کنند تا ملت ستمدیده ایران از عرق جبین و کد یمین بپردازد ولی مشروط براینکه پس از امضای قرارداد شاه مخلوع را بدست ملت بسپارند تا مردم بهرترتیب خودشان مقتضی میدانند جواهرات را از او مسترد بدارند.

پس ازترجمهٔ این مطالب سفرای روس و انگلیس چون محمد علی میرزا را در پناه خود گرفته بودند تغییروضع دادند و نزدیك بود مجلس بدون اخذ نتیجه خاتمه پذیرد ولی صنیع الدوله گفت «در تعیین مبلغ مستمری باید توانائی و بنیهٔ مالی ملت ایران در نظر گرفته شود و عصبانیت تقی‌زاده ازاین جهت است که چرا محمدعلی‌میرزا در جواهرات سلطنتی مثل اموال شخصی دخل و تصرف کرده وآنها را از کاخ سلطنتی بمحل دیگری انتقال داده است».

سپهدار تنکابنی گفت: با وجود اینکه بنیهٔ مالی ملت ضعیف است دولت حاضر است سالی پنجاه هزار تومان مستمری بشاه سابق بپردازد مشروط بر اینکه اموال خود را بدولت واگذار نموده جواهرات را نیز فوراً بدون کم وکسر تحویل دهد. شارژدافر روس اظهار داشت قبلا با محمدعلی‌میرزا مذاکره شده و او حاضر نیست سالی کمتر ازیکصد هزار تومان قبول کند زیرا هم‌اکنون مبلغ هنگفتی به‌بانك روس وسایر مؤسسات

مقروض است. حسینقلی خان نواب و تقی زاده گفتند ملت قوه و قدرت پرداخت چنین مبلغی را نخواهد داشت. ولی سرانجام توافق نظر حاصل شد و قرارداد لازم تنظیم گردید که دولت ایران سالی یکصد هزار تومان توسط سفارت روس به محمدعلی میرزا بپردازد مشروط براینکه جواهرات سلطنتی را بلافاصله تحویل دهد و از املاك خود در ایران نیز صرفنظر نماید و ضمناً شرط شد که هرگاه محمدعلی میرزا بعداً بخاك ایران وارد شود قرارداد مزبور کان لم یکن خواهد بود ودولتین روس وانگلیس نیز از او حمایت نخواهند کرد.

حسن اجرای قرار داد مزبور بوسیلهٔ طرفین، از جانب نمایندگان دودولت تضمین گردید و نمایندگان دولت جواهرات را ضمن صورتمجلس تحویل گرفتند و کماکان درمحل مخصوص کاخ سلطنتی نگاهداری نمودند ولی بعداً شایع شد که چند دانه از الماسهای خزانه را محمد علیشاه قبلا تصاحب کرده است.

پس از امضای قرارداد، محمد علی میرزا آمادهٔ حرکت بخارج از ایران شد ودرموقع حرکت حسین بیك تبریزی که ازمجاهدین آذربایجان بود فریاد زد «دیدی بالاخره مشهدی باقر بقال اجازه نهارخوردن نمی دهد». پس از حرکت محمدعلیمیرزا دولت بواسطه کسر بودجه مرتباً نتوانست مستمری شاه مخلوع را برساند و اونیز ناگزیرشکایت بسفارت روس برد و در آنموقع بارونفسکی سفیر روس در تهران بود و وزارت خارجه را حسینقلی خان نواب داشت. چون سفیر روس مرد لجوج و گردنکشی بود بچند نفرقزاق مأموریت داد دنبال وزیر خارجه افتاده هر کجا میرود اورا تعقیب کنند وتاحواله حقوق عقب افتاده محمدعلی میرزا را از وزیر خارجه

نگرفته‌اند ازادامه این وضع دست برندارند .

با مشاهدهٔ این اوضاع ناگوار وبیمزگی قزاقهای روس مردم تهران بهیجان آمدند وبیم آن میرفت که بین وطن پرستان مرکز وفرستادگان سفارت زد و خورد واقع شود .

دولت برای جلوگیری از این پیش آمد دستور داد وزارت مالیه بهر ترتیبی که هست مبلغی تهیه نموده بسفارت بپردازد ولی متأسفانه خزانه دولت خالی و وزارت مالیه فاقد اعتبار بود و بالاخره تصمیم گرفته شد که دست کمك به تجار و بازرگانان دراز وازآنها مبلغی قرض گرفته شود .

دراین‌هنگام چنانکه گفتیم خزانه‌دولت خالی‌بود وتهیه‌ونگاهداری قشون بواسطهٔ بی‌پولی، مشکلات فراوان داشت لذا بعضی ایلات وعشایر دراطراف و اکناف مملکت موقع را مغتنم شمرده بعنوان حمایت از شاه مخلوع سربطغیان برداشتند. ازجمله ایلاتی که متحد شدند وقرآن مهر کردند ایل‌شاهسون بریاست بهرام‌خان قجه‌بیکلووسردارخان قجه‌بیکلو وایل‌چلبیانلو بریاست رحیم‌خان بودند که هرکدام محلی‌را دردست گرفته ظاهراً باسم‌حمایت‌شاه مخلوع ولی باطناً برای تأمین منافع مادی ومقاصد پلیدخود شروع بشرارت کردند .

دراین خونریزیها و قتل وغارتها دست عمال تزاری روس‌هم درکار بود ومحمدعلی‌میرزا باشاره روسها وباتکای ایلات شرور وارد اردبیل‌شد وپس‌ازشکست بازبخارج کشور رفت . دولت نیز بهمین دستاویز مشروع قرارداد منعقده را لغو ومستمری اورا قطع کرد .

ابوالقاسم خان ناصرالملك همدانی پس‌ازفوت عضدالملك به‌نیابت

سلطنت منصوب گردید وچون اعتدالیون از نایب‌السلطنه جدید پشتیبانی میکردند دموکراتها از قبیل حسینقلی خان نواب و تقی زاده و سلیمان میرزا با او مخالف بودند و از طرفی چون در دورهٔ زمامداری او اوضاع کشور از هرجهت روبهرج و مرج گذاشت و دولت روسیه بعنوان اینکه بواسطه طغیان ایلات وعشایر امنیت از ناحیهٔ شمال رخت بربسته قشون وارد خاك ایران کرد و انگلیسها هم متقابلا در جنوب به تحکیم بنیان نفوذخود میپرداختند. دموکراتها علناً از ناصرالملك شروع بانتقاد کردند و اوضاع بشدت رو بوخامت نهاد. در همین هنگام دولت تزاری روسیه برای خروج شوستر وسایر مستشاران امریکائی بدولت ایران اولتیماتوم فرستاد وچون مجلس با اولتیماتوم روس مخالفت کرد ناصرالملك فرمان انحلال مجلس را صادر نمود ومجلس شورایملی توسط یپرم‌خان رئیس نظمیهٔ وقت تعطیل گردید.



شوستر آمریکائی مستشار خزانه داری

وقوع این اتفاقات رنجش و اعتراض دموکراتها را شدیدتر ساخت و در همین اوان بود که سلطان محمد خان سردار اشجع بحکمرانی اصفهان منصوب گردید وصمصام‌السلطنه بطهران رفت وبعداً بریاست وزرا انتخاب شد.

رئیس الوزرای جدید با وجود فعالیت و کوشش فراوان نتوانست اختلاف دموکراتها و نایب السلطنه را مرتفع نماید وحتی کار بجائی رسید که دموکراتها تصمیم گرفتند ناصرالملک را بقتل برسانند. دراین گیرودار عارف قزوینی که متمایل بحزب دموکرات بود تصنیف معروف خودرا که با این دوبیت شروع میشود :

«گریه را بمستی بهانه کردم

شکوه ها زدست زمانه کردم»



عارف شاعرملی ایران

ساخت و منتشر کرد . پس ازانتشار این تصنیف مأمورین نظمیه بدستور ناصرالملک درصدد دستگیری عارف برآمدند ولی او ازمعرکه گریخت و کارآگاهان شهربانی نتوانستند محل اختفای اورا پیداکنند .

سرجنبانان حزب دموکرات که عبارت بودند از سلیمان میرزا ووحیدالملک وحسینقلی خان نواب و سردار محیی و میرزاکریم خان رشتی ومنتصرالسلطان و سیدجلیل اردبیلی و حمیدالسلطان و ناصرالاسلام و یمین السلطان ، چند نفررا معین کردند تا از دیوار باغ نایب السلطنه که درکوچه برلن بود بالا رفته کار اورا بسازند .

ناصرالملک قبلا از این توطئه اطلاع حاصل کرد و چند نفر از

مأمورین زبردست پلیس در باغ مخفی شدند و بمحض اینکه تروریستها قدم بباغ گذاشتند شروع به‌تیراندازی کردند وتروریستهاکه سردستهٔ آنها کریم دواتگربود بدون اخذ نتیجه مراجعت نمودند.

چون از مطلب دور افتادیم وبذکر حوادث سالهای بعد پرداختیم اینك باز بعقب برگشته دنبالهٔ مطالب اساسی این یادداشت ها را که همان فداکاری مجاهدین اصفهان و بختیاری است بعرض خوانندگان عزیز میرسانیم.



صف اول نشسته ازراست: چراغعلی خان سردار صولت - محمد رضاخان سردارفاتح - محمدخان سالاراعظم و دکتر عیسی خان

رؤسای ایلات که بهواخواهی محمد علی میرزا قیام کردند او هم به سالارالدوله و ارشدالدوله (علیخان کاردی) مأموریت داد که اولی ازطرف غرب ودومی از راه‌خراسان بسمت تهران پیشروی کنند و بکمك ایلات و عشایر تاج و تخت از دست رفته را برای اوباز ستانند. خبر این موضوع که بطهران رسید دولت فوراً اردوئی بسرکردگی جعفر قلی‌خان سردار بهادر وییرم

خان و سردار فاتح و بهادرالسلطنه ومحمد خان سالاراعظم وچراغعلیخان سردارصولت تجهیز و تکمیل نمود و برای مقابله با مهاجمین یاغی آماده ومهیا ساخت .

گفتار هفتم

طغیان ارشدالدوله معروف به علیخان کاردی

وقتیکه سالار الدوله در سمت غرب ادعای تاج و تخت کرد و با مشروطه‌خواهان درافتاد، ارشدالدوله هم بدستور محمدعلی میرزا ازطرف خراسان عازم تهران گردید و خود را به‌بلوك ورامین رسانید. حکومت مرکزی، یوسف خان امیرمجاهد و فتح‌الله‌خان ضیغم السلطنه راباعده‌ای سوار بختیاری مأمور جلوگیری او کرد وهنگامیکه بختیاریهابورامین رسیدند ارشدالدوله شبانه آنها را محاصره نمود و در تنگنا قرارداد. بختیاریهادلیرانه بدفاع پرداختند و ازتهران جعفرقلی‌خان سردار بهادر



یوسف‌خان امیرمجاهد بختیاری

ومرتضی‌قلی‌خان صمصام وپیرمخان با عده‌ای مجهز ومکمل بکمك امیر

مجاهد شتافتند و بختیاریها را ازمحاصره نجات دادند .

در این زد و خورد چهارده نفر از سران اردوی ارشدالدوله بقتل



مرحوم جعفرقلیخان سردار بهادر

(که بعد به‌سردار اسعد ملقب‌شد)

رسیدند وسایر افراد که وخامت وضع را مشاهده کردند رو بهزیمت نهادند.

ارشد الدوله از بالای تپه مرتفعی شخصاً پشت توپ نشسته بود وسواران

بختیاری را هدف قرار میداد که ناگهان گلوله‌ای بران او اصابت کرد و ویرا مجروح ساخت. اطرافیان او چاره‌ای جز فرار نداشتند و هریك بطرفی گریزان شدند.

ارشدالدوله جلودار خود راکه پای تپه اسبش را نگاه داشته بود صداکرد ولی ازاو خبری نشد ومعلوم گردید نوکر بیوفا اسب را برداشته و فرار کرده است.

چون صدای گلوله توپ ارشدالدوله خاموش شد مجاهدین بختیاری و سواران یپرم با یك یورش تپه را اشغال نمودند. در این هنگام بنده نگارنده زودتر بالای تپه رسیدم و دیدم یك نفر مرد تنومند که آثار صلابت از ناصیهٔ او هویداست با سرولباس مرتب به پهلو، کنار توپ افتاده است. مجاهدین او راکه همان ارشد الدوله بود دستگیر نمودند و امیر مجاهد وسایرخوانین باومحبت بسیار کردند ووقتی اینجانب خواستم زخم اورا پانسمان کنم معلوم شد گلوله استخوان اورا سوارخ کرده و از طرف دیگر خارج شده است.

سرداران بختیاری ارشدالدوله را پس از پانسمان باکمال احترام بقریهٔ امامزاده‌جعفر فرستادند تا در آنجا استراحت کند وضمناً چگونگی را بطهران گزارش داده از مرکز کسب دستور نمودند. پس از چهارروز از تهران دستور رسید که ویرا فوراً تیرباران کنند و جنازه اورا بمرکز بفرستند.

چون ارشد الدوله مرد شجاع و متهوری بود هیچیك از خوانین بختیاری راضی بقتل او نبودند ولی چون دستور مرکز لازم‌الاجراء بود چاره‌ای جز اطاعت نداشتند.

امیرمجاهد و پیرم ضمن ابراز کمال تأسف حکم مرکز را بارشدالدوله ابلاغ نمودند و متذکر شدند هر گونه خواهش و تمنائی دارد بنویسد و وصیت کند تا آنها با کمال صمیمیت بموقع اجرا گذارند.

ارشدالدوله شرح مختصری باین مضمون خطاب بخانم خود که در تهران بود نوشت:

«همسر عزیزم از راه دور عازم دیدار تو بودم ولی مشیت الهی نبود که تجدید دیدار شود مهدی[1] برادرم رامحبت کن و ازاو چیزی دریغ مدار.»

و آنرا بامیر مجاهد تسلیم نموده گفت دو برادر در تهران دارم و خواهش من این است که آنها را درپناه خود بگیرید تا دچار مزاحمت نشوند و خواهش دیگر آنکه زنجیر ومدال طلائی که در گردن دارم بعد از مرگ هم بهمان حال باقی گذارید.

در کنار قریه امامزاده جعفر، فلکه بزرگی بود که درختان کهن اطراف آنرا احاطه کرده بود وهریك جلوهٔ مخصوصی داشت و قرار شد ارشدالدوله در همین میدانگاه تیرباران شود. پیرم خان پیشنهاد کرد پنج نفر از بختیاریها و پنج نفر از مجاهدین ارمنی محکوم را تیرباران کنند ولی خوانین بعنوان اینکه درمیان ایل بختیاری معمول نیست زندانی و اسیر را اعدام نمایند از اجرای این عمل امتناع کردند. ناچار اجرای حکم به پنج نفر ازمجاهدین مسلمان قفقاز وپنج نفر از مجاهدین ارامنه محول گردید.

ارشدالدوله را بدرختی تکیه دادند و یکی از مجاهدین ارامنه

۱ـ مهدی برادر ارشدالدوله همان سدیدالملك معروف است

چشمان او را بست و سایرین شلیك کردند. محکوم بیچاره در دم جان داد و جسد تا شب در همان محل اعدام باقی بود صبح روز بعد جنازه را باگاری یك اسبه بطرف تهران فرستادند و دو روز بعد سواران بختیاری بحضرت‌عبدالعظیم رسیدند. چون هوا گرم بود واحتمال میرفت جسد متعفن شود جنازه را با چند نفر سوار جلوتر بطهران فرستادند وباهمان گاری درمیدان توپخانه مقابل نظمیه طوری قرار دادند که صورت وزنجیرو مدال طلا بهان ترتیب که ارشدالدوله وصیت کرده بود نمایان باشد. صبح روز بعد جنازه بدفن رسید و مرد دلیری که عموم از شهامت ورشادت او توصیف میکردند با یك دنیا آرزو زیر خاك رفت وجان خود را فدای هوسرانی محمد علی میرزا وطرفداران استبداد کرد.



مرحوم محمد رضاخان
سردار فاتح

چند روز بعدازرفع غائله ورامین که درنیمهٔ رمضان ۱۳۲۹ هجری قمری اتفاق افتاد بافتخار پیروزی مجاهدین وسرکوبی قوای استبداد مجلس جشنی برپاگردید و فتح‌الله خان ضیغم بلقب «سردارارشد» ملقب شد. بقراریکه بعداً اطلاع حاصل گردید مقامات مرکزی بیم آن داشتند

که هر گاه ارشدالدوله زنده بطهران بیاید بوساطت بیگانگان از مرگ
نجات پیدا کند و بعداً باز مشکلاتی ایجاد نماید لذا مصلحت مملکت را
دراین تشخیص دادند که بلافاصله اورا در ورامین اعدام نمایند .

گفتار هشتم

شکست سالارالدوله بوسیلهٔ اردوی بختیاری

و جانفشانیهای فتحعلیخان سردار معظم

سالارالدوله بدون اینکه از دستگیری و کشته شدن ارشد الدوله اطلاع حاصل کند با اردوی مفصلی بلرستان رفت و در آنجا جمع کثیری را باخود همراه نمود و عازم تهران شد. چون خطسیر اردوازراه بروجرد وهمدان بود عدهٔ زیادی متدرجاً بسالارالدوله ملحق گردید وجمعیت آنها بدوازده هزار نفر رسید.

در این تاریخ قوای کارآمد دولت را منحصراً سواران بختیاری و مجاهدین یپرمخان تشکیل می‌دادند و عده‌ای از بختیاریها بواسطهٔ بی پولی و نرسیدن جیره و علیق مرخص شده بودند ولی چون خبر طغیان سالار الدوله بطهران رسید تلگرافاً سواران بختیاری را احضار کردند و به آنها دستور داده شد بمحض ورود به اصفهان توقف را جایز ندانسته از آنجا به قم و سپس به ساوه حرکت کنند و منتظر دستور باشند.

پس از چند روز هزار و سیصد سوار بختیاری که مقدمة الجیش اردو را تشکیل می‌دادند وارد قم شده از آنجا راه ساوه را پیش گرفتند. نگارنده هم چون جزو سواران بختیاری در اصفهان بودم بنا



شادروان سلطانمحمدخان سرداراشجع

بدستور سلطان محمدخان سرداراشجع حکمران اصفهان همراه اردوی ساوه حرکت کردم.

سالارالدوله در دامنهٔ کوه نیل ساوه خیمه و خرگاه سلطنتی برپا کرده بود و خوانین بختیاری چون عدهٔ دشمن را خیلی بیشتر ازعدهٔ خود دیدند بمشورت نشستند و پس از تبادل نظر تصمیم گرفتند صبح روز بعد بیك جنگ کوچك آزمایشی مبادرت نمایند تا ازنحوهٔ عملیات حریف اطلاع حاصل کنند وضمناً اردوی اعزامی تهران وسایرسوارهای بختیاری هم ازاصفهان برسند صبح زد وخورد شروع شد وجنگ تا مقارن غروب ادامه داشت .

اول شب موقتاً طرفین دست ازجنگ کشیدند ولی پاسی که‌ازشب گذشت عده‌ای از بختیاریها بطرف کوه نیل حمله و یکی ازباغات دامنهٔ کوه را اشغال کردند .



مرحوم نصیرخان سردارجنگ

مجدداً اول آفتاب جنگ شروع شد ولی چون جمعیت سالارالدوله مواضع مرتفع کوهستانی را در دست داشتند بختیاریها در دشت کاری ازپیش نبردند .

سران اردوی بختیاری که عبارت بودند ازحاج خسروخان سردار ظفر و نصیرخان سردار جنگ ومرتضی قلیخان صمصام و موسی خان بهادرالسلطنه وسلطان علیخان شهاب السلطنه وفتحعلیخان

سالارمؤید و مهدیقلی خان سالارمسعود و ناصرقلیخان منظم الملک شب
دوم بازانجمن کردند ودر بین مذاکره خبررسید که نیروی کمکی تهران
وارد آسیابك شده و صبح بساوه خواهدآمد .

طبق تصمیم متخذه صبح روز بعد بختیاریها بیك حمله دسته‌جمعی
مبادرت نمودند و یکهزار و دویست نفر بختیاری بدوازده هزار نفر سوار
و پیادهٔ سالار الدوله یورش آوردند . جنگ شدیدی درگرفت و نزدیك
بود بختیاریها عقب نشینی کنندکه خوانین هریك بوسایل مقتضی آنها را
تشجیع نموده ابتکار عملیات را در دست گرفتند . بختیاریها مجدداً
حمله کردند و دراین هنگام موسی‌خان بهادرالسلطنه پیشاپیش مهاجمین
درحرکت بودکه ناگاه اسب او مورد اصابت گلوله واقع شده ودرغلطید
ولی همراهان بسرعت اسب دیگری باو رساندند وطولی نکشیدکه اسب
اسمعیل‌خان زراسوند هم بسرنوشت اسب بهادرالسلطنه دچار شد منتها
بااین‌تفاوت که پای راست اسمعیل‌خان زیرلاشهٔ اسب ماند ونامبرده آنچه
تقلاکرد نتوانست پای خود را آزادکند .

در همین هنگام نگارنده ازاسب پیاده شدم وپای اسمعیل خان‌را
آزاد کردم وموسی‌خان بهادرالسلطنه که هنوزدرقید حیات است حاضرو
ناظربود دراین گیر و دار یکی از سواران سالار الدوله بخیال دستگیری
بطرف‌مانزدیك شد که‌اسمعیل‌خان زراسوند درهمان‌حال اوراهدف گلوله
قرار داد و از اسب سرنگونش ساخت و بدون اینکه فرصت را از دست
بدهد اسب‌اورا سوارشد. تفنگ مقتول‌هم که ازنوع تفنگهای گلوله سربی
بنام تفنگ مکنزبود نصیب اینجانب گردید .

عـدهٔ سالار الدوله کاملا متوجه دامنهٔ کوه نیل بودند که اردوی

کمکی تهران بسرکردگی غلامحسین‌خان سردار محتشم وجعفرقلیخان سردار بهادر و پیرمخان درهمین موقع رسیدند وازطرف دیگردشمن را بباد گلوله شصت تیر گرفتند.



موسی‌خان بهادر السلطنه

چون اردوی سالارالدوله ازدوطرف محاصره ومورد حمله واقعشد وعده زیادی از افرادش بقتل رسیدند بقیه روحیهٔ خود را از دست داده

رو بهزیمت نهادند.

خوانین بختیاری، که عموماً پیشاپیش مهاجمین در حرکت بودند زودتر خود را بچادرهای سالارالدوله رسانیدند و با اینوصف دیگرجای توقف برای دشمن باقی نمانده بود. هر کس ازهر طرف که امکان داشت از معرکه میگریخت.

سالارالدوله هم برای اینکه بدست خوانین نیفتد نقدینه و جواهرات و اوراق و اسناد خود را باقی گذاشت و فرار کرد. کیف کاغذ وکمربند مرصع و شمشیر جواهرنشان سالارالدوله که مکلل بچند دانه الماس و فیروزه بود بدست اسمعیل خان زراسوند افتاد.

در این جنگ از خوانین معتبر و سرشناس بختیاری تنها کسیکه مختصر آسیبی دید غلامحسین‌خان سردارمحتشم بود که گلوله بزیر گلوی او اصابت کرده و آنرا خراش داده بود. صبح روز بعد که قرار شد مقتولین را به دفن برسانند معلوم شد «کشته از بس که فزون است کفن نتوان کرد» زیرا آنچه پارچه سفید درشهر ساوه موجود بود حتی عمامه و شال اشخاص معمم را مورد استفاده قرار دادند و باز هم کفایت نکرد وناگزیر عده‌ای را بدون کفن با همان لباس خون‌آلود بخاك سپردند.

اردوی بختیاری سه روز در شهرستان ساوه توقف کرد و سرانجام تصمیم گرفته شد چند نفر از خوانین با قوای مکفی به تعقیب دشمن بپردازند.

سردار محتشم و سردار جنگ و مرتضی‌قلی‌خان بتهران مراجعت کردند و سایرین برای تعقیب سالارالدوله از راه نوبران عازم همدان شدند. در قریهٔ نوبران دکتر مسیح خان حافظ‌الصحه و سیدمرتضی‌خان



مرحوم سید جمال الدین واعظ اصفهانی

علوی (اکرم‌الممالك) که از تهران داوطلبانه برای معالجـه مجروحین حرکت کرده بودند باردو پیوستند .

همینـکه اردوی بختیاری وارد نوبران شد و خبر بسالارالدوله رسید بی‌درنگ همدان را تخلیه کرد و عازم بروجرد شد و در آنجا از روی سیاست با خواهرزادهٔ نظرعلیخان لرستانی ازدواج کرد .

مجاهدین درنزدیکی همدان بدوقسمت شدند و یك دسته بطرف شهر همدان و دستهٔ دیگر بسمت قریهٔ شورین کـه ارمنی نشین و محل سکونت امیر افخم همدانی داماد مظفرالدین شاه بود عزیمت نمودند . امیرافخم نفوذ زیـادی در این حدود داشت و صمیمانـه از سالارالدوله حمایت و پشتیبانی میکرد واو همان‌کسی است که درقتل سیدجمال‌الدین واعظ اصفهانی دخیل بوده و بهمین مناسبت هم مجاهدین اصفهانی نسبت باو کینه و خصومت داشتند و وی همینکه خبر ورود مجاهدین را بقریهٔ بیوك آباد وفرار سالارالدوله را ازهمدان شنید باخانوادهٔ خود ازشورین گریخت .

مجاهدین وارد شورین شدند و بدون زحمت پارك امـیر افخم را بتصرف درآوردند وتمام اثاثیه ومقدارزیادی تفنگهای پنج‌تیراورا تصاحب کردند وپس‌ازیکی دو روز اطلاع حاصل‌شدکه امیرافخم قبل از حرکت ازپارك مقدارزیادی ازاسلحه ومهمات خودرا دراستخر بزرگ پارك‌ریخته است لذا استخرراتخلیه کردند ولی‌جزدوتوپ کوچك کوهستانی‌زردرنگ چیزدیگری بدست نیاوردند .

قسمت دوم مجاهدین بختیاری وارد همدان شدند وهردسته‌ای در محل مناسبی سکنی گرفتند . در ابتدای ورود بهمدان اعلانی که

سالارالدوله منتشر و درذیل آن «ابوالفتح‌شاه قاجار» امضا کرده‌بود توجه اینجانب را جلب نمود. یك نسخهٔ آنرا بنظرمرحوم جعفر قلیخان سردار بهادر که بعداً بسردار اسعد ملقب گردید رسانیدم.

این اعلان مفصل ومشروح بود وخلاصه آن بقراریست که‌ذیلا بنظر خوانندگان عزیز میرسد:

باطلاع عموم میرسانیم

چون بین سران اردوی سلطنتی اختلافاتی بوجود آمد که رفع آنها اهمیت و فوریت داشت بهمدان مراجعت فرمودیم تا انشاءالله پس از رفع اختلافات بطرف مقر سلطنت یعنی تهران حرکت فرمائیم.

ابوالفتح شاه قاجار

چون مجاهدین بختیاری یك ماه متوالی در جنگ و حرکت بودند وبسیارخسته‌وکوفته بنظرمیرسیدند وباستراحت‌نیاز مبرم‌داشتند توقف همدان بطول انجامید. سالارالدوله ازاین فرصت استفاده کرد و با نظرعلی خان لرستانی وداود خان کلهر تجدید عهد ومیثاق‌نمود این دونفرنیزصمیمانه مشغول جمع آوری قوای پراکنده شدند تا باز باردوی سالار-الدوله سروصورتی‌داده با اوبرای رسیدن بتاج وتخت سلطنت کمك نمایند.



بهشتی روان جعفرقلیخان
سردار اسعد

یپرم‌خان‌ودکتر مسیح خان‌ودکتر مرتضی‌خان‌علوی‌ازهمدان‌بطهران‌مراجعت

کردند و مجاهدین بختیاری عازم بروجرد شدند تا باز با حریف دست و پنجه‌ای نرم نموده فتنه سالارالدوله را مرتفع سازند. در بین راه حادثهٔ مهمی اتفاق نیفتاد تا بقریهٔ اشترنیان رسیدیم. این قریه دارای چند قلعهٔ محکم و معتبر بود که عده‌ای از اتباع سالارالدوله در آن موضع گرفته و سنگربندی کرده بودند یعقوب خان گودرزی سر کرده این عده خود را از هرجهت آماده دفاع کرده بود.

مجاهدین بختیاری بدون اطلاع قبلی وارد کوچه اول که شدند شلیك گلوله شروع گردید و بختیاریها برای ادامهٔ حرکت بشك و تردید افتادند.

فتحعلیخان سالارمؤید که وضع را چنین دید سواران را نهیب کرد تا بلادرنگ بحملهٔ متقابل مبادرت نمایند وشخصاً دست بیك حملهٔ شدید زده چندگلوله پیاپی بطرف دشمن رها نمود و به‌تنهائی یکی از پیچهای معبر را بتصرف در آورد. تصرف پیچ اول نسبت به تسهیل پیشرفت قوا مؤثر بود ولی تصرف و تسخیر قلاع بالای قریه ساده و آسان بنظر نمی‌رسید.

جنگ اشترنیان بشدت ادامه‌یافت ومجاهدین بختیاری پیاده بقلعهٔ اول حمله کردند و چون تصمیم داشتند از دیوارهای بلند قلعه بالا بروند هیجده نفر تلفات دادند و سرانجام قلعه را متصرف شدند. محمدتقیخان امیرجنگ که تا آن تاریخ ضیاءالسلطان لقب داشت و موسی‌خان بهادر-السلطنه و محمد خان سالار اعظم بیرق نصر من‌الله و فتح قریب را بالای برج برافراشتند.

سلطان صادقخان سالار نظام (سرلشگر کوپال) نیز به توپچی‌ها

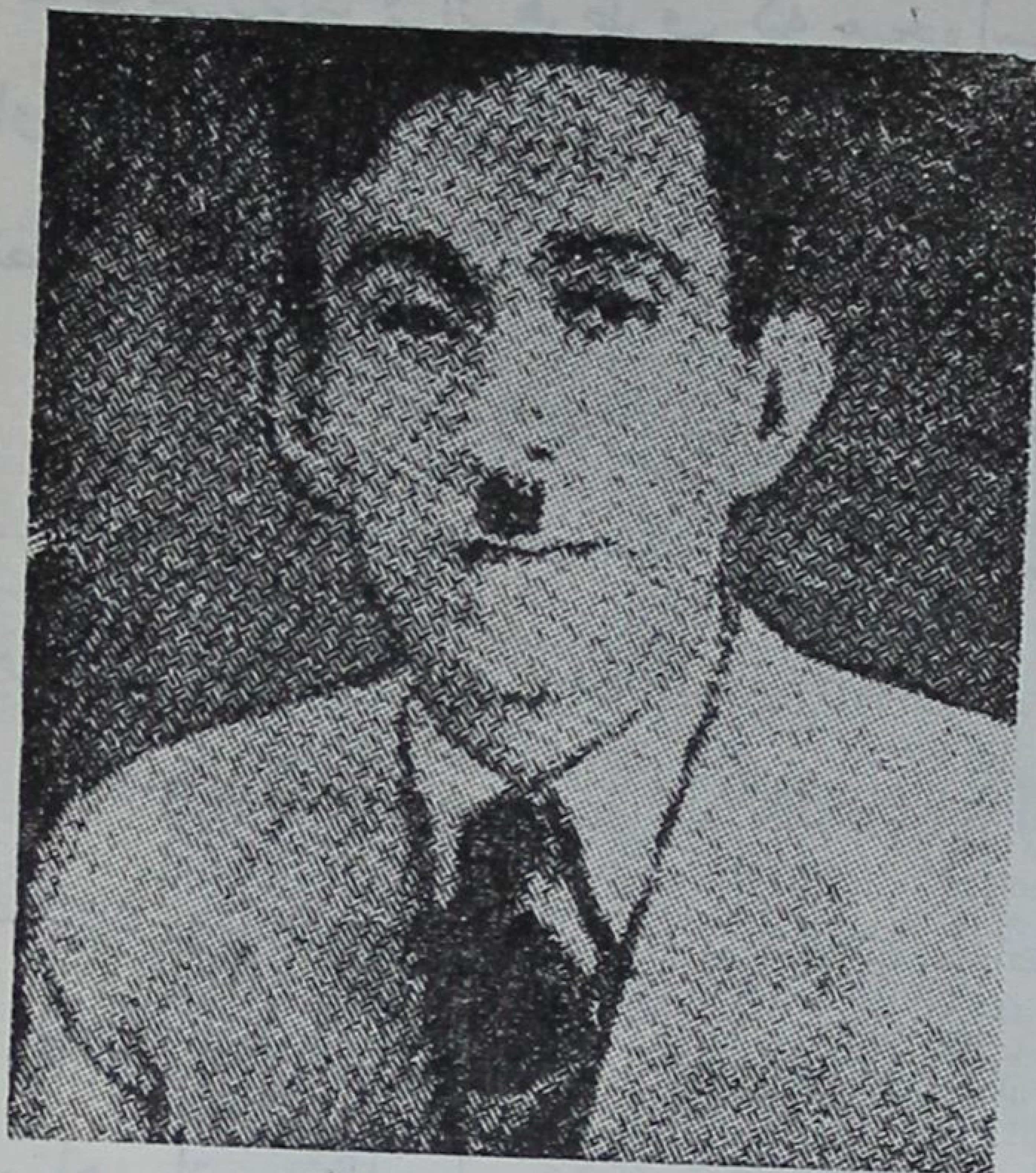
فرمان شلیك داد وقلاع اشترنیان ازطرف توپخانه بمباران شد و بختیاریها هم اززیر آتش توپ بحمله ادامه دادند وطولی نکشید که تمام قلعه هارا بتصرف در آورده عده زیادی اسیر گرفتند .

خبر فتح اشترنیان که بسالارالدوله رسید نظرعلیخان لرستانی را با عده زیادی سوار بکمك یعقوبخان گودرزی فرستاد وچون همراهان نظر علیخان ازگردنهٔ بین بروجرد واشترنیان سرازیرشدند سلطان صادقخان سالار نظام آنها را هدف گلوله توپ شرپنل قرار داد . نظر علی خان و همراهان روبفرار نهادند و جعفر قلی خان سردار بهادر و ناصر قلی خان منظم الملك وموسی خان بهادرالسلطنه تا مقداری راه آنهارا تعقیب وسپس مراجعت نمودند .

پس از اینکه مجاهدین دراشترنیان مستقر گردیدند ومواضع مهم را در دست گرفتند شروع به تفتیش خانه ها کردند وعده ای ازتفنگچیهای مسلح، یعقوب خان گودرزی را درسردابها وپستوی خانه ها دستگیر نمودند و وقتی خواستند خانهٔ حاج میرزا علی راکه دارای نفوذ زیادی در آنجا بود مورد تفتیش قراردهند یکنفر زن روبسته باقر آن جلوآمد وباکمال وحشت گفت بغیر ازما زنها، دیگری در این خانه نیست . ناصرقلی خان منظم الملك و فتحعلی خان سالار مؤید گفتند بختیاریها هیچگاه بناموس کسی تعرض نکرده اند ونخواهند کرد. شما زنها یکنفریکنفر ازجلوی ما عبور کنید و عقب کار خود بروید. زنها چنین کردند و ناگاه ناصرقلی خان که جوان زیرك وهوشیاری بود یکی از زنها را نشان دادو گفت نگذارید برود زیرا از طرز راه رفتن اومسلم است که یکی ازمردها چادر بسر کرده وبا این حیله میخواهد ازخطر بگریزد .

دو نفر از بختیاریها زن مورد اشاره‌را متوقف ساختند و باو دستور دادند صورت خودرا باز کند ولی او بدون تکلم بخود پیچیده از اجرای دستور امتناع میورزید.

استنکاف او حاضرین را بیشتر دچار تردید ساخت و وقتی بالاجبار چادر اورا عقب زدند معلوم شد حدس ناصرقلیخان صائب بوده و یعقوبخان گودرزی فرمانده قوای اشترنیان با این حیله میخواسته است ازچنگال مجازات بگریزد.



آقای ناصرقلیخان منظم‌الملک

فی الفور چند نفر دستهای او را بسته بزندانش فرستادند و ظفرالسلطان نهاوندی را هم درخانهٔ دیگری دستگیر نمودند.

پس ازاینکه مقتولین بدفن رسیدند اردو در کمال نظم و آرامش باتفاق سلطان صادق خان سالار نظام و افراد ابوابجمعی عازم بروجرد گردید

چون خبر فتح مجاهدین بختیاری و شرح جریان اشترنیان بسالار-الدوله رسید نامبرده و همراهان بلا درنگ بروجرد را تخلیه کردند و سواران بختیاری طرف عصر در میان استقبال شایان و هلهله و شاد باش بی سابقه‌ای وارد بروجرد شدند. خوانین در عمارت دولتی و سایرین هریك بفراخور شأن و مرتبهٔ خود در محلهای مناسبی سکونت اختیار

کردند. یکی از اهالی بروجرد بنگارنده گفت : « در این چند روز که اردوی بختیاری دراشترنیان بود نظرعلی‌خان، محترمین شهروبازرگانان را دستگیرواز هریك مبلغ هنگفتی مطالبه‌می کرد و هر کس حاضر بپرداخت وجه مورد مطالبه نبود او را در حوض آب می‌انداخت و فراشها او را کتك می‌زدند و از هرطرف که میخواست خارج شود با چوب و چماق او را بدرون آب میفرستادند و این یکی از شکنجه های ساده ومختصر نظرعلیخان و سالارالدوله بود » .

چندروز بعد یعقوبخان گودرزی‌را محاکمه ومحکوم باعدام کردند و سپس او را در میدان شهر بدار آویختند و عده‌ای هم که بیگناه بودند مرخص شدند و ظفرالسلطان نهاوندی از آن جمله بود .

چون ناحیهٔ غرب بواسطهٔ طغیان ایلات و عشایر نا امن و راهها مسدود بود خوانین مدتی را برای اعادهٔ نظم و آرامش در بروجرد توقف نمودند و طوری‌از خودفداکاری وخودگذشتگی بروز دادند که درفاصله کوتاهی اتباع نظرعلی‌خان و یعقوبخان سر کوب و منکوب شدند و تا مدتی دیگر بفکر آشوب نیفتادند.

پس از اینکه امنیت از هرجهت حکمفرماگردید اردوی بختیاری بیست روزه از خط ملایر و اراك وارد تهران شدند و دو ماه بعد دکتر عیسی‌خان افتخارالحکماء روز بیستم صفر ۱۳۳۰ قمری برحمت ایزدی پیوست ودر زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم درایوان ناصرالدینشاه بدفن رسید وماده تاریخ وفاتش این‌است :

پوشید سیه چو شارق اندر تاریخ

سوسن ز عزای میرزا عیسی خان

در ماه جمادی الاول ۱۳۳۰ قمری سالارالدوله از طرف کردستان باتفاق داود خان کلهر و رؤسای ایلات غرب بشهر سنندج که حکومت آن با عبدالحسین میرزا فرمانفرما بود حمله برد. چون فرمانفرما قوای مکفی نداشت سنندج را تخلیه کرد و عازم کرمانشاه شد وفقط دوعراده



فتحعلیخان بختیار (سردار معظم)

توب شنیدر که حرکت دادن آنها خالی از اشکال نبود در سنندج باقی گذاشت. متمردین توپها را متصرف و از این پیروزی تشجیع شدند و

عده کثیری بویژه کلیه افراد جنگجوی ایل کلهر و بایروند کردستان که درحدود سه هزارنفر بودند تمام خطهٔ غرب را تحت استیلا در آوردند.

سالارالدوله برای تعقیب و دستگیری فرمانفرما عازم کرمانشاه شد وچون فرمانفرما بیش از پنجاه نفر قزاق وتوپچی نداشت ازکرمانشاه به کنگاور رفت.

دولت مرکزی که از این اوضاع ناگوار اطلاع حاصل کرد مجدداً در صدد فرستادن قوا بر آمد تا سالارالدوله را بشدت سرکوب نموده بشرارتهای او خاتمه دهد.

در نیمهٔ رجب ۱۳۳۰ فتحعلیخان سالار مؤید بپاس خدماتی که در جنگهای بروجردانجام‌داده‌بود ازطرف‌احمد شاه قاجاربدرجه سرداری و بلقب سردارمعظم مفتخر گردید وفرمان سرداری اورا توسط حاج‌شهاب-السلطنه فرستادند ومرحوم فرخی‌یزدی که درموقع رسیدن فرمان حضور داشت بالبداهه قطعهٔ ذیل را بنظم در آورد.

بسال یکهزار و سیصد و سی
که ازماه رجب بد نیمه‌ای کم
شهاب السلطنه آورد فرمان
چه‌فرمانی؟ متین‌ونغزومحکم
که سالار مؤید گشت امروز
بحکم شاه «سردارمعظم»

گفتار نهم

چگونه یپرم خان درقلعه شوربچه بقتل رسید

درماه شعبان ۱۳۳۰ قمری اردوی بختیاری بسرداری سلطانعلیخان شهاب‌السلطنه و محمد تقی‌خان ضیاءالسلطان و یپرم خان بعزم سرکوبی قوچعلیخان وسالارالدوله ازطهران آمادهٔ حرکت شد . یپرم خان دارای ده نفر سرکرده بودکه هریك از آنها یکصدنفر مجاهد زیر فرمان داشت واسامی آن ده نفر بقرار زیر است :

گریش، گیگووآشوت‌ارمنی- یارمحمدخان کرمانشاهی-حسینقلی خان - مسیب خان - سالار قزوینی - مشهدی حسین آذربایجانی - سید کاظم طهرانی و احمدآقا مجاهد تبریزی

اردو از راه قزوین بزنجان رفت و پس از شش روز توقف خبر رسید که قوچعلیخان در چهار فرسخی مشغول شرارت و چپاول و تاراج است لذا خوانین توقف را جایز ندانسته بلا فاصله برای دستگیری قوچعلیخان از زنجان حرکت کردند وفردای آنروز با سواران او روبرو شدند . جنگ سختی درگیر شد و سرانجام قوچعلیخان و شش نفر از

همراهانش بقتل رسیدند و بقیه گریختند.

پس از رفع غائله قوچعلیخان اردو بزنجان مراجعت نمود و پس از دو روز توقف بطرف قروه واز آنجا به‌بیوك آباد وسپس بسمت همدان رفت. خوانین بختیاری وسایر رؤسای اردو درعمارت دولتی که درمنزل مظفرالملك حاکم همدان بود توقف نمودند. شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرماهم در همین اوقات از کنگاور به‌صحنه آمده بود. خوانین پس از شش روز توقف درهمدان وتهیهٔ مقدمات کار بقریه حصار یك فرسخی همدان رفتند و مقارن غروب روز دوم در آنجا کمسیونی با حضور ضیاء السلطان و شهاب السلطنه از خوانین و یپرم خان و سرکردگان مجاهدین تشکیل گردید و پس از چهار ساعت مذاکره وتبادل نظر تصمیم گرفتند صبح روز بعد برای تعقیب سالارالدوله وقلع و قمع اردوی او آمادهٔ حرکت باشند.

چون بعد از فوت مرحوم دکتر عیسی خان اینجانب بسرپرستی امور بهداشتی سواران بختیاری انتخاب شده بودم لذا همان شب باعجله بهمدان مراجعت نمودم و از داروخانه اکباتان که متصدی آن یکنفر پزشك آلمانی بود مقدار لازم دارو خریداری و بحصار مراجعت کردم.

طبق تصمیم متخذهٔ درکمسیون قرار بود صبح روز بعد اول آفتاب سواران بختیاری در خارج قریهٔ حصار صف کشیده منتظر یپرم و مجاهدین او باشند که خبر آوردند یپرم و سرکردگان و سایر اتباع او همان شبانه پس از خاتمه کمسیون از حصار حرکت کرده اند. این خبر که برخلاف تصمیمات و قرارهای قبلی بود خوانین بختیاری رابحیرت انداخت وناگزیر دستورحرکت داده‌شد وهمگی براه‌افتادند. اردو بآرامی



يپرم خان

تنهائی شروع و فتح آنرا باسم خود تمام کند و چگونگی را با دکتر

ابوالقاسم خان شیخ در میان گذاشتم. حوادث بعدی صحت این پیش‌بینی را باثبات رسانید. خلاصه پس ازطی پنج فرسخ راه چادر سفیدی از دور بالای تپهٔ بلندی نمودار شد. خوانین که پیشاپیش اردو درحرکت بودند توقف و یکی دو گلوله برای امتحان بطرف چادر شلیك نمودند و چون این تیراندازی عکس‌العملی نبخشید چندنفرسوار برای کسب اطلاع بالای تپه فرستادند.

سوارها درمراجعت خبرآوردند که مقداری خاکستروآتش‌وچند دانه فشنگ خالی درچادر دیده میشود و ظاهراً شب پیش در این حوالی جنگی‌واقع شده است.

از اینجا پیشقراولی اردو بعهدهٔ اسمعیل‌خان زراسوند و مهدیقلی خان صارم‌السلطان (والی‌پور) و نگارنده ویکی دو نفر دیگر واگذار شد وپس‌ازطی مسافتی چند چون از دور صدای گلولهٔ توپ بگوش‌رسید جریان را باطلاع خوانین بختیاری رسانیدیم.

از آنجائی که معمول مجاهدین بختیاری این بود کـه در موقع جنگ بفرمان رئیس اردو پردهٔ بیرق راباز کنند بنابراین پردهٔ‌بیرق را باز کردند وباهتزازدرآورند تاسوارانی که ازعقب میآمدند از وقوع جنگ اطلاع حاصل کنند.

دراینجا غلغله‌ای میان سواران بختیاری برپاشد وخوانین با لحنی هیجان‌آمیز باشعار مهیج فردوسی مترنم شدند و بتدریج هر چه جلوتر میرفتیم صدای گلوله توپ ماگزیم وشلیکهای متوالی تفنگ بیشتربگوش میرسید.

سرانجام چند تپهٔ مرتفع که عده‌ای برفراز آنها قرارداشتند ازدور

نمایان گردید و اردو ناگزیر متوقف شد. کسانیکه دوربین داشتند مشغول تشخیص دوست با دشمن شدند و معلوم شد کسانی که تپه ها را اشغال نموده‌اند مجاهدین پیرم‌خان میباشند که با دشمن در زد و خوردند.

بفرمان خوانین بختیاری اردو بیك حمله تپه ها را اشغال کرد و معلوم شد میان تپه ها قلعه کوچکی است بنام قلعه شوربچه که مجاهدین پیرم آنرا محاصره کرده اند و سردسته محصورین نیز عبدالباقی خان پیشقراول اردوی سالارالدوله است که بشدت ایستادگی و از خود دفاع میکنند.

چون پیرم خان قبلا اطلاع حاصل کرده بود که جلوداران اردوی سالارالدوله در قلعهٔ شوربچه موضع گرفته‌اند همانطور که پیش‌بینی‌شده بود شبانه بدون اطلاع خوانین بختیاری با افراد خود باین حدود رفت تا با دستگیری عبدالباقی‌خان فتح این جنگ را باسم خود خاتمه دهد. دراین هنگام پیرم خان و گریش واسدالله خان مصفی پسر محاسب‌الدوله بالای تپه ایستاده بودند و بایوان ارمنی که توپچی شصت تیر بود فرمان می‌دادند.

شهاب‌السلطنه وضیاءالسلطان با پیرم برسر بعضی مسائل تاکتیکی جنگ اختلاف داشتند. خوانین معتقد بودند که تنها تیراندازی بطرف قلعه و نگاه داشتن آنها در حال محاصره نتیجه‌ای نخواهد داشت وقبل‌ازاینکه سواران سالارالدوله بکمك محاصره شدگان بشتابند باید کار آنها را یکسره ساخت و با یك حمله قلعه را بتصرف درآورد در حالی که پیرم میگفت تصرف قلعه با حمله مستلزم تلفات زیاد میباشد و بایستی با تیر اندازی روحیه دشمن را ضعیف کرد تا خود بخودتسلیم شود.

بالاخره قرار شد مجاهدین پیرم با توپ و تفنگ و شصت تیر برجهای قلعه را گلوله‌باران کنند و فرصت ندهند کسی سر از برجها بیرون کند و سواران بختیاری هم با یك یورش خود را بپای قلعه برسانند. گلولهٔ توپ بدر قلعه اصابت و آنرا خراب کرد و مجاهدین بختیاری وارد هشتی قلعه شدند.

تعداد زیادی از نفرات عبدالباقی‌خان در هشتی و دالان بودند که جنگ تن بتن شروع گردید و عده کثیری از دشمن کشته و چند تن هم دستگیر شدند.

مجاهدین پیرم بهمان ترتیب بالای تپه‌ها قرارداشتند وچون دوست و دشمن مخلوط شده بودند دست از تیراندازی کشیدند. در هشتی قلعه دو در بود که ازیکی بطرف بهاربند وطویله میرفتند واز دیگری بعمارت مسکونی وارد میشدند. کسانی که در عمارت و دالان بودند همگی دستگیر شدند و فقط یك برج باقی مانده بود که عبدالباقی خان و چند نفر بشدت از آن دفاع میکردند و چون از سوراخهای برج کف بهاربند دیده میشد کسی جرئت نمیکرد وارد بهار بند شود وجان خود را بخطر بیندازد.

در اطاقهای عمارت مسکونی صندوقهای متعدد چای و کیسه های قند وعدلهای قماش رویهم چیده‌شده ومعلوم بود عبدالباقی‌خان وسوارانش قافلهٔ مفصلی را غارت کرده‌اند.

درهمین اثنا خبر آوردند که فرمانفرما بهمین حدود رسیده وپشت تپه‌ها پیاده شده و منتظر نتیجه است. سواران بختیاری درهشتی مشغول گفتگو برای تصرف برج بودند که ناگاه پیرم خان و دکتر سهرابخان

پزشک مخصوص او و اسدالله خان محاسب‌السلطان (مصفی) با چند نفر ارمنی وارد شدند و مستقیم بطرف بهاربند رفتند. نگارنده به یپرم گفت کـه هر گاه قدم به محوطه بهاربند بگذارد بلافاصله هدف گلوله واقع



اسدالله مصفی (محاسب‌السلطان)

خواهد شد ولی نامبرده چون فوق‌العاده عصبانی بود با آرنج دست مرا عقب زد و بزبان ترکی گفت بیلیرم یعنی میدانم و وارد بهاربند شد. یك

نفر بختیاری بنام آقااسدالله ودکترسهرابخان همراه اووارد بهاربند شدند که بلا درنگ هرسه نفر از طرف برج هدف گلوله واقع شدند و در دم جان سپردند.

چون دیگر از بالای برج‌هم گلوله‌ای شلیك نگردید معلوم شد که دست قضا کار خود را کرده و همین سه گلوله فشنگ باقی بوده که یپرم وآن دونفررا از پای در آورده‌است.

بختیاریها برای تصرف برج وارد محوطه بهاربند شدند و خبر کشته شدن یپرم خان و دکترسهرابخان که بخارج قلعه رسید مجاهدین ارمنی واتباع یپرم بقلعه هجوم آوردندوجمعی ازاسرا را بقتل رسانیدند. بختیاری ها بعنوان اینکه کشتن اسرا دور از مروت و مردانگی است عصبانی گردیدند و نزدیك بود با مجاهدین ارمنی وارد زد و خورد شوند که شهاب‌السلطنه وضیاءالسلطان با نصیحت واندرز طرفین‌را ساکت وآرام کردند.

چندنفر ازمجاهدین بختیاری وارمنی بالای برج رفتند وعبدالباقی خان راکه یك دستش تیر خورده بود دستگیر نمودند وجنگ قلعه شور بچه باین‌ترتیب و با قتل یپرم خان خاتمه پذیرفت.

گفتار دهم

عقب نشینی قوای سالارالدوله و فتح کرمانشاه

بدست مجاهدین بختیاری

پس ازخاتمهٔ فتح‌قلعهٔ شوربچه کنارجوی مقابل قلعه رافرش انداختند و فرمانفرما و خوانین بختیاری وکریش ارمنی معاون یپرم و اسدالله‌خان نشستندکه ناگاه از دور درشکه‌ای در خط همدان پیدا شد. درشکه نزدیك که رسید معلوم شد محمد ولی میرزا پسر فرمانفرماست که تحصیلات خود را باتمام رسانیده و از فرنگ عازم تهران است. بعد از رفع خستگی اسبهای درشکه، جنازهٔ یپرم خان را بوسیلهٔ آن بهمدان فرستادند تا مظفرالملك حاکم همدان از آنجا بتهران بفرستد. چون در اثنای این جنگ دکتر ابوالقاسم خان شیخ ناخوش احوال شده بود اونیز با همان درشگه بهمدان رفت تا ازآنجا روانه تهران شود.

در غیاب دکتر شیخ و بعد از کشته شدن دکتر سهراب خان رسیدگی بحال بیماران و مراقبت از وضع بهداشت اردوی بختیاری و مجاهدین ارمنی باینجانب محول گردید تا یکنفرپزشك آزموده دیگرهم ازتهران برسد.

هنگامیکه عبدالباقی خان را بحضور فرمانفرما بردند باو گفت سالارالدوله ومتمردین دیگر و کسانیکه هواخواه اومیباشند عبث بخیال طغیان افتاده وجان خودرا بمخاطره انداخته‌اند و در این ضمن باو گفت ترابخشیدم و بمحض اینکه عبدالباقی خان خواست بعقب برگردد وحرکت کند یکنفر از مجاهدین ارمنی باشارهٔ فرمانفرما اورا هدف گلوله قرارداد که آناً جان بجان آفرین تسلیم کرد.

پس از اینکه عبدالباقی خان را باین ترتیب بقتل رسانیدند چند نفر را برای نگهبانی بالای تپه ها گماشتند ومقارن غروب نگهبانان مزبور اطلاع دادند عده‌ای سوار بسرعت بطرف قلعه میایند. سواران بختیاری بعجله برای مقابله جلو مهاجمین رفتند و جنگ سختی درگیر شد. در این زد و خورد چند نفر مقتول و معدودی مجروح و دستگیر شدند و بقیه روبهزیمت نهادند. ضمن بازجوئی از مجروحین و دستگیر شدگان معلوم شد عده‌ای بسرکردگی موقر نامی از اتباع سالارالدوله در قریهٔ یك فرسخی اقامت داشته‌اند وهنگامی که ازمحصور شدن عبدالباقی خان اطلاع حاصل میکنند بکمك او می‌شتابند که خوشبختانه دیرمیرسند و آنها نیز شکست میخورند.

چون تعداد کشته در قلعه و اطراف زیاد بود فرمانفرما وخوانین، شب را در مسافتی دور از قلعه بسر بردند و همان شبانه بتصویب سران مجاهدین، کریش رابجای یپرم بریاست مجاهدین ارمنی انتخاب کردند.

بامدادان، اردو بطرف صحنه حرکت کرد و مجاهدین ارمنی که از قتل یپرم خان بهیجان آمده بودند باولین قریه که رسیدند بی‌جهت همه جا را آتش زدند واینجانب واسدالله‌خان مصفی وچند نفر دیگرجمعی از

اهالی ده را که گرفتار حریق شده بودند مداوا نموده از خطر مرگ

نجات دادیم و خوانین بارامنه خاطر نشان ساختند که بعداً ازمبادرت باین

گونه اقدامات بیمورد خودداری نمایند.



دکتر[۱] نورالله دانشورعلوی[۲] (مجاهدالسلطان)

تاهنگامیکه بصحنه رسیدیم حادثهٔ مهمی اتفاق نیفتاد و بعدازورود

بآنجا، بختیاریها درباغات صحنه و دامنهٔ کوه، ومجاهدین ارمنی هم درمحل

جداگانه، و فرمانفرما و اردوی قزاق هم دردشت، خیمه وخرگاه زدند.
دراین ایام سالارالدوله و داود خان کلهر در کرمانشاه بودند وپس ازچند روزتوقف درصحنه، علی‌اکبرخان رئیس‌ایل سنجابی با برادرش وسواران گوران باردو ملحق شدند.

چون ایل بایروند با سالارالدوله همراه بودند فرمانفرما دستور داد ایل نامبرده را سرکوب نمایند. برای اجرای این منظور عده‌ای به اقامتگاه ایل‌حرکت کردند ولی‌چون همهٔ مردان‌ایل باردوی سالارالدوله پیوسته بودند مهاجمین بدون دغدغه خاطر چادرهای آنها را غارت‌کرده مراجعت نمودند.

سه روز بعد از این مقدمه نگهبانان اردو خبردادندکه عدهٔ‌کثیری ازطرف بیستون درحرکت است، با شنیدن این خبر همهمه دراردو افتاد ومجاهدین سوار شدند و فرمانفرماهم ازدشت بمناطق مرتفع نقل مکان کرد و جنگ سختی درگیرشد.

این پیکار خونین تا حوالی عصر بطول انجامید وسپس نفرات دشمن شروع بعقب نشینی کردند.

از وقایع جالب توجه این بودکه درموقع عقب نشینی سه‌نفرسوار از اسب پیاده شده بشدت تیراندازی میکردند و پس از اینکه سوارها دورمیشدند آن سه نفر نیز سوارشده خود را بآنها میرسانیدند و مجدداً پیاده شده کماکان به تیراندازی ادامه می‌دادند. در نزدیکی بیستون یکی‌ازاین سه نفر هدف گلوله ماگزیم واقع شد و دو نفر دیگر ازمعرکه جان بدر بردند.

سنگرهای کوه بیستون برای دفاع، محل مناسبی بود ولی با این

وجود اتباع سالارالدوله ، مواضع دفاعی را تخلیه کرده بسمت کرمانشاه رفتند. سواران بختیاری شب را درقریهٔ بیستون توقف کردندو به‌فرمانفرما اطلاع دادند تا با بقیة السیف اردو حرکت کند وصبح روز بعد بقیه اردو به بیستون رسیدند .

هنگام دفن مقتولین دشمن ، جوانی خوش سیما با لباس محلی نسبتاً فاخر که دستمالهای ابریشمی رنگا رنگ دور کلاه خود پیچیده بود جزو کشته شدگان مشاهده گردید و مهری در جیب داشت که علی اکبربن داود کلهر روی آن نقش شده بود و پس از مختصر تحقیق معلوم شد علی‌اکبرخان پسرداودخان رئیس ایل کلهراست . از بختیاریها دراین‌زدوخورد فقط شش‌نفر کشته شدند که پس‌ازانجام تشریفات ومراسم مذهبی بدفن رسیدند .

اردو صبح روز بعد عازم کرمانشاه شد و پس از طی سه فرسخ به قهوه خانه حاجی آباد رسید که فراریان کلهر قبلا دار و ندار وتمام اثاثیه آنرا غارت کرده بودند . ضمن تحقیق از قهوه چی معلوم شد که روز قبل داود خان کلهر را در حالی که یك پایش تیر خورده بوده باین محل انتقال داده اند و چون قدرت حرکت نداشته چند قطعه چوب از درخت بریده و چهار چوبی ساخته و اورا با چهار چوب به‌کرمانشاه برده‌اند .

سالارالدوله خبر شکست داودخان‌راکه میشنود بعجله‌کرمانشاه را تخلیه نموده بسنندج میرود .

اردو بدون مواجهه باکوچکترین پیش آمد سوئی واردکرمانشاه شد وهردسته‌ای درمحل مناسبی سکنی گرفتند. فرمانفرما بعمارت دولتی

واقع در میدان وسط شهر رفت و خوانین بختیاری طرف سرقبر آقاکه از
سمت مغرب اولین قسمت شهررا تشکیل می‌دهد زیربلندیهای معروف به
« تپه چاه سرخ » درعمارت آبرومندی سکونت اختیار کردند.
برای رفع خستگی اردو و معالجه مجروحین قرار شد یك ماه در
کرمانشاه توقف شود بعد از سه هفته یکنفر پزشك بنام دکترموسس‌خان
بجای دکترسهرابخان برای اردوی مجاهدین ارمنی از طهران وارد شد.
در ایام اقامت کرمانشاه نگارنده گاهی برای تفریح بعد از فراغ از کار
روزانه، باطراف شهر مخصوصاً به طاق بستان میرفتم و یکی از روزهاکه
باتفاق یارمحمدخان از طاق بستان مراجعت میکردیم چون او را بیش‌از
اندازه درهم و گرفته دیدم در مقام کنجکاوی برآمده از او علت را جویا
شدم و وی فقط اظهار کسالت کرد.

چندروز بعد شایع شدکه یارمحمدخان با پنج‌نفر ازسواران خود
مفقودالاثر گردیده ولی بقیهٔ سوارهای او درشهر هستند. چون یارمحمد
خان اهل محل بود احتمال میرفت برای انجام کاری باطراف رفته است
خاصه اینکه توقف سوارهای اودرکرمانشاه، ازبروز هرگونه بدگمانی و
سوء ظن جلوگیری میکرد.

بیست و چهار روز از توقف درکرمانشاه میگذشت و افراد اردو
سرگرم عیش و نوش بودند و فرمانفرما باکمال قدرت حکومت مینمود
که وقوع اتفاق ناگواری که شرح آن خواهد آمد چرت همه را پاره کرد.
معمول سواران کلهر این است که در موقع جنگ نقارهٔ کوچکی جلوی
زین اسب می‌بندند و هنگام حمله، نقاره را بوسیلهٔ دو قطعهٔ چرم بصدا
درمیآورند.

آمد در میان مجاهدین بختیاری و ارمنی نیز ولولهٔ عجیبی ایجاد کرد و از صدای گلوله و هلهلهٔ سواران غوغائی بر پا شد و در تاریکی شب تنها وسیلهٔ تشخیص دوست ودشمن دستمالهائی بود که بعضی‌ازمجاهدین دور کلاه خود پیچیده بودند.

نویسندهٔ این سطور و میرزا حسن‌خان متین (دبیرخاقان) منشی ضیاءالسلطان ومیرزا یحیی‌خان معتمد خونساری منشی شهاب‌السلطنه در یك جا منزل داشتیم و سوارهای شخصی ما در خانه‌های اطراف سکونت داشتند وفاصلهٔ میان منزل‌ما بامنزل خوانین بختیاری یك رودخانه خشك بی آب بود. با دو نفر رفیق و هم منزل بمشورت پرداختیم تا چاره ای اندیشیده خود را بخوانین‌برسانیم. سرانجام تصمیم گرفته شدکه نگارنده بهرترتیبی هست خود را به«تپهٔ چاه‌سرخ» رسانیده ازوضع خوانین اطلاع حاصل نماید.

در این هنگام صدای گلولهٔ تفنگ بیشتر از اطراف منزل خوانین بگوش میرسید و معلوم بود عده‌ای برای دستگیری بزرگان بختیاری درصدد حمله و تیراندازی برآمده‌اند.

چون «تپهٔ چاه‌سرخ» ازچهارطرف محاصره‌شده‌بوداینجانب نتوانستم خود را بخوانین برسانم، ناگزیر بمنزل مراجعت و با دوستان تبادل نظر کردم وسپیدهٔ صبح خود را بنحوی از انحاء به تپهٔ چاه سرخ رسانیدم. خوانین باکمال رشادت دفاع میکردند و سه ساعت بعد از طلوع آفتاب از محاصرهٔ دشمن نجات یافتند. در این هنگام خبر آوردند که میرزا محمد هاشم گلپایگانی یکی از سر دسته های اردوی خوانین را در برج

میدان کاهفروشها محاصره کرده اند و چون فشنگ افراد باتمام رسیده اگر کمکی بآنها نرسد همگی تسلیم خواهند شد.

خوانین بختیاری یکهزار عدد فشنگ سفید تحویل اینجانب دادند تا هرچه زودتر بافراد محاصره شده برسانم. فشنگها را در کوله پشتی عابدین نام بختیاری ریخته باتفاق چند نفر از سواران شخصی و یکی دو نفر از جلودار های خوانین حرکت نمودم. نزدیك میدان کاهفروشها مقابل مسجد عمادالدوله باعده‌ای ازافراد مسلح دشمن مصادف گردیده مشغول زد و خورد شدیم ازاین عده سه نفر مقتول و بقیه فراری شدند و پس ازشکستن محاصره محمدهاشم گلپایگانی، فشنگها راتحویل داده دو نفر ازهمراهان خود یعنی عباس وجعفرقلی راکه دراین زدوخورد مجروح شده بودند بمرکز اردو فرستادم.

چون در میدان کاهفروشها بخیال افتادیم که از وضع فرمانفرما اطلاع حاصل کنیم لذا بطرف ارك حکومتی حرکت کردیم و نزدیك میدان کاخ، با جمعی ازاتباع یارمحمد خان که کلاه برسر نداشتند و بخوبی آنها را میشناختیم مصادف شدیم و از آنجائیکه گمان دشمنی از طرف آنها نمیرفت بیخیال در حرکت بودیم که ناگاه ازطرف آنها شلیك وتیراندازی شد. چون خصوصت اتباع یارمحمدخان بااین اقدام باثبات رسید بیدرنگ ما نیز در صدد دفاع برآمده مشغول زد و خورد شدیم و ناگهان خبر آوردند یارمحمدخان دراین گیرودار بقتل رسیده است.

اتباع یارمحمدخان با شنیدن این خبر روحیهٔ خود را باخته به محاصره افتادند و هنگامیکه ما خود را بمیدان کاخ رسانیدیم جسد یار محمد خان را که گلوله بدهان او خورده بود مشاهده نمودیم و تفصیل

مخالفت او بقراریست که اینك برای خوانندگان عزیز شرح داده میشود :
پس از قتل پیرم خان و برقراری گریش بجای او متدرجاً نظم



مرحوم حاج سلطانعلیخان شهاب السلطنه بختیاری

اردوی مجاهدین ارامنه مختل گردیده بود وسرکرده ها آنطور که ازپیرم تبعیت میکردند از گریش شنوائی نداشتند و او هم متأسفانه نمیتوانست سران اردو را با حسن تدبیر راضی نگاه دارد .

بعد از فتح کرمانشاه شبی یارمحمدخان و گیگوی ارمنی مشاجره میکنند و گریش بجای اینکه از حدود بیطرفی خارج نشود جانب گیگو را میگیرد، یار محمدخان‌هم ازاین موضوع رنجیده خاطر گردیده بخیال می‌افتد که با ایل کلهر و بایروند که طرفدار سالارالدوله بودند سازش و اردوی مجاهدین ارمنی‌را ازهم متلاشی کند.

این خیال متدرجاً در یار محمدخان قوت گرفته درخفا با معین‌-الکتاب که یکی ازاشخاص متنفذ کرمانشاه بود تماس میگیرد وبوسیلهٔ او با مخالفین شروع بمکاتبه میکند وپس ازجلب اطمینان آنها قرار ملاقات میگذارد.

بعد معلوم شد چند روزی که یارمحمد خان ناپدید بوده درخارج شهر بسرمی‌برده وبامخالفین، مشغول‌زد وبند واتخاذ تصمیم‌لازم‌بوده‌است. دو روز قبل از اینکه قضیه علنی وبرملا شود نفرات ایل، محرمانه و بطور ناشناس بشهر رفته در خانه طرفداران سالار الدوله سکونت اختیار میکنند. یارمحمدخان ضمناً به‌اتباع وسواران خود دستورمیدهد که درموقع جنگ کلاه برسر نگذارند تامهاجمین آنهاراازسایرمجاهدین تشخیص دهند وبآنها تیراندازی نکنند.

بمحض اینکه افراد ایلات طرفدار سالارالدوله بشهرحمله میکنند اتباع یارمحمدخان و کسانی که قبلا واردشهر شده‌بودند از کمینگاه بیرون آمده با مجاهدین شروع بجنگ مینمایند. یارمحمد خان هم شبانه وارد شهر شده برای دستگیری فرمانفرمایکسر بارك حکومتی‌میرود وهنگامی که با قزاقان مستحفظ ارك مصادف میشود خود را معرفی‌میکنند وبطرف در دوم ارك میرود.

مستحفظین دردوم با وجود اینکه اوخود را معرفی میکند ازورود وی جلوگیری نموده باو ایست می‌دهند. یار محمدخان ناگزیر ده تیر کمری خود را از جلد در آورده در صدد تیراندازی برمیآید که یکی از افراد قزاق پیشدستی و بطرف او شلیك میکند. گلوله بدهان یارمحمدخان خورده بزمین در میغلطد. همراهان یار محمدخان درنگ را جایز ندانسته بفکرفرار می‌افتندولی قزاقها مجال نداده آنها را دستگیر و خلع اسلحه میکنند.

خلاصه پس از مشاهده جنازهٔ یار محمد خان، باکسب اجازه وارد ارك شده جریان امر را بفرمانفرما گزارش دادیم. فرمانفرما بوسیله نگارنده برای ضیاءالسلطان وشهاب السلطنه پیغام فرستاد که اشرار را بلااستثنا دستگیر و بافراد اردو ابلاغ کنند که در مقابل هر یکنفر زندانی مبلغ بیست تومان به‌مجاهدین جایزه و پاداش داده خواهد شد. با صدوراین دستورمتدرجاً کار بجائی رسید که بعضی ازمجاهدین، اشخاص بیگناه را از منزل ها بیرون کشیده تحویل مأمورین فرمانفرما میدادند



عبدالحسین میرزا فرمانفرما

و معلوم نشد این بینوایان شوربخت با پرداخت چه‌مبالغ هنگفتی بعدها از زندان فرمانفرما مستخلص شدند.

پس ازبرقراری نظم و امنیت بدستورفرمانفرما، خانه معین‌الکتاب و بعضی محترین دیگر را که با او همدست بودند غارت‌کردند و بعد از حصول اطمینان از فرار کردن اشرار، ما وقع را بتفصیل به تهران گزارش دادند و فرمانفرما رشادت و زحمات و استقامت مجاهدین را باطلاع حکومت مرکزی رسانید و ازدولت تقاضاکرد از خوانین تشویق لازم بعمل بیاید.

چند روز بعد ضیاءالسلطان بلقب امیرجنگ وشهاب‌السلطنه بلقب امیراکرم ازطرف احمدشاه مفتخرگردیدند وضمناً نویسندهٔ این‌سطورنیز به‌لقب مجاهدالسلطان مباهی‌شد ولی‌شهاب‌السلطنه بهمان لقب سابق‌اکتفا نمود و تقاضاکرد علیرضا خان پسر غلامحسین‌خان سردار محتشم برادر مادری او بلقب امیراکرم مفتخرشود.



گفتار یازدهم

فرمانفرما و مجازاتهای قرون وسطائی.

انتخابات قلابی بم

پس از اینکه اهالی کردستان بحمایت سالارالدوله علیه حکومت مرکزی قیام نمودند و در سنندج واطراف غوغای عجیب وناامنی شدیدی برپا شد. شاهزاده فرمانفرما حسب الامر دولت با تمام قوا عازم سنندج گردید . اردو بعد از یازده روز با طی راههای سخت و صعب العبور به کامیاران و جعفرآباد رسید و سالارالدوله حسب‌المعمول فرار را برقرار ترجیح داد و سنندج را تخلیه کرد . اردوی مرکزی ضمن‌استقبال شایان و تجلیل و احترامات فوق‌العاده‌ای که ازطرف اهالی سنندج ابراز گردید وارد سنندج شد و رؤسای مجاهدین درکنار شهر چادر زده در همانجا سکونت اختیار کردند و فرمانفرما با حول‌وحوش ستاد فرماندهی خود بمقر حکومت رفت .

روزی خبر آوردند که فرمانفرما تصمیم گرفته‌است یکی‌ازمتمردین واشراررا ببدترین وضع فجیعی مجازات نماید وضمناً ازرؤسای مجاهدین

دعوت بعمل آوردند تا برای تماشای اجرای مراسم مجازات درعمارت دولتی شهر حضور بهمرسانند .

عده‌ای ازرؤسای مجاهدین ارمنی،طبق دعوت، درمحل معین حضور یافتند ولی خوانین بختیاری بعنوان اینکه اعدام اسرا بر خلاف اصول مردی ومردانگی است ازشرکت دراین مراسم خودداری نمودند. نگارنده باتفاق چند نفر ازدوستان و همکاران خود بمنظور کسب اطلاع از چگونگی امر در عمارت حکومتی حاضرشدیم ودرساعت مقرر، دو نفر جلاد با یك تختهٔ نسبتاً کوتاه وضخیم ویك پتك وزین آهنگری در محل معین قرار گرفتند .



مرحوم سلطان احمدشاه قاجار

چنددقیقه بعدفرمانفرما آرام وخونسرد درصف حضار و درصدرمجلس قرار گرفت و باصدای بلند امر باحضار اللهیارنامی داد . دراجرای این دستور مردی راکه درحدود چهل سال داشت باغل وزنجیر ودستهای بسته بحضور آوردند وباشارهٔ فرمانفرما اوراروی زمین خواباندند بطوریکه سر او روی تخته قرار گرفت . سپس یك نفر از جلادان خون

آشام با پتك وزینی که در دست داشت پاها را عقب و جلو گذارد و پتك را بالا برد و با قوت تمام برسر اللهیار فرود آورد وچون ضربهٔ اول کلهٔ اورا متلاشی نکرد باعصبانیت، ضربت شدیدتری برسر او نواخت که جمجمه آن بدبخت متلاشی وباطراف پراکنده شد.

نویسنده پس از مشاهده این وضع ناهنجار و فجیع طاقت توقف نیاورده در حالیکه دردل بفرمانفرما و دودمان او لعنت و نفرین میکردم ازعمارت حکومتی خارج شدم.

پس ازاین واقعه، وابستگان اللهیار که در کلیائی بودند طغیان نموده بنای شرارت راگذاشتند و متدرجاً سایر اشرار وعناصر ماجراجو و ناراضی‌هم که درگوشه وکنار پراکنده بودند به‌بستگان اللهیار پیوسته جمعیت کثیری را تشکیل دادند. ماجراجویان نامبرده انتقام خون اللهیار را دستاویز قرارداده در دهات و آبادیهای اطراف بقتل وتاراج وچپاول و خونریزی پرداختند.

سنندج اشخاص ثروتمند و متنفذ زیاد داشت ولی نفوذ و تمول دو برادر یکی بنام مشیر دیوان و دیگری آصف دیوان از متمکنین دیگر بیشتر بود. این دوبرادر بدون جهت نسبت بهم کینه وعداوت میورزیدند و مشیر دیوان طرفدار سالارالدوله و آصف دیوان طرفدار دولت بود. آصف دیوان در این اوقات که طرفداران سالارالدوله مخفی بودند موقع را مغتنم شمرده از برادر خود پیش فرمانفرما که برای سوءاستفاده و اخاذی دنبال همین بازارهای آشفته بود، سعایت و نمامی می‌کرد.

یك روزجمعه امیرجنگ وشهاب‌السلطنه درچادرهای خود مشغول

بازی تخته نرد بودند که یکنفر از طرف فرمانفرما با خوانین تقاضای ملاقات محرمانه کرد. شهاب السلطنه با فرستادهٔ فرمانفرما چند دقیقه‌ای بمذاکره پرداخت و بلافاصله دستور داد چادر کوچکی در میان سایر چادرها برپا کنند و چون امیرجنگ چگونگی را سئوال کرد معلوم شد فرمانفرما پیغام فرستاده‌است که مشیردیوان‌را وادار کردم‌ازخوانین،ملاقات کند و بمحض‌اینکه درمحل اردو حضور یافت باید بازداشت شود.

جریان قضیه ازاین قرار است که صبح همان روز جمعه فرمانفرما مشیر دیوان رابه ناهار دعوت میکند و سرسفره ضمن سایر مذاکرات باو میگوید: «چرا تاکنون ازخوانین بختیاری دیدن‌نکرده وبی‌جهت آنها را از خود رنجانیده ای؟» و مؤکداً توصیه میکند که همان روز عصر از خوانین ملاقات کند.

پس‌ازاینکه مشیردیوان باردوگاه آمد و از اسب پیاده شد اسمعیل خان زراسوند و عبدالله خان بهادرالدوله او را بچادری که قبلا آماده شده بود هدایت کردند و از او پذیرائی بعمل آوردند ولی ضمناً پنج نفر از همراهان او را خلع سلاح و در چادر قزاقخانه بازداشت نمودند. یکی دو ساعت بعد مشیردیوان جویای حال خوانین شد و چون از آنها خبری نرسید مشکوك گردید و تصمیم گرفت بشهر مراجعت و ملاقات را بروز بعد موکول کند ولی بهادرالدوله گفت امشب را مهمان هستید و ممکن است صبح فردا بشهر مراجعت کنید. مشیردیوان که ازاین‌جریان پریشانحال گردیده بود گفت معلوم میشود زندانی هستم اسمعیل‌خان گفت محبوس نیستید ولی حرکت شما هم بدون اجازه خوانین میسر نخواهد بود وچون تقاضاکرد یکنفر از سوارهای او برای آوردن لوازمات بشهر

بروود وبهادرالدوله گفت به دیگری ممکن است این ماموریت داده شود متوجه‌شد که سواران مسلح او نیز خلع سلاح وبازداشت شده‌اند.

یك هفته بدین ترتیب گذشت ومشیر دیوان نتوانست ازخوانین بختیاری ملاقات کند و در این اوقات چون شنیده شد که بستگان و اقوام اللهیار شرارت را بسرحد کمال رسانیده اند فرمانفرما در صدد سرکوبی اشرار برآمد و دستور داد مشیر دیوان را به گریش رئیس اردوی مجاهدین ارامنه تحویل دهند و خوانین برای سرکوبی اشرار بکلیائی بروند. دو روز بعد اردو بسرکردگی امیر جنگ و شهاب السلطنه بکلیائی و سنقر رفت ولی اشرار قبل از ورود اردو با غنائمی که بدست آورده بودند باطراف پراکنده شدند.

خوانین بختیاری پس از تمشیت سنقر و کلیائی بسنندج مراجعت کردند و در بازگشت اردو معلوم شد که گریش در غیاب خوانین مبلغ هفتهزارتومان (که بپول پنجاه‌سال پیش مبلغ هنگفتی میشود) بعنوان مخارج اردو بزور از مشیر دیوان گرفته است. بهرحال استرداد پول از گریش ارمنی که شاید بیشتر آنرا تحویل فرمانفرما داده بود از محالات و ممتنع بشمار میرفت.

پس‌ازهیجده روز چون در کردستان واطراف، امنیت برقرار گردید وسالارالدوله‌هم بروسیه فرارکرد ازطرف دولت دستور داده شد که اردو با مشیردیوان بطهران حرکت کند. در همدان مدارکی بدست آمد که سید کاظم یکی از سرکرده‌های مجاهدین یپرم با یارمحمد خان همدست بوده و با اومکاتبه داشته است. مجاهدین گریش، سید کاظم‌را تیرباران و سوارهای اورا خلع سلاح ومرخص کردند.

اردو از راه قزوین بطهران رفت و مشیر دیوان محکوم بتأدیه ده هزار تومان وجه گردید که نقداً پرداخت ومرخص شد. چون در تهران دیگر احتیاجی بسوار و تفنگچی نبود و از طرفی جیره و علیق سوار هاهم بواسطهٔ بی‌پولی، مرتباً ازطرف



مرحوم غلامحسین خان سردار محتشم بختیاری

دولت داده نمی‌شدعده‌ایرا مرخص کردندکه باوطان خود بروند.

درهمین گیرودار اینجانب نیز برای‌سرکشی بکارهای شخصی‌خود باصفهان رفتم و دو ماه بعدیعنی در ماه رجب ۱۳۳۱ قمری غلامحسین خان‌سردارمحتشم والی ایالت کرمان شد و وقتی ازتهران باصفهان رسید معلوم‌شدشهاب السلطنه هم بمعاونت او منصوب گردیده است. سردار محتشم در اصفهان دو هفته توقف و پس از احضار عده‌ای سوار از بختیاری، بطرف کرمان حرکت کرد. اینجانب نیز باتفاق والی ومعاون او عازم کرمان شدم وپس‌ازبیست وچهار روز بکرمان رسیدم. یك هفته بعد سردار محتشم، عبدالحسین خان سالار اکرم پسرخودرا بحکمرانی بم ونرماشیر واینجانب را بمعاونت او منصوب کرد.

در ماه شوال همان سال انتخابات دورهٔ دوم مجلس شورای ملی شروع و از طرف حکومت بم و نرماشیر اعلان انتخابات منتشر گردید.

پس از تعیین انجمن نظار وپخش تعرفه، معلوم شد که اهالی بم و نرماشیر تا نزدیك خاك بلوچستان بلا استثناء طرفدار ناظم التجار کرمانی میباشند و مسلماً باو رأی خواهند داد در صورتی که از تهران مهدیخان نامی را بسردار محتشم معرفی وتأکید کرده اند که حتماً باید اوازصندوق انتخابات سردر آورد .

مفاد دستور دولت بحکمران بم ابلاغ گردید وچون اینجانب انجام این دستور را بر خلاف عقیده و وجدان خود میدانستم از نمایندگی حکومت درانجمن استعفا دادم . جانشین اینجانب شبانه آراء صندوق را تعویض نمود و اتفاقاً قریب سیصد برگ رأی اضافه بر تعرفه های توزیع شده از صندوق خارج گردید که همین مسئله را اهالی بم دستاویز قلابی بودن آراء صندوق قرار دادند و برای ابطال انتخابات بحکومت شکایت کردند. چون حکومت بشکایت مردم ترتیب اثر نداد کسبه واصناف شهر دکاکین و مغازه ها را تعطیل نمودند ودرتلگرافخانهٔ هندواروپ که سابق آنرا تلگرافخانهٔ انگلیسها میگفتندودرخارج شهر بود متحصن گردیدند.

والی کرمان محرمانه دستور داد چون ناظم التجار نظم عمومی را مختل کرده است دستگیر و بکرمان فرستاده شود . این خبر که به ناظم التجار رسید بلافاصله در تلگرافخانه متحصن گردید وسپس چندنفر از مأمورین دولت بعنف در صدد دستگیری او بر آمدند ولی متحصنین تلگرافخانه ، چون مسلح بودند ایستادگی و از جلب ناظم التجار جلوگیری بعمل آوردند چند روز بعد یکنفر افسر سوئدی با یکصد نفر ژاندارم از کرمان وارد شد ومتحصنین را متفرق و ناظم التجار وچند نفر دیگر را توقیف کرد و سپس طبق دستور واصله از کرمان ، پاهای

ناظم التجار را کند کرده با ده نفر سوار ژاندارم و بختیاری با کمال خفت وخواری بمرکز ایالت فرستادند .

اینجانب از این جریان بحدی متأثر شدم که نزدیك بود در نتیجهٔ



دکتر نورالله خان مجاهدالسلطان

تفوه بپاره‌ای مطالب و در اثر بعضی تظاهرات بزحمت بیفتم .

روزی در یك مجلس ضیافت در خانه یکی از خوانین بم که اسعد

نظام و اسعدالسلطنه و اکرم نظام و حاجی‌خان معروف بسلطان وافتخار نظام از خوانین درجـه اول و اعضای انجمن انتخابات حضور داشتند. موضوع انتخابات و پیش‌آمد ناگواری که برای ناظم التجار اتفاق افتاده بود مطرح گردید.

نویسنده خطاب بخوانین و محترمین بم گفتم: «شما که میدانستید ناظم التجار وکیل حقیقی محل است و مردم از روی عقیده و ایمـان باو رأی داده‌اند چرا باین افتضاحات تن دردادید؟» اسعدنظام گفت «حکم‌حاکم است و مرك مفاجات». البته این مطلب درحکومتهای فردی ودیکتاتوری واقعیت خواهد داشت ولی در رژیم مشروطیت تنها قانون است کـه باید درهمه‌جا اجرا شود وحاکم، مجری قانون خواهد بود.

در همین اوقات زمزمهٔ جنگ بین‌المللی اول بلند گردید و خبر فتوحات پی در پی آلمان در همه جا شایع شد. بعـد از شش ماه سردار محتشم بحکمرانی اصفهان و سردار ظفر بحکمرانی کرمان منصوب گردیدند. در آن ایام حکام هر محـل رؤسای نظمیه و عدلیه و بلدیه را بدلخواه خود تعیین و بمرکز پیشنهاد میکردند و از طرف مرکزهم احـکام آنها صادر میگردید.

در زمـان حکومت سردار محتشم نیز اینجـانب بمعاونت نظمیه اصفهان انتخاب شدم و لزوماً متذکر میشود که در آن تاریخ رئیس نظمیه اصفهان دارای درجهٔ سرهنگی و معاون او درجهٔ نایب سرهنگی داشت.

گفتار دوازدهم

تشکیل کمیته دفاع ملی قم و جنگ مجاهدین اصفهان با سربازان تزاری

حکومت تزاری از دیر باز چشم طمع بخاك ایران دوخته بود و مأمورین نیکلا بمنظور رسیدن بآبهای گرم خلیج فارس همواره در مقام بسط و توسعه نفوذ خود بودند.

عمال روسیه هر قضیه جزئی بی اهمیتی را دستاویز و آزادیخواهان و دولت وقت را در معرض تهدید قرار میدادند. در زمان تصدی شوستر امریکائی چون وضع مالیه مملکت سر و صورتی پیدا کرد و مالیاتهای قانونی بحیطهٔ وصول در آمد مأمورین روسیه تزاری منتهز فرصت بودند که مستمسك و بهانه‌ای بدست آورده موجبات انفصال شوستر مستشار



حسن مستوفی الممالك

امریکائی مالیه ایران را فراهم نمایند.

اختلاف مأمورین شوستر و شعاع‌السلطنه برسر پرداخت مالیات و استنکاف شخص اخیرالذکر از تادیه مالیاتهای عقب افتاده و دیون معوقه فرصتی بدست مامورین روسیه تزاری داد تا بعنوان پوچ اینکه شعاع‌السلطنه تبعه روسیه است در این موضوع مداخله نمایند واین اختلافات بجائی رسید که روسها بایران اولتیماتوم دادند وعزل شوستر را خواستار شدند. دولت وقت بالاجبار با تقاضای روسها موافقت بعمل آورد ولی آزادیخواهان اقدامات دولت تزاری روسیه را بعنوان مداخله در امور داخلی مملکت ومخالف با استقلال و حاکمیت خود تلقی نمودند وکینهٔ روسها را بدل گرفتند.

درموقع جنگ، آزادیخواهان ایران که همواره ازمظالم وتعدیات روس وانگلیس درعذاب بودند نه از لحاظ همراهی ومساعدت با آلمان بلکه بواسطهٔ اینکه شخصاً قادر بگرفتن انتقام از روسیهٔ تزاری نبودند ظاهراً جانب آلمان را گرفتند تا با جلب مساعدت آن دولت از تعدیات بی‌رویهٔ روسها جلوگیری بعمل آورند.

در سال ۱۳۳۳ قمری یك عده از افراد قشون روسیه تزاری که در شهر قزوین متمرکز بودند بعنوان اینکه طرفداران آلمان درتهران دست از تحریك و اغتشاش بر نمی‌دارند بسمت مرکز عزیمت نمودند. خبر حرکت یکهزار نفر ازسپاهیان روس بسمت کرج، ولوله‌ای درشهر تهران انداخت و جمعی از آزادیخواهان به بلدهٔ طیبهٔ قم مهاجرت کردند.

مهاجرین که اغلب آنها از اعضای حزب دموکرات بودند جمعیتی بنام کمیتهٔ دفاع ملی درشهرقم تشکیل دادند که سلیمان‌میرزا، سیدحسن

مدرس اسفه‌ای ، ادیب السلطنه سمیعی ، میرزا قاسم خان صور اسرافیل میرزا محمد علی خان فرزین ، ابوالحسن خان معاضد السلطنه پیرنیا ، علیخان سیاه کوهی ، میرزا سلیمان خان میکده ، خانبابا خان‌شیرازی سردارمحیی، علی‌اکبرخان دهخدا، سردارسعید پسر سردار کل ، حاج محمد تقی شاهرودی ، میرزا طاهر تنکابنی‌ومیرزا علی‌اکبر ساعت ساز ازافراد سرشناس آن بودند .



سلیمان میرزا اسکندری

اطرافیان احمد شاه اورا از حرکت‌قوای روس‌مستحضر وچنان او را هراسان کردند که بلافاصله مستوفی الممالك رئیس‌الوزراء وچند نفرازرجال را احضار واز آنهاچاره جوئی نمود و پس از تبادل افکار تصمیم گرفته شدکه شاه با جواهرات سلطنتی و اشیاء گرانبها باصفهان حرکت نماید .

تصمیم شاه باطلاع سفارتخانه هـای خارجی کـه رسید نمایندگان آلمان و اطریش و عثمانی دراندك مدتی خود را آماده حرکت باصفهان کردند .

حاج آقا نورالله ثقةالاسلام و سران دموکرات که از این جریان اطلاع حاصل نمودند بلا فاصله از اصفهان بجمع آوری مجاهدین سابق پرداختند و تصمیم گرفتند عده‌ای مسلح بمرکز بفرستند تا احمد شاه را باصفهان بیاورند . در فاصلهٔ کوتاهی قوائی از مجاهدین و آزادیخواهان

آماده حرکت شدند و حاج آقا نورالله ضمناً شرح لازم برضا جوزدانی و جعفرقلی چرمینی وسردار صولت ونایب حسین کاشی نوشت و دستور داد با قوائی که دراختیار دارند بی‌درنگ بقم بروند ومنتظردستور کمیته دفاع ملی باشند .

اینجانب بسائقهٔ وطن پرستی از معاونت نظمیه مستعفی و باتفاق اردو عازم قم شدم . جمع آوری نفرات در اصفهان در حدود بیست روز بطول انجامید و اعضای کمیتهٔ دفاع ملی پیش از حرکت شاه، بقم رفتند و سفیر آلمان هم زودتر از سایر نمایندگان متحدین از طهران خارج شده بود . اردوی اصفهان پس از هشت روز به قم رسید و نایب حسین کاشی و رضا و جعفرقلی نیز با سوارهای مسلح خود به مهاجرین ملحق شدند .

دو روز بعد شارژدافر آلمان در قم سواران مسلح را سان دید و جیره هرسواررا یك لیرهٔ عثمانی که در آن تاریخ بیست‌وهشت ریال ارزش داشت تعیین کردند و بهرسوار مبلغ ده لیره از بابت جیره ده روزه نقداً پرداخته شد. دوسه روز بعد عده سردارصولت ورضا وجعفرقلی بهمراهی سردار محیی رشتی عازم علی آباد گردیدند و اینجانب نیز باتفاق همین اردو حرکت نمودم .

کاروانسرای منظریه، سه فرسخی‌قم، دارای یکنفرقهوه‌چی وعلاف بود و سواران آنچه کاه و جو و آذوقه موجود داشت تصرف کردند و علاف بیچاره هم راه قم را در پیش گرفت . صبح بطرف علی آباد حرکت کردیم و صد و پنجاه نفر ژاندارم بسرکردگی یکنفر سلطان تهرانی با قورخانه ومهمات زیاد و گاریهای چهاراسبه که مقدمةالجیش موکب احمد

شاه بود وارد علی آباد شدند. دو روز در علی آباد توقف کردیم و صبح روز سوم تاریخ حرکت اردو بحسن آباد بوسیله تلفون به کمیتهٔ دفاع ملی قم اطلاع داده شد ولی درجواب دستوررسید که تا اطلاع ثانوی اردو در علی آباد توقف کند.

پس ازیك شبانه روز دستوررسید که اردوهرچه زودتر بقم مراجعت نماید واردوی علی آبادطبق دستور بمنظریه رفت وازآنجائیکه ازلحاظ آذوقه وخواربار درمضیقه بود چگونگی را به‌قم اطلاع داد و بنا شد چهار گاری آذوقه وعلیق از آنجا سریعاً بفرستند وچون تا اوایل شب خبری نرسید و افراد فوق العاده بزحمت بودند سردار صولت و سردار محیی و رضا جوزدانی و میرزاعلی‌اکبر ساعت ساز با هم مشورت کردند و قرار شد از منظریه به عسکر آباد واقع در کنار خط اصلی تهران بروند.

پاسی ازشب گذشته خبر آوردند که یك نفر ایطالیائی بنام فاسترلی از قم وارد شده و عازم تهران است اینجانب و چند نفر سوار برای دستگیری او حرکت کردیم و وقتی به پل عسکر آباد که در نزدیکی مهمانخانه‌ای بود رسیدیم با دونفر ژاندارم مسلح مصادف شدیم که برای حفاظت فاسترلی از قم فرستاده بودند. ژاندارمها از برخورد با سواران مسلح بوحشت افتادند ولی نگارنده بآنها متذکر شدکه مزاحمتی برای ژاندارمها نخواهد بود.

فاسترلی دریکی ازاطاقهای مهمانخانه بخواب عمیقی فرورفته بود. رضاخان جوزدانی پشت در اطاق رفت و دق‌الباب کرد پس‌ازچند دقیقه و ضربات پی در پی فاسترلی از داخل اطاق با زبان فارسی شکسته بسته گفت حالا موقع خواب است و در باز نخواهد شد و سرانجام چون رضا

خان با تشدد و تهدید گفت اگر در را باز نکنی در را خواهم شکست در را باز کرد و چون با چند نفر مسلح مواجه گردید هراسان شد . رضا



چراغعلیخان سردار صولت

خان اثاثیه او را تفتیش کرد و دستور داد هر چه زود تر بطرف تهران حرکت کند .

فاسترلی یك اسب یموتی نارنجی رنگ داشت که رضاخان تصاحب کرد و در عوض یك اسب کندرو نحیف باو داد و بعد تصمیم گرفت او را شبانه بمنظریه ببرد . در منظریه سردار محیی و سردار صولت بافاسترلی کمال محبت را کردند و بامدادان روز بعد اورا با گاری پستی که از قم بطهران میرفت بمقصد فرستادند.

چون بالاخره از آذوقه های محمولهٔ قم خبری نرسید قرار شد اینجانب و چند نفر سوار باتفاق سلطان ژاندارمری بعسکر آباد رفته پس از تهیه محل مناسب و آذوقه کافی مراتب را اطلاع دهیم تا اردو از منظریه به‌عسکر آباد نقل مکان کند . ازمقابل تپه‌های بالای کاروانسرای منظریه که گذشتیم ناگهان در جاده ساوه که طرف دست راست ما بود گرد و خاك زیادی از دور برخاست ومعلوم شد یك دستهٔ کوچك درجلو

و دستهٔ بزرگی عقب تر در حرکت است. اینجانب بدون تردید متوجه شدم که اردوئی از این سمت در حرکت میباشد و دستهٔ کوچك قاعدتاً پیشقراول اردوی بزرگی است که از عقب حرکت میکند. سواران طبق دستور بعسکر آباد رفتند و اینجانب معجلا برای دادن گزارش بمنظریه مراجعت نمودم.

سردار محیی و سردار صولت و میرزا علی‌اکبر ساعت ساز و رضا خان مقابل عمارت اتابیکی منظریه ایستاده بودند وازمراجعت من اظهار تعجب کردند. وقتی چگونگی را گفتم سردار محیی سوار اسب سفیدی شد و باعجله بالای تپه رفت و با دوربین بتماشا پرداخت. پس از اندك مدتی با خونسردی مراجعت نمود و تمسخر کنان گفت مجاهدین رشید اصفهان قافلهٔ شتر را با اردوی مسلح اشتباه کرده‌اند. اینجانب ازاظهارات سردار محیی خجل وشرمنده شدم و ناگزیر چیزی نگفتم و چند لحظه بعد اردو بعزم عسکر آباد از منظریه حرکت کرد.

پس از طی مسافتی ازراه، ناگاه عدهٔ نسبتاً زیادی سواره‌نظام روس از جلو تپه‌ها نمایان شدند ومعلوم شد حدس اینجانب صائب بوده است. طرفین چون هیچکدام منتظر چنین پیش آمدی نبودند بفوریت خود را جمع و جور نمودند و پس از چند دقیقه صدای سوت شدیدی بلند شد وقزاقهای روس شمشیر کش بطرف مجاهدین حمله کردند. رضاخان روی قاطری که تشك و پالان داشت نشسته بود که یکی از قزاقها شمشیر را حواله سراو کرد ولی اتفاقاً شمشیر برسراو اصابت ننمود و تشك و پالان را از هم درید. رضا خان بلادرنگ با هفت تیر کمری سوار روس را از اسب بزیر انداخت.

رضا جوزدانی بتشویق شیخ محمدعلی کلباسی که اوایل همین کتاب ضمن فعالیت‌های مشروطه طلبان اصفهان از او نام برده شده در جنگ با روسها شرکت کرده بود.

در این جنگ شدید تن بتن عده ای از طرفین بقتل رسیدند و



حاج شیخ محمد علی کلباسی

چون مجاهدین با اسلحه گرم از خود دفاع میکردند کمتر تلفات دادند. وقتی اردوی بزرك روسها رسید مجاهدین لاعلاج بکاروانسرای منظریه پناه بردند و کاروانسرا از طرف روسها بمحاصره درآمد. زد و خورد تا اوایل شب ادامه داشت و سلطان ژاندار مری با چند نفر ژاندارم و دو

ماگزیم در یك برج و رضا خان و سردار محیی و سردارصولت و چند نفر در برج دیگر بودند که ناگهان نوری عظیم تمام صحن کاروانسرا و برجها را روشن کرد .

در این هنگام سلطان ژاندار مری فریاد کشید که روسها بوسیلهٔ نور افکن میخواهند وضع را تشخیص و افراد را هدف گلوله قرار دهند وافراد باید فوراً برای اینکه هدف گلوله واقع نشوند خودرا پنهان کنند . طولی نکشید که غرش شدید توپ بگوش رسید و گلوله توپ از بالای کاروانسرا گذشت . روسها مجدداً با نور افکن همه جا را روشن کردند وبدنبال آن گلولهٔ دیگری وسط کاروانسرا منفجر گردید . گلولهٔ سوم ببرجی که ژاندارمها در آن موضع گرفته بودند اصابت نمود و سر برج را خراب کرد .

چون دیگر جای درنگ و توقف نبود و روسها درازکش با سینه بطرف قلعه پیش میامدند ومسافت زیادی باقلعه نداشتند ماکزیم ژاندارمها بکار افتاد .

روسها که وضع را چنین دیدند از زمین برخاسته عقب گرد کردند. در همین حال هردو ماکزیم ژاندامها بکار افتاد و نفرات دشمن که بزمین میفتادند بخوبی دیده میشدند. درنتیجه‌انفجار گلوله توپ روسها، دواسب گاری ژاندارمری سقط گردید و یك گاری‌هم ازحیز انتفاع افتاد .

پس از عقب گرد روسها مجاهدین بلا درنك از کاروانسرا خارج شدند وشتابان راه قم را درپیش گرفتند ومیرزاعلی‌اکبرساعت‌سازهم پس از این قضیه از مهاجرت پشیمان گردید و بعد از خروج از کاروانسرا پیاده بطرف تهران فرار کرد .

مجاهدین از کاروانسرا که دور شدند کنار راه قم مورد هجوم روسها واقع و در این زد و خورد هفت نفر ژاندارم کشته شدند و بقیه بهرترتیبی بود خود را به‌پل عسگرآباد رسانیدند. در عسگرآباد بعداز اینکه یقین حاصل شد روسها شبانه بتعقیب مجاهدین نخواهند آمد موضوع دفن ژاندارمهای مقتول مطرح گردید وتصمیم گرفته شد جنازه‌ها را بهرترتیبی که هست برای کفن و دفن بعسکرآباد انتقال دهند زیرا میگفتند روسها بمردهٔ دشمن نیز اکتفا نکرده جنازه‌ها را با شمشیر قطعه قطعه مینمایند.

اینجانب داوطلب شدم که اجساد ژاندارمها را بعسکرآباد انتقال دهم و برای انجام این منظور يك گاری دوچرخه بايك رأس اسب ازطویلهٔ ارباب علی عسگر متصدی چاپار خانه دولتی برداشته باتفاق علی خان مشکوتی و پهلوان رضا کاشانی و صولت خالدآبادی وبیست نفرسوار با کمال حزم واحتیاط عازم محل زد و خورد شدم. نزدیکی محل از اسب پیاده‌شدیم وچندنفررا برای نگاهداری اسب‌ها گذاشته بقیه بطرف‌اجساد حرکت کردیم و جنازه‌هارا بدوش کشیده بگاری دو چرخ که همراه برده بودیم انتقال دادیم.

بعد از مراجعت به عسگرآباد چند نفر روی پل منتظر ما بودند و از اینکه ما مأموریت خود را بدون مقابله با خطر انجام داده‌ایم اظهار مسرت کردند.

سردار محیی از قهوه‌چی عسگرآباد تقاضاکردکه اجساد مقتولین را بخاك بسپارد ولی وی گفت که چون صبح نزدیك است وبیم آن میرود که قزاقهای روس رسیده خودم را هم بکشند بهتر این است که اجساد

را از بالای پل برود خانه بیندازید تا پس از اینکه اردوی روس ازمحل دور شد نسبت به کفن و دفن آنها اقدام شود . سردار محیی با پرداخت هفت لیرهٔ عثمانی به قهوه‌چی او را بحضرت معصومه قسم داد که نسبت بدفن کشته شدگان کوتاهی و مسامحه نکنند و مجاهدین بعد ازحصول اطمینان باینکه در موقع فرصت مقتولین بدفن خواهند رسید بطرف قم رهسپار شدند .

گفتار سیزدهم

اشغال قم از طرف اردوی روس وزندانی‌شدن

مؤلف

چون دو شبانه روز بود کـه افراد اردو غذای حسابی نخورده و اسبها هم ازکمی علیق از کار افتاده بودند لذا مجاهدین پس‌از ورود بقم قبل از هرچیزی بفکر غذای خود و خوراك اسبها افتادند .

نگارنده در اثر مسافرتهای متوالی با دو نفر در قم خصوصیت و دوستی زیاد پیداکرده بودم واین دونفر یکی صمصام بودکه سالها ریاست نظمیه آن شهرستان را داشت و دیگری سید محمد معروف بامام کـه دارای دو دستگاه عمارت زواری در خیابان حضرتی بود . لدی‌الورود بمنزل سیدمحمد امام رفتم وپس‌ازتهیه جا ومکان شبانه برای کسب‌اطلاع بعمارت اتابیکی که محل تشکیل کمیته دفاع ملی بود رهسپار گردیدم. معلوم شد اعضای کمیته پس از اطلاع ازانصراف حرکت شاه دوروزقبل ازقم به کاشان رفته‌اند تا از آنجا عازم اصفهان شوند .

خواربار فروشان قم شبها را جلوی دکاکین خود پرده‌ای میکشند که آنرا تجیر میگویند تا اثاثیه دکان باینوسیله از دستبرد و دله دزدی

محفوظ بماند. پس از عبور از بازار شنیده شد که سوارها چون از گرسنگی بستوه آمده بودند. تجیر ها را پاره کرده وحتی المقدور خوار بار وخوراکیها را غارت نموده‌اند.

اینجانب بهر زحمتی بود همان شبانه منزلی را که سردار صولت در آنجا سکونت داشت پیدا کردم و چون خبر حرکت اعضای کمیتهٔ ملی را باو دادم وی توقف درقم را باین ترتیب جایز ندانست وصلاح دراین دید که بلادرنگ مجاهدین از قم حرکت نمایند.

اینجانب با سوار های سردار صولت از قم حرکت و سه روز درپاسنگان چهارفرسخی قم که در کنار راه کاشان واقع شده است توقف کردیم وضمن تحقیقاتی که ازمسافرین بعمل آمد معلوم گردیدروسها وارد قم شده و تصمیم گرفته اند هفت روز در آنجاتوقف نمایند. چون اطمینان حاصل شد که روسها تا یك هفته به‌تعقیب مجاهدین نخواهند رفت سران اردو بمشورت نشستند و قرار شد یکنفر بطور ناشناس بقم رفته پس از اطلاع از تعداد نفرات قزاق و میزان مهمات و ساز و برك جنگی آنها مراجعت کند.

چون قرعه فال بنام نویسندهٔ این سطور افتاد بین‌الطلوعین با یك نفر از سوارهای شخصی بطرف قم حرکت کردم و در قریهٔ گز دوفرسخی شهر اسلحه خودرا که عبارت ازیك تفنگ سه تیر ویك قبضه ده تیر کمری بود با پنج لیره بگماشته خود تحویل ودستور دادم که هر گاه تا پنج روز مراجعت نکردم اسب و اسلحه را برداشته بکاشان یا هر کجا که اعضای کمیتهٔ ملی هستند روانه شود.

مقارن غروب بود که وارد قم شدم و طبق معمول بعمارت زواری

سید محمد امام رفتم . اردوی روسها در کاروانسراهای کنار رودخانه منزل داشتند و صبح روز بعد با کمال دقت مشغول کنجکاوی و تفتیش شدم و حوالی عصر براین جانب معلوم شد که اردوی روسها از دوهزار سوار و چهار ارابه توپ بزرگ و چندین ماگزیم تشکیل گردیده است . روز بعد مقابل صحن قدم میزدم که ناگاه دو نفر سالدات روس ویکنفر پلیس جلو آمده پرسیدند از کجا آمده‌اید و عازم کجا هستید .

در جواب گفتم از اصفهان برای زیارت آمده و در عمارت زواری سیدمحمدامام منزل‌دارم وپس ازیکی‌دوروز عازم‌مراجعت‌باصفهانم. پلیس با زبان ترکی شکسته با سالداتها مختصر گفتگوئی کرد و بعد بمن گفت برای پاره‌ای تحقیقات، شما باید با ما بنظمیه بیائید .

چون صمصام رئیس‌نظمیه بااینجانب دوستی‌دیرینه‌داشت‌ازاین‌پیش آمد بیمی بدل راه ندادم وباسالداتها راه اداره نظمیه را پیش گرفتم. در اطاق رئیس نظمیه بجای صمصام یکنفر صاحب منصب روس و پهلوی او میرزا صادقخان اتابیکی نشسته بود.

یکی از سالداتها بزبان روسی گزارش داد و صاحب منصب روس بعد با میرزا صادقخان مشغول مذاکره شد . در این اثنا صمصام رئیس نظمیه وارد شد و در یك گوشهٔ اطاق روی صندلی فرسوده‌ای نشست و چون مرا بآن حال دید منقلب گردید و سر را بزیر انداخت . از قیافه‌ای که صمصام با مشاهدهٔ این وضع بخود گرفت بوخامت کار پی‌بردم ولی خونسردی خود را از دست ندادم .

میرزا صادقخان پرسید اهل کجا هستید و شغلتان چیست و برای چه کاری بقم آمده اید وقتی گفتم فقط برای زیارت حضرت

معصومه به قم مشرف شده‌ام قهقههٔ خنده را سرداد و گفت شما و عده‌ای جهال خیال میکنید میتوانید با دولت مقتدر تزاری روس مخالفت کنید؟ و وقتی گفتم من یکنفر طبیبم که بمنظور زیارت به قم آمده‌ام ومقصود از این اظهارات‌را نمی‌دانم چیست، بازخندهٔ مفصلی کرد وبعد باصاحبمنصبان روس مشغول مذاکره شد.

در این هنگام چون من متوجه شدم که صمصام بیچاره از این پیش آمد سخت نگران وهراسان شده‌است باشاره سرعدم‌اهمیت موضوع را خاطرنشان کردم و میرزا صادقخان گفت جناب پالکونیك میفرمایند شما جزو سواران چریك بوده‌اید و بمحض اینکه من گفتم اشتباه کرده‌اند با کمال وقاحت بنای هتاکی راگذاشت.

وقتی دیدم میرزا صادقخان در فحاشی زیاده‌روی میکند با ملایمت گفتم جنابعالی ایرانی و مسلمان هستید و شایسته نیست یك نفر سید مسلمان ایرانی را که هموطن شما میباشد برای رضایت اجنبی اینطور بی‌محابا بباد فحش ودشنام بگیرید. این‌سخن بجای‌اینکه درمیرزا صادق خان مؤثر واقع شود بیشتر اورا عصبانی کرد و معلوم شد این‌مرد اجنبی پرست کاسهٔ گرمتراز آش میباشد.

یکی از سالداتهای روس که مثل مجسمه جلوی میز ایستاده بود طبق دستور میرزا صادقخان دست مرا گرفت و از اطاق خارج کرد و در جوار یکی از اطاقها در گاهی کوچکی که یك متر و نیم در یك متر وسعت داشت و از خاکه‌های سیاهرنك کف آن معلوم بودکه انبار زغال بوده زندانی کرد.

این باز داشتگاه بقدری تاریك بود که جائی دیده نمیشد و پس

از چند ساعت چشمم به تاریکی آشنا گردید. بعد از مدتی، از مذاکرات پاسبانهای پشت زندان معلوم شد شب فرا رسیده و مسلماً تا صبح روز بعد در این زندان خواهم بود. یکی دو ساعت بعد یکی از سالداتهای روس در را بازکرد و از لای در یك قطعه نان سیاه که معلوم نبود درچه عصر و زمانی پخته شده و یك کاسهٔ سفالین آب روی زمین گذاشت و مجدداً در را بست وپی کار خود رفت. چون گرسنگی متدرجاً مستولی شد نان را برداشتم تا بهرترتیبی هست با آن سد جوع کنم ولی متأسفانه بقدری خشك و غیرمأکول بود که از خوردن آن صرفنظر کردم و عطای سرباز تزاری را بلقایش بخشیدم و در نتیجهٔ خستگی بخواب عمیقی فرورفتم.

بامدادان که از خواب بیدار شدم اتفاق شرم آوری افتاد که شرح آن خارج از ادب است ولی برای اینکه خوانندگان عزیز کاملا از وحشیگریهای سربازان تزاری اطلاع حاصل کنند ناگزیر چگونگی جریان اجمالا توضیح داده خواهد شد:

صبحگاهان یکی از سالداتها در را بازکرد و بدون توجه باینکه موجود بیگناهی در نتیجه مظالم حکومت تزاری درگوشهٔ این بیغوله افتاده و با سرنوشت شوم خود در جنك و پیکار میباشد سر تا سر کف محوطه را خیس وآلوده کرد

در ابتدا اینجانب بخیال اینکه او از وجود یکنفر دیگر در این محل بی‌اطلاع است بنای داد و فریاد راگذاشتم ولی او بدون اعتنا باین سر و صدا ها مثل حیوان بکار خود ادامه داد و وقتی این عمل بوسیله سربازان دیگر هم تجدید گردید معلوم شد فرزندان نیکلا عالماً عامداً

این عمل ناهنجار را مرتکب میشوند.

چند ساعت بعد که مرا بدفتر رئیس نظمیه احضار کردند بی‌اختیار از حال طبیعی خارج وبا این و آن گلاویز شدم.

صمصام رئیس نظمیه معلوم بود که ازاین پیش آمد فوق‌العاده ملول و دلتنگ گردیده و مخصوصاً چون کاری از دستش ساخته نیست بیشتر ناراحت ومکدر است.



سیدرضا میرزاده عشقی

استنطاق شروع شد:

س- گفتی اسمت چیست؛

ج- سید نورالله

س- شغل؟

ج- طبابت

س- اهل کجا هستی؟

ج- اصفهان

س- برای چه قم آمده‌ای؟

ج- برای زیارت

س- چندمرتبه تاکنون بقم آمده‌اید؟

ج- معمولا هرشش‌ماه یك مرتبه برای زیارت میایم

س- کجا منزل میکنی؟

ج- عمارت زواری سید محمدامام

س- سید محمد ترا میشناسد؟

ج- بلی

س- چند روز است وارد شده‌اید؟

ج- دو روز

س- جمعیت سیبك (چریك) سوارها را کجا دیدید ؟

ج دربین راه کسی را ندیدم

س به چه وسیله بقم آمدید؟

ج. با مکاری

س مکاری کجاست ؟

ج مکاری قهرودی بود وبار رشت داشت وپس ازیکشب توقف بآنجا حرکت کرد .

میرزا صادقخان از این سخن بخنده درآمد و گفت معلوم میشود از آن کهنه اصفهانیهای ناقلا هستی و ضمناً بسالداتها دستورداد مرا بهمان زندان کذائی ببرند .

در موقع خروج گفتم ضعف دولت ما بجائی رسیده که سربازان اجنبی بمقدرات و سرنوشت مردم ایران حکومت میکنند و شما قدرت آنرا دارید که هر کاری خواسته باشیدانجام دهید ولی‌تقاضامیکنم دستور دهید این آقایان سالداتها که بزعم شما نماینده یك کشور متمدن هستند محل ادرار خود را تغییردهند و زندان را بجای مستراح نگیرند. حضار بخنده افتادند و دوستان بدل رنجیدند وازبیم دم برنیاوردند .

در موقع خروج از اطاق بهمان پاسبانی مصادف شدم که مرا به ادارهٔ نظمیه جلب کرده بود . اضطراراً گفتم اگر ممکن است لقمهٔ نانی برای من فراهم کن که از دیروز تا بحال چیزی نخورده ام . پاسبان در جواب گفت: اگر وجه لازم بپردازید هرچه خواسته باشید برای شما فراهم خواهم کرد .

من باو متذکر شدم که در موقع تفتیش فقط یازده لیره داشتم که سالداتهای مأمور زندان از جیب من در آوردند. پاسبان نامبرده اعتنائی ننمود و سالداتها مرا مجدداً بزندان بردند و بعد از یکی دو ساعت در را باز کردند. همان پاسبان یك نیمهٔ نان سنگك با کمی پنیر بمن داد و گفت قراول زندان با من دوست است و با آوردن غذا از خارج زندان موافقت کرده ولی از این ماجرا دیگری نبایدمطلع شود.

شب را در زندان بسر بردم و فردا صبح مجدداً مرا بدفتر رئیس نظمیه بردند و همان اشخاص روز بعد بعلاوه سید محمد امام حضور داشتند.

میرزا صادقخان از سید امام پرسید این شخص را میشناسی؟ گفت بلی این آقا طبیب است وسالی دومرتبه برای زیارت بقم میاید ودرجواب اینکه درموقع توقف سوارهای مخالف درقم بوده‌یانه گفت خیر دو روز بعد از حرکت آنها وارد شد.

جلسهٔ بازجوئی بهمین‌جا خاتمه یافت و مجددا مرا بزندان بردند و تا طرف عصر در آنجا بودم و از جوابهای سید امام اطمینان قلب پیدا کردم.

حوالی‌غروب پالکنیك روس‌وصمصام رئیس‌نظمیه وبعد سیدمحمد امام بعمارت شهربانی آمدند و مرا نیز بمحوطهٔ اداره منتقل کردند. مذاکرات پالکنیك با سید امام و رئیس شهربانی بطول انجامید و پس از اینکه رئیس‌شهربانی ازاطاق خارج شد بیکی‌ازپاسبانها گفت باین‌زندانی که پای دیوار نشسته خوراك داده‌اید یا خیر و پس از صدور دستور تهیه غذا در موقع خروج با کمال احتیاط‌لبخندی زدکه من کاملا دریافتم‌قضایا

بنحو دلخواه خاتمه یافته‌است .

شب را باز درنظمیه بسر بردم وصبح روز بعد مرا باطاق پالکنیک احضار کردند و میرزا صادق خان گفت شما باید کفیل بدهید که از قم خارج نشوید وچون پرسید آیا درقم آشنا دارید ومن جواب منفی دادم از سید محمد امام ضمانت نامه‌ای گرفتند ومرا آزاد کردند . اینجانب باتفاق سیدمحمد امام ازنظمیه بیرون رفتم و معلوم شد جریان بازجوئی مرا شب همان روز استنطاق، رئیس نظمیه باو اطلاع داده و تأکید کرده است که در صورت تحقیق بهمان ترتیب پاسخ بدهد تا با اظهارات من تناقض نداشته باشد .

دوسال بعدازاین حادثهٔ شوم یکروز درتهران هنگام عبورازخیابان میرزاصادقخان را بوضع اسفناکی دریکی ازقهوه‌خانه‌های درجه سه تهران مشاهده کردم که درنتیجهٔ خدمت به بیگانگان وخیانت بمادر وطن دچار عواقب وخیمی شده است .

خلاصه پاسی از نیمهٔ شب که گذشت صمصام با لباس کشوری وارد منزل سید محمد امام شد و از آزادی من ابراز مسرت کرد و صبح روز بعد قبل ازطلوع آفتاب باگاری پستی عازم کاشان شدم .

پس از ورود به پاسنگان معلوم شد گماشتهٔ اینجانب طبق قرار قبلی پنج روز درآنجا معطل و چون از بازگشت من مأیوس میشود عازم کاشان میگردد .

من وقتی به کاشان رسیدم که اعضای کمیته عازم اصفهان بودند و رؤسا و افراد عمومـاً از مراجعت من اظهار خوشوقتی نمودند . سردار صولت گفت بهتر این است باآقای مدرس مراجعه وازاو کسب تکلیف شود

که آیا همراهان باتفاق اعضای کمیتهٔ ملی باصفهان بروند یا مأموریت دیگری بعهدهٔ آنها محول خواهد شد.

من بلافاصله خود را به مدرس که عازم حرکت بود رسانیده جریان را با او درمیان گذاشتم وچون وی از آشفتگی اوضاع نگران بود تکلیف صریحی معین نکرد و گفت فعلا چون کاشان درمعرض تهدید قوای روس واقع شده باید هرچه زودتر اینجا را تخلیه کرد.

سردار صولت هم که اوضاع را چنین دید از کاشان بطرف مزد آباد اردستان ملکی سهام‌السلطنه عرب پدرزن خود رفت وسایرین عازم اصفهان شدند.

گفتار چهاردهم

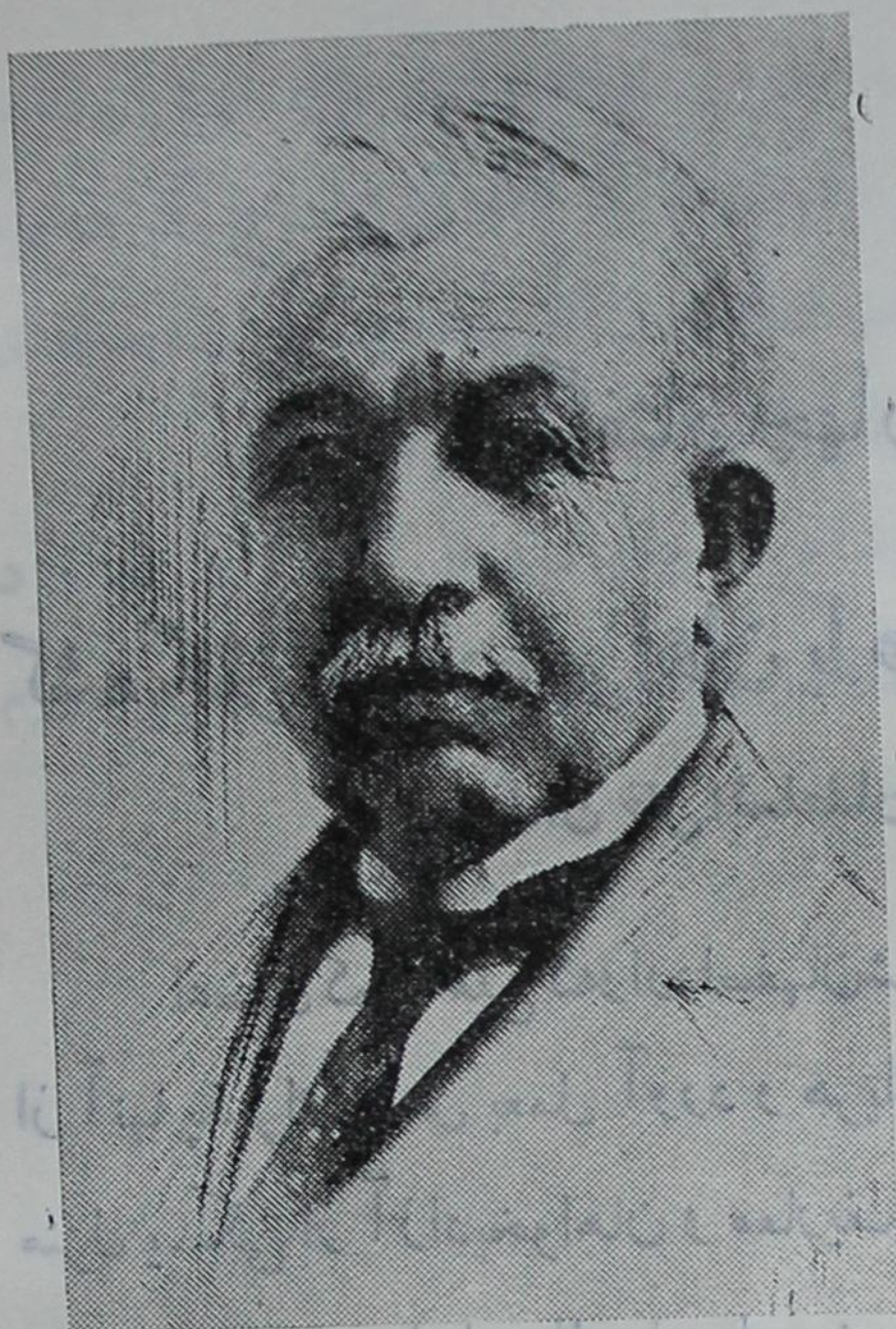
کشمکش آزادیخواهان با عمال روسیه و عملیات

فرزندان ظل السلطان در اصفهان

اعضای کمیتهٔ ملی که وارد اصفهان شدند حاج سید حبیب الله امین التجار از آنها پذیرائی کامل بعمل آورد و هریك بفراخور شأن و مقام خود در منزل یکی از آزادیخواهان و معاریف اصفهان سکونت اختیار کردند ولی بیشتر در منزل امین التجار وارد شدند.

امین التجار یك شب ازشیخ الاسلام و دکتر مسیح خان حافظ الصحه و سید نعمت الله افتخار السادات و شکر الله خان لنبانی وشیخ محمد حسین قمشه‌ای و سید نورالدین خان استوان و میرزا آقاخان لنبانی دعوت کرد و با حضور چند نفر از سران کمیتهٔ دفاع ملی در اطراف اوضاع مملکت مذاکرات لازم بعمل آمد و سرانجام قرارشد با اتخاذ تدابیر لازم موافقت مرتضی قلی خان پسر صمصام السلطنه جلب شود و پس ازتجهیز قوای مسلح مکفی بطرف کرمانشاه که مقر نظام السلطنه و اردوی مجاهدین ملی است حرکت کند.

اشخاص نامبرده بالا بفعالیت پرداختند و بعضی از آنها پس از تکمیل قوا عازم کرمانشاه شدند. پس از حرکت قوای مجاهدین کمیتهٔ ملی اصفهان تصمیم گرفت ژاندارمهای مقیم اصفهان را نیز بجبههٔ جنگ کرمانشاه بفرستد و اجرای این تصمیم را با صاحبمنصبان ارشد ژاندارمری سرتیپ حیدرقلی خان پسیان و ماژر عبدالعلی خان اعتماد مقدم و ماژر فضل‌الله‌خان در میان گذاشت وچون چلاندر فرمانده سوئدی تشکیلات ژاندارمری با این امر مخالف بود شبانه اورا دستگیر ودو روز در منزل حسن علیزاده



رضا قلیخان نظام السلطنه

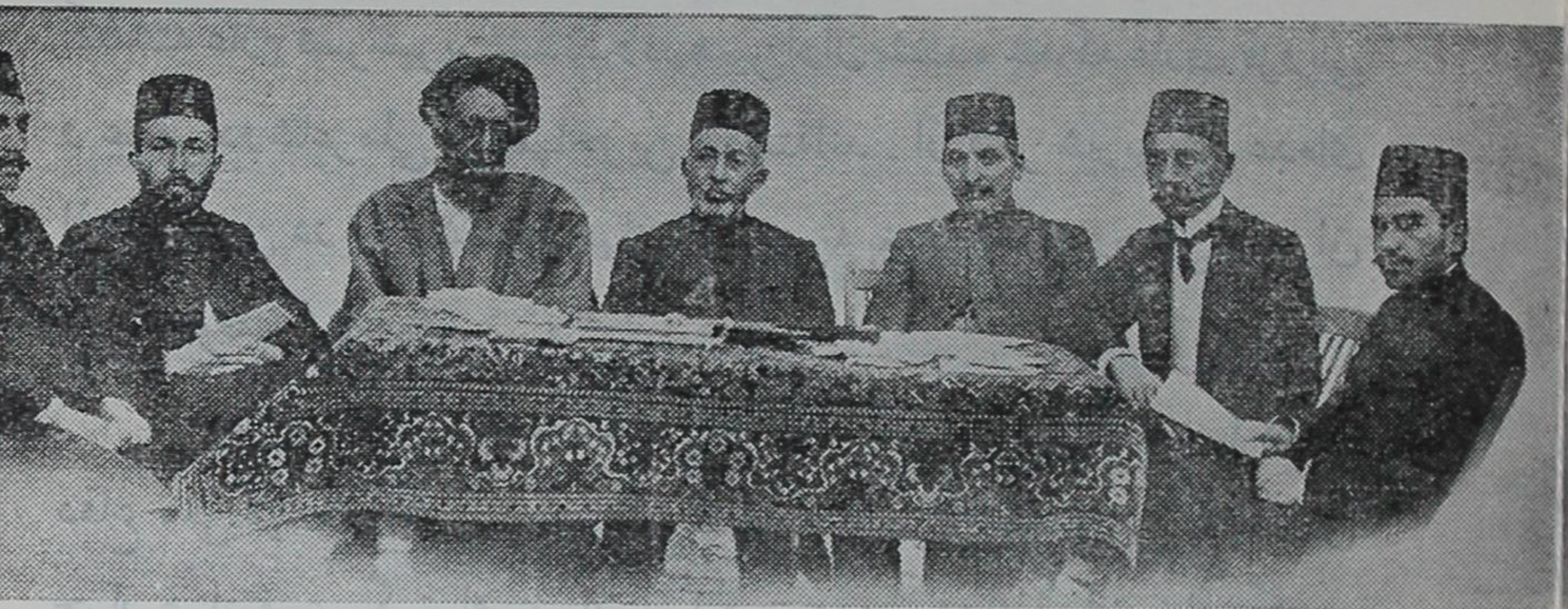
یکی ازمجاهدین ملی توقیف کردند. سپس مبلغ پانصدتومان وجه نقد باو پرداخته ویرا روانه شیراز نمودند.

قوای ژاندارمری اصفهان با مهمات کافی که دراختیارداشت باتفاق محمد کریمخان گزی و میرزا آقاخان و شکرالله خان لنبانی و یکصد و هشتاد نفر مجاهد اصفهانی عازم جبههٔ کرمانشاه شد. پس از حرکت قوا حاج آقا نورالله نویسنده را احضار کرد و دستور داد فوراً بمزد آباد بروم و سردار صولت را با کلیهٔ سوار های مسلح که در اختیار او بود

بقصبهٔ قمشه (شهرضا) حرکت دهم[۱].

آن عده از اعضای کمیتهٔ ملی هم که به شلمزار رفته بودند در آنجا تشکیل جلسه داده با مرتضی قلیخان صمصام وارد مذاکره شدند. مرتضی قلی‌خان پس از اندکی مطالعه گفته بود حرکت من مستلزم سه شرط است:

۱ـ دولتین آلمان وعثمانی که همعهد وهم‌پیمان ما هستند استقلال وتمامیت ایران را تضمین نمایند.



اعضای هیئت حکومت موقتی: از راست جناب آقای امان‌الله اردلان (حاج عزالممالك) ـ مرحوم محمد علی فرزین ـ مرحوم ادیب‌السلطنه (حسین سمیعی) ـ مرحوم رضاقلیخان نظام‌السلطنه ـ مرحوم سید حسن مدرس ـ جناب آقای محمد علی مافی (نظام السطنه فعلی) ـ مرحوم قاسم صور اسرافیل.

۲ـ اسلحه و پول باندازهٔ مکفی برای سواران بختیاری بفرستند.

۳ـ سید نعمت‌الله افتخارالسادات را همراه خود بکرمانشاه ببرند وکمیتهٔ دفاع ملی قرار داد مربوط باستقلال و حاکمیت ایران را بامضای

نمایندگان مجاز و صلاحیتدار آلمان و عثمانی رسانیده با پول و مهمات تحویل او بدهند و وی چگونگی را بشلمزار اطلاع دهد تا من و سواران بختیاری بلادرنگ حرکت نمائیم.

اعضای کمیتهٔ دفاع ملی از شلمزار حرکت نموده ازخط بروجرد عازم کرمانشاه شدند ودربروجرد وقتی خبردارشدندکه روسها نهاوند و کرمانشاه را تصرف کرده اند تغییر مسیر دادند و بخرم آباد رفتند. از خرم آباد باکمك و همراهی نظرعلی خان امرائی از رود صیمره لرستان گذشته عازم قصرشیرین شدند ودرهمین‌اوان شنیده شدکه عارف قزوینی و عشقی دوشاعرملی نیزبمهاجرین پیوسته‌اند. از قصر شیرین نیز عده‌ای از مهاجرین در اثر فشار روسهای تزاری به بغداد رفتند ومدتی درعراق عرب متوقف گردیدند.

پس از چندی انور پاشا از اسلامبول به بغـداد رفت و با کمیتهٔ دفاع ملی قراردادی بست که نظام‌السلطنه و سران مجاهدین به اتفـاق چهار هزار نفرعسگرترك بایران مراجعت وروسها راازایران خارج کنند.

بموجب قرارداد منعقده یك کردارمه قشون عثمانی‌ازبغداد بایران وارد شد و باکمك مجاهدین ایرانی قوای روسیه تزاری را تاگردنهٔ‌آوج همدان عقب نشانید.

جنگهای گردنهٔ آوج چند روزی بطول انجامید ودرهمین گیرودار ابوالقاسمخان ضرغام ومحمدخان سالاراعظم و مهدیقلی‌خان سالارمسعود و بهادرالسلطنه با عده‌ای باردوی مجاهدین ملحق گردیدند.

اما علت مراجعت مجاهدین اصفهان کـه بعلی‌آباد رفته بودند و

و حرکت عده‌ای بسمت کرمانشاه و جمعی باصفهان طبق اظهارات آقای
مدرس این بود که پس از حرکت قوای روس از کرج احمدشاه با جمعی
از درباریان تصمیم گرفت باصفهان عزیمت و پایتخت را بآنجا منتقل
نماید و حتی کلیهٔ جواهرات سلطنتی و اشیاء نفیسهٔ متعلق بشاه و دولت
را جمع آوری کرده و آمادهٔ حرکت بودند که سفرای انگلیس و روس
بلافاصله حضور شاه شرفیاب گردیده بالصراحه خاطر نشان کردند که
هرگاه از این تصمیم که علیه منافع متفقین است انصراف حاصل نکند
بسرنوشت محمدعلی‌میرزا دچار خواهد شد.

شاه جوان با درباریان ورجال سیاسی بمشورت پرداخت وباوجود
اینکه مستوفی الممالك رئیس الوزرای وقت با انصراف شاه مخالف بود
درباریان و معمرین قاجاریه عزیمت شاه را جایز ندانستند وسرانجام شاه
را ازاجرای این‌تصمیم منصرف نمودند.

مرحوم مدرس بنگارنده گفت وقتی خبرانصراف شاه از طهران به
کمیتهٔ دفاع ملی‌قم رسید سران مهاجرین مصلحت چنین دیدند که اردوی
مجاهدین از علی‌آباد مراجعت نموده پس از تکمیل قوا وتهیه مقدمات
با سربازان روسیه که بی‌طرفی ایران را نقض‌نموده ووارد ایران شده‌اند
بجنگ وجدال بپردازند.

بطوریکه قبلا تذکر داده شد نگارنده بنا بدستور حاج آقا
نورالله بمزدآباد اردستان رفتم و پس از چند روز توقف باتفاق سردار
صولت و سهرابخان ارشد و عده‌ای سوار مسلح از راه رودشتین عازم
جرقویه شهرضا شدیم.

قصبهٔ قمشه در دو کیلو متری شاهرضا واقع شده و در آن تاریخ

دارای حصاری محکم و برجهای متعددی بود. چون اهالی قمشه که فعلا شهرضا نامیده میشود بدستور علیرضا خان کلانتر تمام برج و بارو ها را سنگربندی نموده بدون اجازهٔ کلانتر اجازه ورود نمی‌دادند و دهکده شاهرضاهم دارای چند خانوار بیشتر نبود و آذوقه کافی برای اردوی اردستان فراهم نمیگردید سردارصولت ورضاخان جوزدانی وسهرابخان ارشد بفکرچاره‌جوئی افتادند واز آنجائیکه نویسنده باعلیرضاخان، کلانتر قمشه، دوستی دیرینه داشت شخصاً داوطلب شدم که عازم قمشه گردیده پس‌ازجلب موافقت او به‌تهیهٔ آذوقه بپردازم.

این پیشنهاد مورد پسند واقع گردید و اینجانب اسب و اسلحه و سایرلوازمات شخصی خود را به‌میرزا ابوطالب‌خان شیروانی‌منشی‌سردار صولت که بعد ها روزنامه میهن را انتشار داد ویکی دودوره هم بوکالت مجلس شورای ملی انتخاب شد تحویل داده به تنهائی راه قمشه را پیش گرفتم.

ازنزدیکی برج بوسیلهٔ یکی از تفنگچی‌های قمشه ازعلیرضاخان تقاضای ملاقات کردم و پس‌از نیمساعت نامبرده مراجعت و در قلعه را باز کرد و اینجانب را بمنزل علیرضا خان راهنمائی نمود. خوانین قمشه پس از احوالپرسی و تعارفات مقدماتی علت آمدن سردار صولت را جویا شدند. اینجانب جریان را توضیح داده گفتم که سردارصولت بنابدستور حاج آقانورالله بآن حدود رفته و پس ازملاقات با او مراجعت خواهد کرد و مطلقاً خیال تجاوز و تعرض بسکنهٔ قمشه را ندارد و فعلا از لحاظ آذوقه در مضیقه افتاده و حاضر است مایحتاج اردو را در مقابل

اهالی قمشه از سردار صولت کمال اطمینان را دارند و فقط از رضا خان جوزدانی که سابقهٔ شرارت دارد متوحش و نگران میباشند. اینجانب چون ازسابقه رضاخان اطلاع کامل داشتم نگرانی مردم‌را بیمورد ندانسته موضوع را دنبال نکردم و فقط مسئلهٔ تهیه وحمل آذوقه را تعقیب و از آنها چاره‌جوئی نمودم.

علیرضا خان گفت آذوقه مورد احتیاج را صورت بدهید تا بوسیله تفنگچی های قمشه بشاهرضا بفرستم و شما شخصاً تحویل گرفته رسیدبدهید و بموقع حساب آنراتصفیه کنید. مسئلهٔ تهیه آذوقه بهمین‌ترتیب حل وفیصله پذیرفت.

عصر روز دوم اسفند ۱۲۹۳ شمسی قاصدی ازطرف حاج آقا نورالله رسید وقرارشد سردارصولت ورضاخان جوزدانی به‌آسیاب یك فرسنگی قمشه روانه گردیده با آقا ملاقات کنند.

حاج آقانورالله بسردارصولت ورضاخان دستورداد که چون روسها درکاشان متوقف گردیده و سردار اشجع حاکم اصفهان هم شهررا تخلیه نموده و با اتباع خود به بختیاری رفته است صلاح در این است که اردو باصفهان عزیمت‌وشهررا تصرف نماید وخود اونیز بقلعهٔ نورآباد نزدیکی شهر رفته منتظر نتیجه خواهد بود.

پس از خاتمهٔ مذاکرات، سردارصولت وهمراهان روانه شاهرضا گردیدند و اینجانب نیز برای پرداخت قیمت اجناسی که علیرضا خان فرستاده بود عازم قمشه شدم ولی آنچه کردم نامبرده از دریافت وجه امتناع نمود وگفت این جمعیت مهمان و وارد برما بودند و علت عدم پذیرائی سردار صولت وهمراهان تنها همان وجود رضاخان بودکه مردم

از او نگرانی داشتند .

روز سوم اسفند از شاهرضا حرکت و شب را در مهیار توقف کرده روز بعد وارد اصفهان شدیم . خوانین مستقیماً بعمارت حکومتی رفتند وعده‌ای نیز درباغ سردار ظفر واقع در چهارباغ که فعلا محل‌اداره



مرحوم سید حسن مدرس

کاراست سکنی نمودند وسوارها نیز در کاروانسراهای اطراف میدان‌شاه

روز بعـد از دروازهٔ آهنـگران تا گز سه فرسخی شهر و سایر دروازه‌ها قراول و دیده بان گذاشتند ولی ضمناً طرفداران متفقین هم از قبیل محمود میرزا یمین السلطنه و اکبر میرزا صارم الدوله و همایون میرزا امیر ارفع فرزندان مسعود میرزا ظل السلطان در خـفا بتهیهٔ قوا میپرداختند.

چهارده روز بعد، از گز و برخوار خبر رسید که اردوی روس وارد مورچه‌خورت شده‌است بشنیدن این‌خبر مجاهدین بتعداد قوای دروازه‌ها افزوده آمادهٔ دفاع شدند.

عصر روزسی‌ام اسفند ۱۲۹۳ شمسی‌روسها براهنمائی یمین‌السلطنه وصارم‌الدوله وهمایون میرزا واحمدخان مفخم‌الملك (نیك‌پی) که‌طرفدار متفقین بودند بدروازهٔ تهران آهنگران رسیدند.

قوای مجاهدین که بیرون دروازه سنگر بندی کرده بودند بدفاع پرداختند و تا چند ساعت روسها را متوقف نموده از پیشروی باز داشتند درهمین گیرودار طرفداران روس از عقب بقوای ملی حمله نموده کار را بر آنها سخت گرفتند.

مجاهدین کـه وضع را چنین دیدند پس از دادن چنـد نفر تلفات از راه بیدآباد باصفهان برگشته از پل چهار باغ از شهر خارج شدند.

هنـگام عبور مجاهدین از چهـار باغ ژاندارمهای مـالیه بدستور مـیرزا قاسم خان آصف الملك شیرازی پیشکار وقت به آنها تیراندازی نموده یك نفر را بقتل رسانیدند و همین عمل ناجوانمردانه باعث شد که او به‌پشتیبانی روسها دو سال بدوات حساب ندهد و وجوه دولتی را حیف ومیل نماید.

سوارهای شکست خورده یکسره راه قریهٔ مبارکهٔ لنجان را پیش گرفتند غافل از اینکه همایون میرزا قبلا عده‌ایرا در آنجا مسلح و آماده کارزار کرده است.

هنگامیکه اردوی مجاهدین بنزدیکی مبارکه رسید تفنگچیهای آنجا شروع به تیراندازی کردند ولی در مقابل حملات مجاهدین تاب مقاومت نیاوردند وسواران ملی قریه را متصرف شدند.

پس از استقرار اردو درمبارکه نگارنده با ده نفر سوار مأمورشد که بقریهٔ کهنو رفته حاج آقا نورالله را از جریان امور مستحضر نماید لذا شبانه به محل مزبور عزیمت و بوسیلهٔحاج محمد علی آقا کد خدای آنجا با سیدمهدی پیشکار حاج آقا نورالله ملاقات کردم وسپس وارد منزل آقا شدم.

حاج آقا نورالله با شب کلاه در رختخواب نشسته بود و چون از جریان امر اطلاع حاصل کرد بفکر فرورفت. اینجانب از او تقاضاکردم که فی‌الفور آمادهٔ حرکت و باردو که از مبارکه بحسن آباد رفته است ملحق شود.

حاج آقا نورالله با تسبیح استخاره کرد و بسید مهدی دستور داد بلادرنگ کالسکه اورا حاضر کنند. پس ازیك ساعت که وسایل حرکت از هرجهت آماده گردید رعد و برق و طوفان شدیدی شروع‌شد و باران بشدت باریدن گرفت ولی با این وصف حرکت بتأخیر نیفتاد و اول آفتاب عید نوروز وارد حسن آباد شدیم.

گفتار پانزدهم

عملیات ظالمانه یمین‌السلطنه در اصفهان و تبعید

حاج آقا جمال بطهران

اردوی مجاهدین بسفید دشت چهار محال منزل ابوالقاسمخان بختیاری پسر ضرغام السلطنه رفته بود وما نیز پس‌از سه ساعت توقف ازحسن آباد عازم‌سفیددشت شدیم. اردو بیست و یك روز در سفید دشت توقف کرد و کلیه افراد تمام این مدت را مهمان ابوالقاسمخان ضرغام بودند.

صبح روز بیست و دوم اردیبهشت ۱۳۳۴ قمری نامه‌ای از ضرغام ـ السلطنه رسید که‌تمام مجاهدین را به‌فرادبنه دعوت کرده‌بود و بموجب این دعوت اردو بعد از ظهر بطرف



جناب آقای محمد علی مافی
(نظام السلطنه) مسئول خارجه
حکومت موقتی

فرادبنه حرکت نمود و مقارن غروب وارد آنجا شد .

ضرغام السلطنه موجبات پذیرائی مجاهدین را از هرجهت فراهم کرده بود . این مرد شریف و بزرگوار برای هردسته بفراخورحال منزل مناسبی آماده کرد وحتی باقوام وبستگان خود که دارای ساختمانهای نسبتاً آبرومندی بودند دستور داد منازل خود را تخلیه کرده به میهمانان تازه وارد تحویل دهند و تمام مخارج افراد از آشپزخانه ویاآبدارخانه مرتباً پرداخت میگردید .

چند روز بعد حاج خسروخان سردارظفر که درقریه « ده‌چشمه » ملك شخصی خود اقامت داشت از سران مجاهدین دعوت بعمل آورد و سرکردگان اردو پس از صوابدید ضرغام السلطنه بمحل موعود رفتند و درآنجاهم ازعموم باکمال احترام ومحبت پذیرائی بعمل آمد .

یکی از روزهاکه وسایل ناهار درحوالی یکی از چشمه سار های ده‌چشمه فراهم گردیده بود شاعرشهیر وحید دستگردی اشعاری چند در وصف‌الحال سران مهاجرین بنظم در آورد و قرائت کرد که از هرجهت مورد توجه عموم حضار واقع شد .

تمام این اشعار در یکی از تألیفات شاعر بنام « ره‌آورد وحید » بطبع رسیده و ذیلا یك قسمت از آنها برای سرگرمی خوانندگان عزیز درج میگردد و ضمناً توصیه میشود که علاقمندان برای استفاده از تمام ابیات این‌منظومه بکتاب ره‌آورد وحید مراجعه نمایند .

من و یاران مهاجر بتقاضای فلك

شب آدینه رسیدیم بصوب دزك

اعتماداست ومجاهد، صمدومستوفی

جانب چهارمحل تاخته با پویه وتك

خسته خاطر همه از بازی تقدیر قضا

بسته گردن همه را رشتهٔ تقدیر فلك

همه در بادیهٔ رنج و عنا سرگشته

همه در زاویهٔ فکر و فنا مستهلك

چارتکبیرزده هریك برهستی‌خویش

بتوانائی‌خود خواه فزون خواه اندك

همه را صورت از سیلی دشمن نیلی

همه را لشگر بیگانه گریزانده بچك

تا به بغداد گریزند ز ترس ارشنوند

سپه روس به زرگنده رود از قلهك

☆☆☆

زبانحال سید حسین اعتمادالتجار

اعتماد است بدینگونه سخن‌سنج که کاش

بسما راهسپر میشدمی من ز سمك

آسمانا زچه با مشت مراکوبی پوز

روزگارا زچه با اطمه مرا مالی‌پك

بخدا من نه مسلمانم و نه ایرانی

کیش‌من کفروپدرهند و ومادرازبك

من نه دردام دموکرات بخود افتادم

کـه فکندند رفیقانم با دوز و کلك

گر چنین روز مرا بود مصور بخیال
از وطن نام نمیبردم با چوب و فلک

زبانحال مجاهدالسلطان

گویداینگونه مجاهد که خدایا توبه
من طبیبم نه‌مجاهد بهمه جن وملك
بعدازاین هرکه‌مراخواندمجاهدایکاش
نامش از دفتر ایجاد خدا سازد حك
جنگ با روس ومن نسخه‌نویسی‌هیهات
صید عصفور مرا نیست میسر به پفك

زبانحال سردار معظم بختیاری

نیز سردار معظم به تبسم میگفت
کاین‌وطنخواهی بردامن'یران زده‌لك
باچنین‌مایه هنرمندی، وهوش‌ودانش
از طمع بود که در دام فتادید اینك
شد دچار تله روباه ز حرص دنبه
ماهی از خوردن نان گشت گرفتار تبك

زبانحال وحید

باچنین‌حال‌چنین گوید باخویش‌وحید
توبه ازشاعری وشعروشعور ومدرك

شعرا را بسیاست چه و باملك چه كار

برسر خوان ادب باش نمكدان نمك

گر وطنخواهی اینستكه‌دو نان‌راهست

بر بریتانی‌وروس‌است وطن‌مستمسك

ظل‌السلطان ز اروپا نتواند جنبید

ور كند جنبش،سر منزل اوهست‌درك

سببی ساز خدایا كه ز ظل‌السلطان

نخورد هیچ وطنخواه لگد یا جفتك

حكمران گشته‌دراصفاهان‌محمود یمین

تیغ زن گشته نوازندهٔ تار و تنبك

صارم‌الدوله وزیر است بملك ایران

جای خربوزهٔ گرگاب نشسته زردك

بایداین‌طایفه راكرد ازین كشوردور

بایداین‌طایفه‌را ساخت زاسپاهان‌دك

اینك ای حضرت سردارمعظم برخیز

تارهد كبك، بهم برشكن‌این‌سفت‌ودفك

سپه آراسته كن زود بمیدان بگرای

بیم و اندیشه ز دشمن مكن الله معك

سران مجاهدین چند شب در ده چشمه توقف نمودند و مجدداً بفرادنبه رفتند و چند روز بعد«زایلر»شارژدافر آلمان با جعفرزاده منشی خود و صد و پنجاه نفر سوار وارد فرادنبه شدند و ضرغام‌السلطنه ازاین عده نیز كمال پذیرائی‌را بعمل آورد .

بیست روز بعد مرتضی قلی خان ، محرمانه بضرغام السلطنه خبر داد که سردارمحتشم بسمت ایلخانی و امیرمجاهد بسمت ایلبگی منصوب گردیده و گویا مقامات انگلیسی با جلب رضایت سردارمحتشم ازاو تعهد گرفته‌اند که بمحض ورود، سران مهاجرین و مجاهدین و زایلر آلمانی را دستگیر و بآنها تسلیم نماید .

چون شایع بود که سردار محتشم همین روزها وارد مرکز ایل بختیاری خواهد شد این خبر عموم مهاجرین را بوحشت انداخت و میرزا حبیب‌الله امین‌التجار و برادرش اعتمادالتجار و معاضدالسلطنه (ابوالحسن پیرنیا) و میرزا علی‌اکبر دهخدا و میرزا علی‌رضا مستوفی و صمدخان و مجاهدالسلطان (نویسنده) کمسیونی بریاست معاضدالسلطنه تشکیل‌داده بمشاوره پرداختند .

ضرغام السلطنه اظهار داشت تا یکنفر از بستگان و اقوام من در قید حیاتست محال است اجازه داده شود که دشمن بشما تعرض نماید و من تا جان در بدن دارم از شما دفاع خواهم کرد زیرا تا کنون سابقه نداشته است که مردم ایران بخصوص ایلات وعشایر میهمان و پناهنده خود را بدشمن تسلیم نمایند .

دهخدا ضمن تأیید اظهارات ضرغام‌السلطنه اظهارداشت درعین‌حال نیز ازبرادرکشی باید جلوگیری بعمل بیاید وسرانجام تصمیم گرفته‌شد که عموم در یك محل متمرکز نشوند وتك تك بآبادی های اطراف رفته در نقاط مختلف اقامت و ضمناً از حالات یکدیگر استحضار حاصل کنند .

ضرغام‌السلطنه بااین تصمیم مخالفت میورزید ولی بالاخره امین‌التجار



ومعاضدالسلطنه بهرترتیبی بود اورا متقاعد کردند.

دراجرای این تصمیم مرحوم علی اکبر دهخدا به محل معروف به قلعهٔ تل ملکی مرتضی قلی خان که در دامنه کوه عظیمی واقع شده رهسپار گردید وامین التجار بایل قشقائی پناهنده شد. افتخارالتجار وچند نفردیگرعازم دهکردشدند ونویسندهٔ این سطور به جونقان منزل امیرجنگ رفت ـ درهمین اوقات حاج آقا نورالله درمیان طایفهٔ چهراز که یکی ازطوایف بختیاریست پنهان بود و ضرغام السلطنه شرحی به کدخدای چهراز نوشت ودستورداد ثقةالاسلام را باکمال احترام به فرادبنه روانه کنند که روز بعد نامبرده وارد شد و پس از چند ساعت توقف باتفاق پنجاه سوار بختیاری و رضا جوزدانی وهشتاد نفر ازسوارهای او ومعاضدالسلطنه راه خونسار واراك را پیش گرفتند.

درهمان اوقاتی که سردارمحتشم وامیرمجاهد واردشدند سوارانی که حاج آقا نورالله را باراك برده بودند مراجعت نموده سلامتی آقا و حرکت او را بسمت بغداد گزارش دادند و چون او از این مهلکه نجات یافته بود سران مهاجرین اظهار خوشوقتی نمودند.

در این گیر و دار که سربازان روسیه تزاری باصفهان استیلا یافتند بلوکات اطراف در میان فرزندان ظل السلطان که تحت الحمایه روس بودندتقسیم گردید، منجمله ادارهٔ امورحکومتی لنبان بعهدهٔ همایون میرزا امیرارفع واگذار شد و چون برسر قصبهٔ مبارکه میان او و حاج اسمعیل یکی ازمحترمین محل اختلاف بود همایون میرزا موقع را مغتنم شمرد و نامبرده را بیافتن گنج متهم کرد.

چندنفراز گماشتگان همایون میرزا باتفاق پنج تن ازسالدات های روس

برای دریافت نفایس مکشوفه روانه مبارکه شدند و منزل مسکونی حاج اسمعیل را مورد بازرسی قراردادند حتی زمین خانه را شکافته چون چیزی نیافتند بسیرهٔ قلقچیهای قدیم مرغ وجوجه و گوسفند و بره صاحب خانه را بجای گنج گرفتند و سروسور مفصلی راه انداختند. صبح روز بعد هم پس از کتك زیادی که شبانه به حاج اسمعیل و اقوام او زده بودند تمام اثاثیه سبك وزن و سنگین قیمت او را غارت کرده عازم شهر شدند.

حاج اسمعیل ناچار باصفهان آمد و چگونگی را باطلاع حاج آقا جمال مسجد شاهی رسانید و نامبرده هم آنچه بهمایون میرزا ومحمود میرزا یمین السلطنه حاکم وقت مراجعه کرد نتیجه‌ای نبخشید.

احرار اصفهان وطرفداران کمیتهٔ دفاع ملی نیز همگی دراین هنگام بکرمانشاه رفته بودند ویمین السلطنه وسایر فرزندان ظل السلطان وماجرا جویان دیگرهم باتکای روسهای تزاری مثل ایلغاریان مغول بظلم وتعدی اشتغال داشتند.

چون حاج آقاجمال نسبت باحقاق حق حاج اسمعیل اصرارمیورزید چند نفر سالدات روس شبانه بدستور یمین السلطنه بخانه حاج آقا جمال رفتند و او را با شب کلاه و لباس خواب بدون عبا وعمامه بکنسولگری روس جلب ودر آنجا زندانی کردند وچند روز بعدهم ویرا بطهران تبعید نمودند.

بعد ازوقوع این حادثه چون مردم اصفهان ازترس سرنیزه قزاقهای روس عکس العملی ابراز ننمودند یمین السلطنه ودیگران جری‌تر گردیده برای تصفیه حسابهای شخصی مخالفین خود را بعنوان اینکه با سیاست

روسیه موافق و همراه نیستند تحت فشار قرار دادند و شیخ الاسلام و آقاکمال بروجردی و شهاب السادات را دستگیر و خانهٔ هریك را غارت کردند.

خانه واثاثیه بی‌بی‌مریم بختیاری نیز که از طرفداران جدی آزادی خواهان بود در این گیر ودار بیغما رفت و املاك حاج آقا نورالله و حاج آقا جمال توقیف ومحصول آنها مصادره شد. دراین‌ایام عده‌ای ازقزاقان روس برای تصرف قریه ورنامخو است و ضبط محصول آنجا از اصفهان حرکت کردند.

این‌قریه متعلق بضرغام‌السلطنه بود ودر آن تاریخ محمدرحیم‌خان پسر او در آنجا سکونت داشت و چون روسها بطرف قریه نزدیك شدند درصدد دفاع بر آمد.

قزاقهای وحشی روسیه تزاری هم برج و باروی قریه را که محل سکنی جمعی زارع وکشاورز بیچاره و بی‌پناه بود بتوپ بستند و محمد رحیم خان وعده کثیری زن‌وبچه را بقتل‌رسانیدند وفاتحانه وارد ورنامخواست و بخیال خود دژ تسخیر ناپذیر «تانن برك» را متصرف شدند.

روسها باکشتار سکنه ورنامخواست ازاهالی سایردهات زهرچشم گرفتند و مردم درهمه‌جا منتظر پیش‌آمد بودند که دستی از غیب برون آید و کاری، بکند انگلیسهاهم دراین‌موقع بیکار ننشستند وچون بموجب قرارداد ۱۹۰۷ ایران را بدو منطقه نفوذ تقسیم کرده بودند به پیروی از روسیه همعهد و هم پیمان خود در مقام ایذاء و آزار آزادیخواهان برآمدند.

چون دهکرد مرکز چهارمحال‌و بختیاری جزو منطقه نفوذ انگلیسها

بود دولت انگلیس کنسولخانه‌ای در آنجا دایر نمود ومستر حریص کنسول دهکرد مشغول مداخلهٔ درامورشد و برای اجرای دستورات خود عده‌ای سوار استخدام نمود .

مستر حریص بیش از سه ماه دردهکرد توقف نداشت که از طرف سفارت انگلیس احضار گردید و از راه سامان و نجف آباد عازم اصفهان شد . در کاروانسرای آتشگاه شش کیلومتری اصفهان توقف نمود و در یکی ازاطاقها استراحت کرد و پس از چند ساعت صدای گلوله طپانچه از اطاق او بگوش رسید .

سواران هندی و بختیاری که همراه بودند دراثر صدای گلوله وارد اطاق شدند و معلوم شد حریص باگلوله مغز خود را متلاشی کرده‌است. از کاغذ پاره‌هائی که در کف اطاق پراکنده بود اینطور استنباط شد که نامبرده مدتی مشغول نوشتن بوده و هر نامه ای که مورد پسندش واقع نمیگردیده پاره میکرده و از نو شروع بنوشتن مینموده‌است.

کاروانسرا دار و کد خدای آتشگاه چگونگی را بشهر گزارش دادند و فوراً چند نفر مأمور از ادارهٔ حکومتی وکنسولگری اصفهان به محل حادثه رفتند و پس‌ازتحقیقات لازم جنازه را با کاغذهای پاره پاره و اوراقی‌که سالم ودست‌نخورده بود بشهر انتقال دادند . علت انتحار مستر حریص برنگارنده وعده‌ای دیگر پوشیده است ومعلوم نشد چرا نامبرده دست بخودکشی زده است .

اینک برگردیم بر سر داستان مهاجرینی کـه بکرمانشاه رفتند . آزادیخواهان اصفهان باردوی ملی نظام‌السلطنه مافی‌ملحق گردیده مدتی با روسها در جنگ و جدال بودندکه چگونگی آن مفصل است و برای

اطلاع از تفصیل قضیه باید به یادداشتهائی که دیگران انتشار داده‌اند مراجعه شود.

مجاهدین ملی در کرمانشاه واطراف مدتی متفرق وپراکنده بودند وعده‌ای بخاك عثمانی پناهنده شدند و جمعی نیز باوطان خود مراجعت کردند.

از کسانی که عازم مراجعت به محل و مأوای خود بودند داستان میرزا آقا خان لنبانی از همه جانگدازتر و جانسوزتر است. نامبرده با یك دسته دویست نفری از مجاهدین از طریق پشت کوه عازم اصفهان بوده و از میان ایلات و قبایل وحشی لرستان همه‌جا بسلامت میگذرد تا نیمه شعبان ۱۳۳٤ قمری که به کوشك نزدیکی دزفول میرسد.

میرزا آقاخان و همراهان دراینجا جهت رفع خستگی توقف نموده برای عبور از رودخانه در صدد تهیهٔ قایق برمیایند که باصطلاح محلی آنرا «کلك» میگویند.

مأمورین انگلیسی که ازجریان مطلع میشوند بی‌درنگ ازحکمران دزفول التزام میگیرند کـه احدی با مجاهدین تماس نگرفته برای رفع نیازمندیهای آنها اقدامی بعمل نیاورد و ضمناً عـده سوار و پیاده مرکب ازسیصد نفر سربازهندی مسلح با توپ و مسلسل و جمع کثیری از طایفه سگوندها بتعاقب آنها میفرستند.

این عده مجاهدین بیچاره رامحاصره وبآنها تکلیف تسلیم میکنند ولی مجاهدین بیچاره باین ننگ تن در نداده تا آخرین فشنگ بدفاع میپردازند و سر انجام برای اینکه بدست دشمن اسیر نشوند بی محابا برودخانه دزفول میزنند.

سپاهیان دشمن از عقب به مجاهدین تیراندازی نموده عده‌ای از آنها را بهلاکت میرسانند وجمعی نیز درمقابل امواج خروشان رودخانه مقاومت نیاورده و درآب غرق میشوند .

میرزا آقا خان با اسب چابك و چالاك خود امواج آب را شکافته و بساحل دست چپ رودخانه میرسد ولی اجل او را مهلت نمیدهد ودر اثر گلوله یکنفرسرباز هندی مغزش متلاشی وازاسب سرنگون میگردد . شرح جانسوز این‌حادثهٔ مؤلمه دراکثرجراید وقت بتفصیل نوشته شده و مخصوصاً روز نامه چهره نما چاپ قاهره در این مورد داد سخن داده و عبدالمحمد ایرانی نویسندهٔ آن روزنامه‌که خود ازاهل اصفهان بود حق همشهریگری را ادا نموده است .

شعبان ۱۳۳۵ قمری آتش انقلاب در همه جا فرو نشست و چند نفر از دوستان و اقوام از کلنل هیگ کنسول انگلیس دراصفهان وصارم‌الدوله حکمران وقت برای اینجانب تأمین گرفتند وسپس‌نویسنده بعد از مدتها سرگردانی و دوندگی و تلاش در راه‌آزادی، باصفهان مراجعت نموده مشغول کار پزشکی‌شدم .

پایان



صف نشسته از راست : نصیر خان سردار جنگ - لطفعلیخان امیر مفخم -
نجفقلیخان صمصام السلطنه - حاج علیقلیخان سردار اسعد - خسرو خان
سردار ظفر- غلامحسین‌خان سردار محتشم - یوسفخان امیرمجاهد .
صف ایستاده از راست : عبدالحسین‌خان سالار اکرم - حاج سلطانعلیخان
شهاب السلطنه - فتح‌الله ضیغم السلطنه - فتعلیخان سردار معظم- هادی‌خان-
جعفرقلیخان سردار اسعد - محمدخان سالار اعظم - مرتضی قلیخان صمصام
- اسدالله‌خان - محمد تقی‌خان امیر جنگ - بهرامخان

بختیاری در ادوار مختلف تاریخ

یکی از سرداران رشید و شجاع «اکسیاس» قدیم که همان خطهٔ بختیاری کنونی باشد «آری برزن» است که ازجانب داریوش سوم آخرین پادشاه سلسلهٔ هخامنشی بحفاظت و دفاع دربند پارس گمارده شد. آری برزن فرماندهٔ سپاهی بود که تعداد نفرات آنرا مورخین یونانی از بیست وپنج تا چهل وپنجهزار نفر تخمین کرده‌اند و افراد این سپاه عظیم بیشتراز طوایف بختیاری یعنی وابستگان آری برزن بودند.

دربند پارس تنگه‌ای سخت وناهموار بودکه پارس‌را بشوش متصل میکرد و بموجب قرائن و امارات تاریخی با تنگ «تك آب» کنونی واقع درکوه گیلویه تطبیق میکند.

هنگامیکه اسکندر درسال ۳۳۳ قبل ازمیلاد بدربند پارس رسید آری برزن با سپاه خوداز مهاجمین مقدونی جلوگیری کرد وپیکار خونینی میان ایرانیان و سپاهیان یونانی درگرفت.

سربازان آری برزن بوسیلهٔ غلطانیدن سنگهای عظیم ازکوه برسر متجاوزین بیگانه، وباران تیر وسنك فلاخن برصفوف لشگرجرارمهاجم،

جمع کثیری از آنها را کشتند و اسکندر و سربازان خونخوار او ناگزیر عقب‌نشینی اختیار کردند.

چند روز بعد اسکندر مجدداً با تجهیزات کامل و بکمك یکی از اسرای کیسلیکیه که گذرگاههای دربند پارس را نیك می‌دانست از سه طرف به‌آری‌برزن حمله وسپاه اورا محاصره کرد. آری‌برزن باسرسختی ورشادت هرچه تمامتر بدفاع پرداخت و بی‌پروا بسپاه دشمن زد وپس‌از کشتن عدهٔ زیادی ازمهاجمین مقدونی،حلقهٔ محاصره راشکست تابکمك پایتخت که در معرض مخاطره بود بشتابد.

سپاه گرانی که بسرکردگی «فیلوتاس» و«امین‌تاس» و«سنوس» قبلااز طرف اسکندربجلگهٔ پارس سرازیرشده بودند راه‌رابرآری برزن بستند وباوجود اینکه‌ارتش‌اسکندرازعقب وسپاه سرداران اوازجلو، آری‌برزن را در میان گرفتند وی بیم بخود راه نداد و راضی به‌تسلیم نگردید و با سپاهیان ازجان گذشتهٔ خود بقلب صفوف دشمن زد وچندان پیکار کرد تا شرافتمندانه بخاك هلاك افتاد.

در زمان ساسانیان و ادوار دیگر تا پایان استیلای مغول بختیاریها نقش تاریخی و ملی خود را بخوبی ایفاکرده از نفوذ و رسوخ غارتگران اجنبی به‌محیط زندگی و زاد وبوم خود جلوگیری بعمل آورده‌اند.

دردورهٔ سلطنت پادشاهان صفویه بختیاریهانقش‌مهمی بعهده داشتند وجنگجویان این‌طایفه در رکاب سلاطین صفوی درمرزهای آذربایجان با متجاوزین اجنبی زدوخورد ودلیرانه از خاك وطن دفاع کرده‌اند.

هنگامیکه نادرشاه افشار با سربازان رشید و از جان گذشتهٔ ایرانی تا قندهار و کابل و کرنال و دهلی پیشروی میکرد و آوازهٔ عظمت

ایران درگوش جهانیان طنین انداز میگردید خدمات سواران بختیاری مخصوصاً فدا کاریهای سردار علی صالح خان مورد توجه شاهنشاه ایران واقع شد وسردار نامبرده بفرمانروائی تمام خاك بختیاری باسالی پنجهزار سکهٔ طلای نادری منصوب گردید .

یکی ازسرداران معروف بختیاری جعفرقلی خان پسر حبیب الله خان پسر علی صالح خان پسر ابدال خان پسر عبدالخلیل خان پسر خسرو خان است وسرداران نامبرده همگی دارای اسم ورسم ومنصب ودارای مدارك انکار ناپذیر تاریخی هستند . ازجعفرقلیخان چهارفرزند برومند ونامدار باقی ماند بنام حسینقلی خان وحاج امامقلیخان ورضاقلیخان ومصطفی قلیخان که حسینقلیخان ایلخانی در عصر خود شهرت فراوان داشته و در زمان ناصرالدین شاه هنگام جنك با بیگانگان در خرمشهر (محمره) رشادت فوق العاده‌ای ازخود بروز داده است .

شاهزاده مسعود میرزا ظل السلطان فرزند ارشد ناصرالدین شاه هنگام فرمانروائی اصفهان نفوذ و قدرت بی سابقه ای بدست آورد و در حدود سی هزار نفر سرباز مسلح متحدالشکل داشت که به تعلیمات جدید نظام اروپا آشنا بودند و با این وصف از حسینقلی خان ایلخانی وحشت میکرد و همواره از جانب او خائف و هراسان بود . ظل السلطان برای ازمیان بردن حریفی که پیوسته ازاو نگرانی داشت، متوسل به نیرنك شد و ازایلخانی دعوت کرد برای ملاقات او باصفهان برود وپس ازاینکه حسین قلی خان باصفهان رفت در ۲۷ رجب سال ۱۲۹۶ قمری ناجوانمردانه اورا خفه کرد .



مرحوم اسفندیارخان سردار اسعد

حسینقلی‌خان دارای پنج فرزند پسر بود :

۱ـ مرحوم اسفندیار خان سردار اسعد پس از مرگ پدر مدتی

زندانی بود و در سال ۱۳۰۵ قمری بوساطت میرزا علی‌اصغر خان اتابیك صدراعظم وقت مستخلص و بطهران احضار گردید و در آنجا مورد تفقد واقع و بحکومت بختیاری منصوب شد.

اسفندیارخان پس از نجات از زندان، شانزده سال تمام ایلخانی بختیاری بود و دراین مدت بفرمان شاه در دو جنگ بزرگ شرکت کرد و شاهد پیروزی را در آغوش گرفت.

شیخ عبیدالله کرد که از پیشوایان طایفهٔ نقشبندیه بود در آذربایجان و کردستان فتنه ای عظیم برپا و ناصرالدین شاه را دچار قلق و اضطراب ساخت.

مرحوم اسفندیارخان باعده زیادی ازسواران بختیاری باآذربایجان رفت و در فاصلهٔ کوتاهی آتش فتنه را خاموش و کردستان و آذربایجان را ازلوث وجود فتنه‌انگیزان و ماجراجویان پاك ومصفی کرد.

جنك دوم جنگی بود که با ایل دیرك وند از ایلات بزرك لرستان کرد وعلت آن این بود که افراد ایل همسر یکی ازعلمای بزرك ومعروف شوشتر را که پس از زیارت حضرت ثامن‌الائمه از مشهد مقدس به شوشتر مراجعت میکرد اسیر و هتك احترام نمودند. این واقعه موجب شد که حوزهٔ روحانیت فرمان جهاد علیه ایل دیرکوند صادر کرد و از طرف مظفرالدین‌شاه، اسفندیارخان سرداراسعد بسرکردگی هفده هزار سوار بختیاری بسرکوبی ایلات لرستان رفت و در پیکار عظیمی که در تاریخ جنگهای عشایری همانند ندارد متجاوزین را شکست داد.

اسفندیارخان در ۱۳۳۲ قمری جهان گذران را بدرود گفت و اورا

در جـوار پدرش حسینقلی خـان ایلخانی در تکیه میرتخت فولاد اصفهان بخاك سپردند .

از مرحوم اسفندیار خان سردار اسعد ده پسر و شش دختر باقی ماند که از پسرها یکی جناب آقای خلیل اسفندیاری پدر علیاحضرت ملکه ثریا پهلوی میباشد .

۲ـ مرحوم نجفقلی خان صمصام السلطنه دومین فرزند حسینقلی خان ایلخانی است که در قیام مشروطه خدمات شایانی انجام داد ومدتی رئیس الوزرای ایران بود . فرزند بزرگ مرحوم صمصام السلطنه مرتضی قلیخان صمصام است که ازاو پنج فرزند بنام احمد قلی و جهانشاه و سرهنگ سیاوش وامیر بهمن وفریدون باقیمانده وهمه، جوانانی تحصیل کرده ولایق وبرومند می باشند .



آقای مرتضی قلیخان صمصام

۳ـ مرحوم حاج علی قلیخان سردار اسعد سومین فرزند حسینقلی خان است که ازبانیان بزرك مشروطه بشمار میرود وعلاوه بر خدماتی که نسبت بحکومت مشروطه انجام داده یکی از رجال فرهنگی ایران است ودرتألیف و ترجمه وطبع و نشر کتابهای جدید سهم بسزائی دارد . مرحوم میرزامحمد خان علامهٔ

قزوینی طی مقالات مربوط به « وفیات معاصرین » راجع به شادروان حاج علی قلی خان چنین مینویسد :

«تولد سردار اسعد در سال هزار و دویست و هفتاد و چهار قمری بوده است و وفاتش در هفتم محرم سنه هزار و سیصد و سی و شش در سن شصت و دو سالگی اتفاق افتاده . سردار اسعد مرحوم، از سه چهار سال قبل از فوت خود از قوهٔ بصر محروم و در اواخر عمر مفلوج شده بود و از خانه بیرون نمیامد . من آن مرحوم را خوب میشناختم و در تمام مدت اقامت او در پاریس ، هفته‌ای دو سه مرتبه او را می‌دیدم و غالباً موضوع صحبت ما از تاریخ بود زیرا که او بتاریخ بسیار علاقه داشت و بعدها دیدم که در تاریخ ایل بختیاری بامر و به‌تشویق او مرحوم میرزا عبدالحسین خان ملك‌المورخین نوادهٔ مرحوم لسان‌الملك سپهر کتاب نسبتاً مبسوطی جمع کرده که در طهران بطبع رسیده است. بعلاوه بتشویق و دستور او کتابهای بسیاری از زبانهای خارجه بفارسی ترجمه شده مثل سفرنامه شرلی و تاورنیه و مجلدات کتب آبی انگلیسی راجع بایران، و بدستور او عده‌ای از جوانان بختیاری برای تحصیل بخارجه روانه شده‌اند .

مرحوم سردار اسعد مظهر اخلاق حسنه‌ای که برای رؤسا و زعمای قوم لازم است بود ، یکی از روزها که من در منزل آن مرحوم در پاریس بودم و مرحوم معاضدالسلطنه (میرزا ابوالحسنخان پیرنیا از وکلای دورهٔ اول مجلس شورایملی) در اواخر استبداد صغیر بپاریس آمده بود که او را تشویق و تحریك برفتن ایران و تهیه مقدمات حملهٔ بر تهران نماید نیز در آنجا بود و با هم در این مقوله صحبتهای مفصل میکردند و گویا مرحوم سردار اسعد آن حرارتی را که باید و شاید برای این عزیمت و رها کردن

بهترین زندگی راحتی که در پاریس داشت و رفتن در پی مقصودی که عاقبتش معلوم نبود چه خواهد شد از خود نشان نمی‌داد.

یك مرتبه دیدم که مرحوم دکتر لطیف گیلانی (یکی از شاگردهای طب بود و با اغلب اعیان ایرانی که در پاریس عبور میکردند مراوده داشت و چون مردی بسیار سلیم‌النفس و راست کردار و راست گفتار بود و قیافهٔ بسیار زشت ولی بسیار جذاب و مطبوعی داشت همه اورا دوست می‌داشتند و مرحوم سرداراسعد نیز باو محبت میورزید) که در آن مجلس حضور داشت بغتةً آثار نهایت غضب در صورتش پیدا شد و با چشمهای سرخ و رگهای گردن منتفخ و کف بردهان رو بسرداراسعد مرحوم کرد و گفت تو چطور راضی میشوی که اینجا در پاریس مشغول گردش و تفریح باشی و محمد علی میرزا (با چند دشنام رکیك در حق او) ایرانیان را در تهران شکم پاره کند و طناب بیندازد و مردم را توی چاه زنده زنده دفن کند؟ هیچ خجالت نمیکشی؟ هیچ عاطفه نداری؟ و بسیاری از عبارات دیگر از همین قبیل که اکنون بخاطرم نمانده است، وهمه را با لفظ «تو» خطاب میکرد نه بلفظ «شما».

من در جای خود خشك شدم و فوق العاده از این نوع مخاطبه شرم زده و مضطرب گشتم و نیز برای دکتر لطیف بسیار مشوش شدم و منتظر بودم که مرحوم سرداراسعد یا یکی از آنهمه اقارب و خویشاوندان متعدد بختیاری او که همه نشسته یا ایستاده حضور داشتند باو صدمه‌ای بزنند ولی بانهایت تعجب دیدم که مرحوم سرداراسعد تمام این سخنان را شنید واصلا وابداً آثار غضب یا حتی ادنی تأثر و تغییر حالتی درچهره‌اش بوجه‌من الوجوه مطلقاً واصلا ظاهر نشد وهمچنان درنهایت آرامی وسکون

وتملك نفس با قیافهٔ نجیب خود روی صندلی نشسته، اندکی چشمهای خود را بطرف پائین انداخت کان لم یکن شیئاً مذکورا وهمچنین تمام خویشاوندان او بمتابعت او.

من آنوقت دانستم که آنچه ما شنیده و خوانده بودیم که یکی از شرایط اساسی ریاست واقعی و سیادت حقیقی حلم و تحمل و بردباری است معنی این سخن چیست و حکایاتی از این قبیلها که در خصوص حلم احنف بن قیس تمیمی و امثال او در کتب تواریخ و ادبیات خوانده بودیم بکلی راست و درست بوده است نه افسانه و ساختگی، رحمة الله علیه رحمة واسعه».



آقای امیر حسینخان ظفر ایلخان

٤ـ چهارمین فرزند مرحوم حسینقلی خان ایلخانی حاج خسرو خان سردار ظفر است که از رجال بزرگ بختیاری و بعلو طبع و سخاوت معروف وغالباً ایلخانی بختیاری بوده وچندین بارهم باستانداری رسیده و آقای امیر حسینخان ظفر ایلخان سناتور، فرزند بزرك و آقای مهندس قباد ظفر نماینده مجلس شورایملی یکی دیگر از فرزندان آن مرحوم میباشند.

٥ـ پنجمین فرزند حسینقلیخان ایلخانی مرحوم یوسف خان امیر

مجاهد است که فرماندهی قوای بختیاری را با جنگ ارشدالدوله داشت و هنگام فتح تهران اولین کسی است که وارد عمارت بهارستان شد و پرچم مجاهدین ملی را بر فراز سر در فرو ریخته بهارستان نصب کرد.

آقایان جمشید امیر بختیار، شاعر و نویسندهٔ معروف و رستم امیر بختیار نمایندهٔ فعلی مجلس شورای ملی ازفرزندان فقید نامبرده میباشند.

از مرحوم حاج امامقلیخان برادر شادروان حسینقلیخان ایلخانی فرزندان متعددی باقی‌ماند که ازهمه معروفتر مرحومین محمد حسینخان سپهدار و محمود خان هژبرالسلطنه و غلامحسین خان سردارمحتشم و لطفعلیخان امیرمفخم و نصیرخان سردار جنك وحاج عباسقلیخان وسلطان محمدخان سرداراشجع ومحمدرضاخان سردارفاتح بوده‌اند.

غلامحسین‌خان سردارمحتشم ولطفعلیخان امیرمفخم علاوه‌برانجام خدمات‌مهمی که طی کتاب حاضر بآنها اشاره‌شده هریك‌چندین باراستاندار ویکی‌دونوبت وزیرجنك بوده‌اند.

فرزند ارشد مرحوم امیر مفخم جناب آقای فتحعلی خان سردار معظم است که درجنك‌های مشروطه خدمات بزرگی انجام داده وچندین بار نماینده مجلس بوده و تیمسار سرتیپ تیمور بختیار فرزند برومند ایشان و آقایان آقا خان بختیار مدیر عامل بانك کشاورزی و عبدالحمید بختیار نمایندهٔ مجلس‌شورای ملی نیز از فرزندان مرحوم سردار محتشم می‌باشد.

قدردانی مجلس شورایملی از مرحوم حاج علیقلیخان سردار اسعد

مجلس شورایملی در جلسهٔ یازدهم ذیقعده ۱۳۲۷ قمری ریاست مرحوم مستشارالدوله ، ضمن تقدیر از زحمات مجاهدین راه آزادی و بنیانگزاران مشروطیت ایران ، برای مرحوم حاج علیقلیخان سردار اسعد، لوح تشکری صادر کرد که متن آنرا برروی طلا نوشته وبآن مرحوم اعطا کردند وعبارت آن چنین است :

ذیقعده ۱۳۲۷ **شماره (۷)**

مجلس شورایملی

« از فداکاریها و مجاهدات غیرتمندانه حضرت حاج علی قلی خان سرداراسعد و امراء و افراد ایل جلیل بختیاری ،که ممد آزادی ایران از قید اسارت و رقیت ارباب ظلم و عدوان گردیده و از مشاق و متاعبی که برای تأمین سعادت استقلال ایران تحمل فرمودند، تشکرات صمیمی عموم ملت ایران را تقدیم مینماید وتأییدات الهی را درتکمیل اقداماتی که در راه آزادی و آسایش ملت ایران کرده‌اند برای آن وجود محترم ازخداوند متعال مسئلت مینماید» .

رئیس مجلس شورایملی : محمدصادق مستشارالدوله

حواشی و توضیحات

صفحه ۱ ، **تخت فولاد** : قبرستان عمومی اصفهانست که دردامنهٔ کوه صفه و جنوب شهر واقع شده و در وجه تسمیه آن گویند استاد فولادبن استاد شجاع الدین حلوائی یکی ازعرفا که در سنهٔ ۹۵۹ قمری وفات یافته و نزدیك تکیهٔ میر مدفون است ، در دورهٔ زندگی ، خانقاهی در آنجا داشته و روی تختی از فولاد می‌نشسته است و مریدان وی اطراف تخت جمع میشدند. بهرحال این تسمیه های بیوجه مورد اعتماد نیست .

صفحه ۳ ، **حاج میرزامحمدعلی کرباسی یا کلباسی** : یکی از روحانیون و امام جماعت مسجد حکیم اصفهان بوده که درشب دوازدهم صفر۱۳۴۲ هجری قمری وفات یافته واوپسر حاج‌میرزاعبدالجواد پسر آقا محمد مهدی کلباسی‌است .

صفحه ۳ ، **حاج میرزاعلی حصه‌ای** : از وعاظ وخطبای دانشمند اصفهان وازاعقاب شیخ زین‌الدین‌بن عین‌علی خونساری از فضلای اواخر صفویه است .

صفحه ٤ ، **میرزا آقاخان محاسب الدوله مصفی:** از بزرگان عرفای فرقهٔ صفی‌علیشاه است که از طرف مرحوم ظهیرالدوله اجازهٔ ارشاد داشت و او حقاً پدر فرهنگیان اصفهان نامیده میشود که درحدود پنجاه سال پیش «مدرسه علیه» را تأسیس کرد. محاسب الدوله کتابی درعلم جبرومقابله وکتاب دیگری درعلم هیئت تألیف کرده وبطبع رسانیده است. مرحوم محاسب‌الدوله درسال ۱۲۷۴ هجری قمری تولد و در غره جمادی الاول ۱۳۵٦ وفات یافته و در کنار ایوان شمالی پای ارسی مسجد رحیم‌خان مدفون است.

صفحه ٤ ، **میرزا محمود خونساری:** یکی ازوعاظ وخطبای شهیر و دانشمند اصفهانست که در اواخر عمر در ایام ماه رمضان در مسجد نو واقع در بازار اصفهان بمنبر میرفت و جمع کثیری برای اصغای بیانات شیرین او اجتماع میکردند، وی فرزند آخوند ملا عبدالله خونساری است که درهفتم محرم سال ۱۲۹۳ هجری قمری فوت کرده ودرتکیه حاج محمد جعفر آباده‌ای درتخت فولاد بخاك سپرده شده است، پرتو شاعر اصفهانی دربارهٔ تاریخ وفات او گوید:

از پی تاریخ آن پرتو سرود

یا حسینی گفت وپس دم درکشید

میرزامحمود خونساری معروف بصدرالمحدثین در ۲۳ رجب سال ۱۳۲۲ هجری قمری وفات یافت و درجوار قبر پدر بدفن رسید، وی پدر مرحوم میرزاعبدالحسین معروف بصدرالمحدثین، خطیب وناطق معروفست که در بوشهر انتحار کرد.

آقای حسن صدر مدیر روزنامهٔ قیام ایران دومین فرزند میرزا

محمود خونساریست که تسلط درنطق و بیان را ازپدر بارث برده و یکی از وکلای مبرز دادگستری است.

صفحه ٤ ، **حاج شیخ محمدتقی معروف به آقانجفی** : فرزند حاج شیخ محمد باقربن شیخ محمد تقی‌بن عبدالرحیم است. عبدالرحیم از خان زاده های قصبه ایوانکی مرکز ورامین تهران بوده که فرزندان او بسلك روحانیت درآمـده و باصفهان مهاجرت کرده اند، آقا نجفی برادر ارشد حـاج آقا نورالله است و در ٢٢ ربیع الثانی ١٢٦٢ هجری قمری متولد شده و در روز یکشنبه یـازدهم شعبان ١٣٣٢ وفات یافتـه است وقبرش در وسط بقعه‌ایست که درامامزاده احمد اصفهان قراردارد.

(آقا نجفی از روحانیون زیرك و هوشیار و امام جماعت مسجدشاه اصفهان بوده و میگویند هنگامیکه مشروطه‌خواهان آنجا بحال اجتماع بمنزل او میروند و تقاضا میکنند حکم انفصال محمد علیشاه را از مقام سلطنت صادر کند وی از ترس اینـکه شاید محمد علیشاه سرانجام به آزادیخواهان فائق و او مورد باز خواست واقع شود، از صدور چنین حکمی استیحاش میکند و ضمناً برای اینکه جمعیت را نیز متفرق نماید میگوید: « **تقی با نصب او ازابتدا مخالف بوده و اگر حالا چنین حکمی صادر کند، تصدیق ضمنی کرده که بانصب اوموافقت داشته است** » و با این حیله ازاجرای تقاضای مردم شانه تهی مینماید.

مرحوم آقا نجفی در تجاهل ید طولائی داشته و اگر هزاربار قبلا مأمورین دولتی‌را دیده بوده باز درموقع ملاقات میپرسیده است: «شوما کی باشین» (شماکی هستید؟). هنگامیکه «مسترحیکاك» پیشکار مالیه اصفهان بوده است، ادارهٔ دارائی اصفهان تصمیم میگیرد بوسیلهٔ مأمورین

نواقل از بارهای وارد و صادر شهر مبلغی عوارض بگیرد . مردم بحمایت آقا نجفی علیه این تصمیم قیام میکنند و ناگزیر حیکاك برای اسکات مردم نزد آقا نجفی میرود .

آن مرحوم اسم او را میپرسد و برای اینکه باصطلاح اورا دست بیندازد باکمال بی اعتنائی میگوید : « ممکنس شوما یه مهر تقی برا من بکنین » (ممکن است شما یك مهر تقی برای من بکنید) . حیکاك در جواب میگوید : آقا من حکاك نیستم و بالاخره بدون اینکه در انجام مقصود موفق شود ازمنزل آقا نجفی بیرون میرود .

آقا نجفی هروقت با مستخدمین دولت مخصوصاً مأمورین مالیه سر و کار پیدا میکرد ، دستور می‌داد لیوان آب یا فنجان چای مأمور بیچاره را تطهیر کنند و باین وسیله مأمورین را در معرض تهدید قرار می داد .

میگویند یکبار بهمین نیرنك ازمیرزا اسدالله‌خان وزیر، سرپرست مالیه اصفهان مفاصا حساب گرفت و دیون مالیاتی خود را نپرداخت .

مرحوم حسن وحید دستگردی شاعر معروف ومدیر مجلهٔ ارمغان نقل میکرد « روزی حضور آقا نجفی بودم و فقید نامبرده ، بسیرهٔ همیشگی دستور داد فنجان چای مرا هم تطهیر کنند و وقتی من باشاره گفتم که بنا بود فقط با مستخدمین دولت باین ترتیب معامله شود ، برای اینکه آخوندها در موقع خروج مرا بعنوان زندیق و مرتد بباد کتك نگیرند کاغذی برداشت و روی آن نوشت : جناب ملا حسن مسلمانست و آب آشامیدن اواز سر سقاخانه مانع شرعی ندارد »

علامهٔ دانشمند آقای شیخ محمد باقر الفت یکی از فرزندان آقا

نجفی فعلا درقید حیاتست و علاقمندان بعلم ودانش دراصفهان از محضر ایشان استفاده میکنند.

صفحه ٤ ، **میرزا اسماعیل خان مصلح السلطنهٔ صدری :** فرزند محمدابراهیم خان صدراصفهانی است که مادرش عصمت الدوله دختر فتحعلیشاه بوده ودر سال ١٢٦٠ هجری قمری متولدشده ودرسال ١٣٤٦ وفات یافته و در تکیه ملك درتخت فولادمدفون گردیده است. وی تفنگچی باشی ظل‌السلطان حکمران اصفهان بوده وکتابی بنام « نخجیرنامه » از او بطبع رسیده است.

صفحه ٦، **حاج آقا نورالله :** برادر کوچك آقا نجفی و ازعلما و روحانیون روشنفکر اصفهانست. حاج آقا نورالله بقراریکه درمتن کتاب نوشته شده درجنبش مشروطه سهم بسزائی داشته است و در اواخر عمر هنگام تعطیل بازار های اصفهان و مخالفت مردم با قانون نظام اجباری (نظام وظیفه) باتفاق جمعی دیگرازروحانیون بقم مهاجرت کرد ودراوایل دی ١٣٠٦ شمسی (١٣٤٦ قمری) درآنجا وفات یافت.

صفحه ٨ ، **آقا سید اسدالله بهشتی چهار سوقی :** از علما و ائمه جماعت اصفهان بود که در ٢٠ شوال ١٣٦٣ هجری قمری در سن قریب بهشتاد سالگی وفات یافت و در مصلای تخت فولاد که بغلط مسجد مصلی نامیده میشود بخاك سپرده شد.

صفحه ١٥ ، **میرزا محمود خان علاءالملك طباطبائی :** برادر میرزا رفیع نظام العلماء تبریزی است که در سال ١٣١٣ هجری قمری ، در دوره آخرسلطنت ناصرالدینشاه سفیرایران دراسلامبول ودر ١٣٢٢ قمری والی کرمان بود.

علاء الملك در کابینه میرزا نصرالله خان مشیرالدوله (۱۳۲۴)
وزارت علوم و در کابینه میرزاعلی اصغرخان اتابك در زمان محمدعلیشاه
وزارت عدلیه را داشت و در سال ۱۳۲۶ قمری حاکم اصفهان بود . وی
در زمان سفارت اسلامبول بدستور دربار ایران برای دستگیری میرزاآقا
خان کرمانی و شیخ احمد روحی ومیرزا حسنخان خبیرالملك اقدام کرد
و مأمورین بابعالی آن سه نفر را مغلولا بسرحد ایران فرستادند ، علاء-
الملك بعدها برای جبران اینکار ، تاریخ «آئینه اسکندری» تألیف میرزا
آقاخان کرمانی را بتصحیح میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل بطبع
رسانید . وی یکبار هم در زمان محمد علیشاه با سمت سفیر فوق العاده
به « پطرز بورغ » رفت و بالاخره در سال ۱۳۴۵ هجری قمری وفات
یافت .

صفحه ۱۵ ، **اقبال الدوله کاشی:** برادر غلامحسین خان صاحب
اختیار غفاری پسر هاشم خان امین الدوله و یکی از رجال دربار قاجاریه
و از مؤثر ترین اطرافیان محمد علیشاه میباشد ، در سال ۱۳۲۶ قمری
هنگامیکه نهضت وطن‌پرستان اصفهانی درشرف تکوین بود بجای محمود
خان علاءالملك بحکمرانی اصفهان منصوب شد و از اشتباهات بزرگی که
از همان بدو ورود بآن شهر مرتکب گردید مخالفت با روحانیون بود
و از اینرو آقا نجفی که تا آن زمان در مخالفت با محمد علیشاه تردید
داشت بمشروطه خواهان پیوست وجبهه مخالفین استبدادرا تقویت کرد .

اقبال الدوله درسال ۱۳۳۴ هجری قمری که سربازان روسیهٔ تزاری
با قوای ملی مهاجرین درغرب جنك میکردند درحدود هشتادسال داشت

و حاکم کرمانشاه بود و طرفداران مرحوم رضاقلیخان نظام‌السلطنه اورا ازشهر خارج کردند .

صفحه ۲۷ ، **حاج سید احمد نوربخش دهکردی** : معروف به « رحمت علیشاه » از عرفای سلسلهٔ خاکساریه بوده که عده زیادی مرید داشته وبارشاد آنها میکوشیده است، درحدود سال ۱۲۸۵ هجری قمری متولد و در ۱۲ جمادی‌الاول سال ۱۳۳۹ وفات یافته و در کوچهٔ باغ حرم بخاك سپرده شده است . وی برادر مرحوم سید ابوالقاسم دهکردی امام جماعت مسجد سرخی اصفهانست .

صفحه ۲۷ ، **محمد حسین خان سپهدار بختیاری** : پسر حاج امامقلیخان ایلخانی است که هنگام ولیعهدی مظفرالدینشاه درتبریزخدمت ولیعهد بود .

صفحه ۲۸ ، **حاج ابراهیم خان ضرغام السلطنه** : پسر رضا قلیخان ایل‌بیگی و او برادر حاج امامقلیخان ایلخانی است .

صفحه ۳۴ ، **سپهدار اعظم محمد ولی خان تنکابنی** : پسر حبیب‌الله خان ساعدالدوله پسر ولیخان سرتیپ است که بعدها بسپهسالار اعظم ملقب گشت . در ۱۲٦٤ هجری قمری در تنکابن متولد و از یازده سالگی(۱۲۷۵قمری) بادرجه سرهنگی وارد خدمت نظام گردید وبعدها تا درجه میرپنجی ارتقاء یافت .

درسال ۱۳۰٤ قمری ازطرف ناصرالدینشاه به« نصرالسلطنه» ملقب و حکومت استرآباد بوی واگذار شد و دراواخر سلطنت ناصرالدینشاه مدتی امتیاز مسکوکات و ادارهٔ ضرابخانهٔ دولتی با او بود وازسال۱۳۱٦ هجری قمری در دوره سلطنت مظفرالدینشاه بحکومت گیلان منصوب

شد. در زمان سلطنت محمد علیشاه، سپهدار با سمت فرماندهی کل قوای آذربایجان برای کمك بعین‌الدوله که مأمور سرکوبی آزادیخواهان آذربایجان شده بود به تبریز رهسپار گردید ولی پس از رسیدن به تبریز وفاداری‌خود را نسبت بمشروطیت اعلام نموده‌بهواداران مشروطه پیوست.

پس از فتح تهران و خلع محمد علی میرزا در سال ۱۳۲۷ قمری بریاست وزراء منصوب شد وچون از پیشرفت کارها مأیوس بود بعدازمدتی استعفا داد و دررجب ۱۳۲۸ بوکالت مجلس انتخاب گردید. سپهسالار در ربیع‌الاول ۱۳۲۹ هجری قمری برای باردیگر بریاست وزراء منصوب شد و این بار نیز بعلت عدم تصویب لایحه بودجه در مجلس، باعصبانیت از جلسه خارج و مستعفی گردید ومعروفست که میگویند بکالسکه‌چی خود گفته‌است: «برومرا باروپا ببر»...

درسال ۱۳۳۴، سپهسالار برای سومین‌بار رئیس‌الوزراء شد وپس از آن ازسیاست کناره گرفت ودراواخر عمر بحالت انزوا بسرمیبرد وچون بواسطهٔ فوت فرزندش علی‌اصغرخان ساعدالدوله وبعضی ناملایمات دیگر اززندگی مأیوس شد در روز دوشنبه هشتم محرم ۱۳۴۵ (۱۳۰۵شمسی) انتحار کرد.

صفحه ۴۶، **فتح‌الله خان ضیغم‌السلطنه**: پسر مصطفی قلیخان، نوه جعفرقلی‌خانست و چراغعلیخان سردار صولت فرزند اوست.

صفحه ۴۶، **سلطان مسعود میرزا ظل‌السلطان**: فرزند ارشد ناصرالدین‌شاه‌است که قبلا «یمین‌الدوله»لقب داشت وروز بیستم صفرسال ۱۲۶۶ هجری قمری تولد یافت، عفت‌الدوله (عفت‌السلطنهٔ بعد) دختر رضاقلی‌بیك، غلام پیشخدمت بهمن میرزا پسر عباس‌میرزا نایب‌السلطنه،

مادر او بود که چون عقدی نبود، ظل السلطان بولیعهدی انتخاب نگردید.
وی از اوایل جوانی مصدر خدمات دولتی شد و ابتدا در ماه ذی الحجه ۱۲۷۸ قمری بحکومت مازندران و ترکمن صحرا و سمنان و دامغان منصوب گردید ودراین مأموریت مصطفی خان افشار ملقب به «بهاءالملك» که پس از قتل «گری بایدف» با خسرومیرزا و چند نفر دیگر بروسیه رفته بود، بوزارت و حاجی غلامعلی خان دنبلی به پیشکاری او انتخاب و بساری مقر حکومت عزیمت نمودند.

هنگامیکه ناصرالدین شاه تصمیم گرفت ظل السلطان را بفارس بفرستد حاج میرزا حسینخان مشیرالدولهٔ سپهسالار، بناصرالدین شاه نوشت: «مأموریت نواب اشرف ارفع شاهنشاه زادهٔ اعظم، ظل السلطان صلاح حال حالیهٔ دولت نیست زیرا ازیکطرف بجهت قرب بپایگاه عظمت مطمئن است و ازجانب دیگر میل مفرطی بجمع آوری پول دارند و ابقاء برمال وعرض احدی نخواهند فرمود. رعیت بی پا میشود ومالیات بخزانه نخواهد رسید، یاآنکه شاهزاده را با شرایط و عهود وپیشکار معقول و مسلط بفرستیم و مالیات را ازپیشکار بخواهیم وقدرت تعدی و اجحاف یا تعرضی بنام مردم باو مرحمت نشود. در اینصورت بغیر از ظهیرالدوله و یا علاءالدوله عجالتاً دردربار همایون کسی قابل و لایق اینکار نیست».

ناصرالدینشاه درجواب مشیرالدوله مینویسد:

«جناب صدراعظم، در فقرهٔ تعیین حکام وپیشکاران ولایات بزرك وکوچك ازقراریکه مکرر گفته‌ام خودم تکلیفی بشما نمیکنم وابداً اظهار رأیی نخواهم کرد، هرطور مصلحت مملکت و دولت باشد قرار حاکم و پیشکار فارس را بدهید و زود روانه کنید».

مشیرالدوله (صدراعظم) هم ظل‌السلطان را باتفاق محمد ناصرخان ظهیرالدوله بمحل ماموزیت، فرستاد.

سلطان مسعود میرزا ظل السلطان در سال ۱۲۹۱ هجری قمری برای اولین بار بحکومت اصفهان منصوب گردید و در دوران حکومت وی درین شهر بسیاری از ابنیهٔ تاریخی پادشاهان صفویه ازمیان رفت، ظل‌السلطان ازسال ۱۲۹۱ که بحکومت اصفهان انتخاب شدتا سال ۱۳۰۵ هجری قمری تقریباً بلاانقطاع، حکومت اصفهان وبتناوب حکمرانی کلیهٔ نواحی جنوبی وغربی ایران را بعهده داشت وبالاخره درسال ۱۳۰۵ قمری مستعفی گردید تا اینکه در زمان سلطنت مظفرالدین شاه، مجدداً بحکومت یزد واصفهان منصوب گشت.

ظل السلطان در شب ۲۳ رمضان ۱۳۳۶ قمری، پس از چند سال انزوا، در «باغ نو» اصفهان بدرود زندگی گفت و جنازهٔ او را بمشهد انتقال دادند و در ماده تاریخ فوت او گفته اند:

«ظل سلطانی بمرد = ۱۳۳۶».

سلطان مسعود میرزا ظل‌السلطان فرزندان متعدد داشته و از پسر های وی اکبرمیرزا صارم الدوله و محمود میرزا یمین‌السلطنه و اسمعیل میرزا معتمد الدوله و اردشیر میرزا و غلامحسین میرزا زنده اند، ولی جلال الدوله و فریدون میرزا و مرادمیرزا و همایون میرزا امیر ارفع و بهرام میرزا و فیروزمیرزا و تیمورمیرزا و هرمزمیرزا ومحمدحسن میرزا وفات کرده‌اند.

صفحه ۵۳، **سیدمحمدعلی داعی‌الاسلام**: فرزند فضل الله در شهر آمل بدنیا آمد وبرای تحصیل علم بطهران رفت وچون صیت شهرت

جهانگیرخان قشقائی دانشمند و مدرس بزرگوار اصفهان را شنید بآنجا سفر کرد و در مدرسه صدر بدرس و بحث و استفاده از محضر استادان پرداخت وبعد سفری هم بمکه‌رفت.

پس ازمراجعت باصفهان، رکن الملك شیرازی نایب الحکومه وقت که مردی دانشمند وعلم دوست بود وی را به‌بحث با مبلغان مسیحی واداشت و مرکز تبلیغ و تعلیمی بنام «صفاخانه» در جلفا دائر کرد و مباحثات وی درمجله «الاسلام» چاپ میشد. مظفرالدین‌شاه خلعت ولقب «داعی‌الاسلام» بوی بخشید.

چون انقلاب مشروطه آغاز گردید بآزادیخواهان ومشروطه‌طلبان پیوست. سخنوری توانا بود و سخنرانیهای او در زمینهٔ آزادی و توسعه فرهنك معروف است.

پس ازچندی روانه بمبئی‌شد ومجله «دعوت‌الاسلام» را انتشاردادو دیری نگذشت امیردکن که یکی ازامارات اسلامی هند می‌باشدداعی‌الاسلام‌را بمرکزامارت خویش یعنی‌شهرحیدرآباد خواند وسمت استادی زبان فارسی وعلوم‌اسلامی بوی داد. چندی بعدداعی‌الاسلام ازراه بوشهرو شیرازباصفهان‌رفت ودراین‌شهرهابنمایندگی‌روشنفکران‌ایرانی‌مقیم‌بمبئی وهمچنین‌بندای وجدان خویش‌چندین‌سخنرانی‌همگانی‌ایرادکرد وبمردم میگفت ایرانی مسلمان باید از نعمت فرهنك وبهداشت ووسائل آسایش جدید برخوردارباشد. داعی‌الاسلام‌مجدداً بهند بازگشت وسی‌سال‌دردکن بتدریس و فراگرفتن زبانهای قدیم و تألیف فرهنك جامع و کامل زبان فارسی در پنج جلد مشغول بود وبسال ۱۳۶۱ قمری بطهران آمد و پس‌از چهارسال‌باردیگر بهند رفت و بسال ۱۳۷۰ در حیدرآباد دکن‌درگذشت.

صفحه ٥٤، **جعفرقلی خان سردار اسعد :** فرزند حاج علی قلیخان است که اول سردار بهادر لقب داشت و بعد از وفات پدر بسردار اسعد ملقب گردید و لقب «سردار بهادر» بمحمد قلیخان برادر او داده شد. مرحوم جعفرقلی خان، بشرحی که در کتاب حاضر نوشته شده در اغلب جنگهای مشروطه شرکت داشت و دراوایل مشروطه بسر کردگی نهصد تن از سواران بختیاری با یپرم، برای رفع غائلهٔ رحیم خان چلبیانلو، باردبیل رفت و حدود آذربایجان را از لوث وجود فتنه انگیزان مصفی ساخت.

بعد ازکودتا، والی کرمان و در زمان نخست وزیری اعلیحضرت فقید وزیر پست و تلگراف بود و در خرداد ۱۳۰٦ شمسی پس ازروی کار آمدن کابینهٔ مخبرالسلطنه (مهدیقلی هدایت) بوزارت جنگ منصوب شد و در کابینهٔ فروغی هم که در ۲۰ شهریور ۱۳۱۲ تشکیل گردید همین سمت را داشت وسرانجام در سیزدهم فروردین ۱۳۱۳ وفات کرد.

آقای سهراب اسعد فرزند مرحوم جعفر قلی خان، از جوانان لایق و تحصیل کردهٔ بختیاریست که لوح قدر دانی مجلس شورایملی از مرحوم حاج علیقلی خان وخوانین بختیاری، فعلا بیادگار در تصرف ایشان می باشد.

آقایان محمدتقی خان اسعد (امیر جنگ) سناتورفعلی ومحمدقلیخان سردار بهادر و محمدخان سالاراعظم وخانباباخان مرحوم و منوچهرخان اسعد از برادران مرحوم جعفرقلیخان میباشند که هریك بسهم خود نسبت باستقرار رژیم مشروطه خدمات بسزائی انجام داده اندودرمتن کتاب بعملیات آنها اشاره شده است.

صفحه ٥٤ ، **موسی خان بهادر السلطنه** : فرزند محمود خان هژبر السلطنه و نوادهٔ حاج امامقلی خان ایلخانی است .

صفحه ٥٤ ، **سیدعلی جهاداکبر** : فرزند حاجی سید جعفر است که اجداد او از خراسان باصفهان مهاجرت کرده اند . سید علی آقا از آزادیخواهان صدر مشروطیت بود و روزنامه « جهاد اکبر » را در اصفهان مینوشت و بهمین جهت معروف بجهاد اکبر شد . مرحوم جهاد اکبر پس‌ازاستقرار مشروطه، درعدلیهٔ جدید وارد خدمت گردید ومدتی مدعی‌العموم اصفهان بود .

هنگامیکه مرحوم علی‌اکبر داور وزیر عدلیه درسال ۱۳٤٦ قمری (۱۳۰٦ شمسی) از مجلس شورایملی اختیارات قانونی گرفت و عدلیه را منحل کرد ، جهاد اکبر بیکار شد و در عدلیهٔ جدید چون اصرار داشت که در اصفهان بکار اشتغال داشته باشد مرحوم داور کاری باو رجوع نکرد و او ناچار در تهران اقامت نمود و خوانین بختیاری باو کمک میکردند .

سیدعلی جهاداکبر اواخرعمر باصفهان رفت ودر نوزدهم جمادی‌الاولی ۱۳٦٥ قمری در آنجا وفات یافت .

صفحه ٥٤ ، **امان‌الله خان سردارحشمت** : پسر رضاقلیخان ایل بیگی و نوه جعفرقلیخانست .

صفحه ٥٦ ، **یپرم خان ارمنی** : درنزدیکی گنجه تولد یافت وپس ازآنکه بسن رشد رسید، بدسته‌ای ازشورشیان ارمنی که درنظر داشتند بخاك عثمانی بروند پیوست ، ولی مأمورین سرحدی روس اورا دستگیر

یپرم خان پس ازمدتی از سیبری گریخت و بژاپن رفت واز آنجا در سال ۱۳۱۷ هجری قمری بایران آمد . وی ابتدا در « قرچه داغ » بآموزگاری مشغول شد و سپس در سال ۱۳۱۹ قمری ازقرچه‌داغ بتبریز و سپس بقزوین و رشت رفت و در رشت مقیم گردید .

یپرم خان درین هنگام بکوره پزی پرداخت و ضمناً وارد جمعیت ارامنه «داشناکسیون» شد.

درسال ۱۳۲۶ هجری قمری ، زمانیکه شورش گیلان بوجود آمد ، از طرف داشناکسیونها مأمورهمکاری با انقلابیون گردید وباعبدالحسین خان معزالسلطان (سردار مُحیی بعد) و علی محمد تربیت کمیتهٔ پنهانی «ستار» را تشکیل داد وهمینکه محمدولی خان سپهدارتنکابنی وفا داری خودرا نسبت بمشروطیت اعلام داشت فعالیتهای کمیتهٔ ستار را افشا کرد . بطوریکه یپرم دریادداشتهای خصوصی خود مینویسد : «این کمیته از عقاید سوسیال دموکراتها پیروی میکرد و بهمین جهت بنام کمیتهٔ سوسیال‌دموکرات‌خوانده‌میشد،ولی درعمل آئین‌نامهٔ‌داخلی (داشناکسیون) را بمورد اجرا میگذاشت» . کمیتهٔ ستار و مشروطه خواهان بعداز آنکه برشهررشت مسلط گردیدند، یپرم ومجاهدین اودرربیع‌الثانی ۱۳۲۷ قمری روانهٔ تهران شدند .

پس ازفتح پایتخت ، یپرم بریاست نظمیهٔ تهران منصوب گردید و درجنگ با پسر رحیم‌خان وارشدالدوله واطرافیان‌سالارالدوله شرکت کرد وسرانجام درماه شعبان ۱۳۳۰ هجری قمری در قلعهٔ شوربچه ، نزدیکی همدان بقتل رسید .

صفحه ۵۶ ، عبدالحسین خان معزالسلطان (سردار محیی) :

یکی از آزادیخواهان گیلان میباشد که در سنهٔ ۱۳۲۶ هجری قمری در رشت باتفاق برادران خود (عمیدالسلطان و میرزا کریمخان رشتی) و یپرم خان ارمنی، برضد محمد علیشاه و استبداد صغیر نهضتی بوجود آورد. سردارمحیی و اطرافیانش، روز عاشورای سال ۱۳۲۶ قمری قیام ویکی ازمجاهدین، آقابالاخان سردارافخم حاکم رشت را دستگیر کردند و بدستور سردارمحیی بقتل رسانید.

سردارمحیی بعدازفتح تهران وخلع محمدعلی‌میرزا، ازطرفداران «اعتدالیون» بود وازطرف این‌حزب فعالیت‌داشت وهنگامیکه ناصرالملك نایب‌السلطنه، اولتیماتوم روس‌را درسال۱۳۲۹ قمری پذیرفت و مجلس‌را تعطیل نمود، عده‌ای از دموکراتها را بقم تبعید کرد و ضمناً چند نفر از اعتدالیون منجمله سردارمحیی‌را هم بآنشهرفرستاد.

در سال ۱۳۳۳ قمری، بعد از پیش آمد جنگ بین الملل اول و مهاجرت آزادیخواهان و تشکیل کمیتهٔ دفاع ملی در قم، سردار محیی نیز با مهاجرین همراه بود و از طرف کمیتهٔ مزبور درجنگ با روسها در ساوه شرکت داشت.

صفحهٔ ۵۸، **میرزافتح‌الله‌خان فریدنی:** منشی صمصام السلطنه، پدرآقای فضل‌الله نوحی دبیرمعتمد فرماندار فعلی بهبهانست.

صفحه ۵۸، ضمن تلگرافی که از طرف رؤسای اردوی بختیاری از قم بطهران مخابره گردیده بدستخط مورخ۲۳ جمادی‌الاولی۱۳۲۶ قمری محمدعلیشاه اشاره شده‌است، که درمتن کتاب اشتباهاً ۱۳۲۴ بچاپ رسیده وبدینوسیله تصحیح میشود.

است و میگویند یکبار در یکی از شهرهای روسیه مردم دست باغتشاش زده و برای داد خواهی ، شمایل حضرت مریم را برسرچوب کرده بودند تا مأمورین انتظامی باحترام شمایل مزبور بسوی آنها تیراندازی نکنند ، نامبرده که مامور متفرق ساختن شورشیان بود باین موضوع وقعی ننهاد و فرمان شلیك داد .

مامورین تزار بعداً بعلت همین خشونت و زمختی او را بایران فرستادند وهنگام سلطنت محمدعلیشاه فرماندهی بریگاد قزاق‌را عهده‌دار گردیدودرمقابل‌وزیر جنك وهیچیك ازمقامات‌ایرانی‌برای خود مسئولیتی قایل‌نبود ومستقیماًازپطرزبورغ کسب تکلیف مینمود.

سرهنك « و . پ . لیاخوف » روز بیست‌ودوم جمادی‌الاولی۱۳۲۶ هجری قمری ازطرف محمد علیشاه بسمت فرماندارنظامی تهران منصوب شد و روز بعد یعنی دربیست وسوم جمادی‌الاول ، بدستورمحمدعلیمیرزا و توصیهٔ « سرگی مارکویچ شاپشال » روسی کـه در خدمت شاه بود ، و « گارتویك» سفیروقت روس‌درایران، مجلس‌را بتوپ‌بست وازطرف محمد علیشاه مورد تحسین وتقدیر قرار گرفت .

«لیاخوف» تا روز اول رجب ۱۳۲۷ قمری، درخدمت محمدعلیشاه بود و در آنروز ، با فاتحین تهران بجنك پرداخت ، ولی‌بعدازفتح تهران تسلیم اردوی مجاهدین شد و از طرف سرداراسعد و سپهسالار تنکابنی، تحت حفاظت «یوسفخان امیرمجاهد» قرارگرفت تا مورد حملهٔ مشروطه خواهان واقع نشود.

«لیاخوف» درتاریخ سوم رجب ۱۳۲۷ هجری قمری استعفای خود را به « سپهسالار » وزیر جنك ، تقدیم کرد و بطرف پطرز بورغ رهسپار

شد . در سال ۱۹۱۷ میلادی (۱۳۳۶ قمری) که انقلاب روسیه وشورش بلشویکی پیش آمد به «ژنرال دنیکین» پیوسته باشورشیان بجنگ پرداخت و هنگامی که حکومت تزار سقوط کرد ، بباطوم گریخت ودر آنجا مورد حملهٔ سه نفر گرجی قرار گرفته بقتل رسید .

صفحه ۷۱ ، **مرتضی قلی خان صنیع الدوله** : پسر دوم علی قلی خان مخبر الدوله و نوادهٔ رضا قلی خان هدایت (صاحب مجمع الفصحا) است که در نهم صفر سال ۱۲۷۳ هجری قمری تولد یافت . صنیع الدوله ، در سال ۱۳۲۱ قمری بریاست ادارهٔ پست و گمرك منصوب گردید و در همان سال اولین کارخانهٔ نخ ریسی را در تهران دائر کرد . وی درهفدهم شعبان ۱۳۲٤ قمری بریاست اولین دوره مجلس شورای ملی انتخاب شد و دربیست وهشتم رجب ۱۳۲۵ ازمقام خود مستعفی گردید. صنیع الدوله در کابینه‌های ابو القاسم خان ناصر الملك وحسینقلیخان نظام السلطنه ومیرزا احمدخان مشیر السلطنه بترتیب وزارتخانه‌های مالیه و فوائد عامه و علوم را بعهده داشت و بعد ازفتح تهران در کابینهٔ اول سپهسالار تنکابنی وزیر معارف واوقاف شد .

آخرین دورهٔ وزارت او در کابینهٔ دوم میرزا حسنخان مستوفی-الممالك بود که سمت وزارت مالیه را داشت و درهمین دوره ، در تهران بتاریخ پنجم صفر ۱۳۲۹ هجری قمری بدست چند نفر گرجی ازاتباع روس بقتل رسید .

صفحه ۷۱، **حسینقلی خان نواب** : پسر جعفر قلی خان است و او فرزند محمدعلیخان پسر جعفرعلیخان پسر حسینقلیخان قطب الدولهٔ نواب ازاولاد محمدرضاخان مازندرانی است که درعهدصفویه بکمك همایونشاه هندی بهند رفت .

حسینقلیخان نواب روز هفدهم رجب ۱۳۲۸ قمری در کابینهٔ مستوفی- الممالك با سمت وزارت خارجـه شرکت جست و روز بیست و چهـارم ذی الحجه همانسال مستعفی شد.

صفحه ۷۱، **اسدالله خان مشار السلطنه** : از آزادیخواهان صدر مشروطیت و قدیمی ترین کارمندان وزارت خارجه است کـه بارها بمقام وزارت رسید و ابتدا در رجب ۱۳۲۷ قمری بعد از خلع محمدعلی میرزا در کابینهٔ سپهسالار بوزارت خارجـه انتخاب شد و سپس در ربیع الثانی ۱۳۳۶ قمری در کابینهٔ مستوفی الممالك وزارت مالیه را بعهده داشت ودر نوزدهم رجب همانسال در کابینهٔ صمصام السلطنه بوزارت پست و تلگراف منصوب گردید و بعد از ترمیم کابینه ، درروزهشتم رمضان، وزارت امور خارجه را بعهده گرفت .

اسدالله خان مشارالسلطنه در کابینهٔ مشیرالدوله نیز مجدداً وزیر خارجه شد و آخرین دورهٔ وزارتش درسال ۱۳۴۰ قمریست که در کابینه مرحوم قوام السلطنه، اول وزارت پست وتلگراف وسپس وزارت امورخارجه وبعد وزارت عدلیه را عهده دار بود .

صفحه ۷۵ ، **میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملك ، قراگوزلوی همدانی:** پسر احمـد خان پسر محمود خـان ناصرالملك و از تربیت شدگان دورهٔ ناصری میباشد که در ۱۲۸۲ قمری متولد شده است .

وی یـکبار ، در صفر ۱۳۲۵ قمری در کابینهٔ وزیر افخم و بـار دیـگر در ربیع الاول ۱۳۲۵ در کابینهٔ میرزا عـلی اصغر خان اتـابك بوزارت مالیه منصوب شد ودوبار، یکی درهیجدهم رمضان ۱۳۲۵ ودیگر دریازدهم ربیع الثانی ۱۳۲۷ قمری رئیس الوزراء گردید .

ناصرالملك پس از فوت عضد الملك با مساعدت اعتداليون در ماه رمضان ۱۳۲۸ قمری بنیابت سلطنت ایران رسید ودربیست وهفتم شعبان ۱۳۳۲هجری قمری که احمدشاه بسن قانونی رسید باروپا رفت ودرزمان شاهنشاه فقید، بایران مراجعت ودرسال ۱۳٤٦ وفات کرد .

صفحه ۷۷ ، **حاج میرزا عبدالحسین خان وحیدالملك** : پسر آقا خان پسر حاج محمدمهدی پسرحاجی محمد غفور شیبانی کاشی است. وی از آزادیخواهان صدرمشروطیت وپیشوایان مهاجرت است که چندین دوره نیز بنمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد و در کابینهٔ سپهدار اعظم رشتی (فتح الله خان اکبر بیگلربیگی) وزارت علوم و اوقاف را بعهده داشت .

صفحه۷۷، **سلیمان‌میرزا اسکندری** : ازرؤسای معروف انقلابیون و از وکلای عضو فراکسیون دموکرات در چند دورهٔ مجلس (از دورهٔ دوم ببعد) میباشد که یکبارهم در زمان نخست وزیری اعلیحضرت فقید بوزارت معارف منصوب شد .

سلیمان میرزا ، پسر محسن‌میرزای کفیل‌الدوله و نوادهٔ محمدطاهر میرزا است که محمد طاهرمیرزا نیز فرزند اسکندرمیرزا پسر عباس‌میرزا نایب‌السلطنه می‌باشد و بهمین‌جهت نامبرده «سلیمان محسن‌اسکندری» امضاء میکرد .

سلیمان میرزا در دورهٔ اول مشروطیت ، در تهران روزنامه‌ای بنام حقوق منتشر میساخت . تولدش در سال ۱۲۸۳ قمری و وفاتش در روز عاشورای ۱۳٦۳ درتهران اتفاق افتاد .

صفحه۷۸، **ابوالفتح میرزا سالارالدوله** : فرزند مظفرالدین شاه

است کـه قبل از استقرار رژیم مشروطه مدتها از طرف پدر در نواحی غربی حکومت میکرد و از تاریخ ۱۳۲۴ قمری که عین‌الدوله بفکر افتاد بجای محمدعلی‌میرزا، وی را بولیعهدی انتخاب کند ابوالفتح‌میرزا مصمم بتصاحب تخت‌وتاج ایران گردید و از آن تاریخ ببعد همیشه در پی‌فرصت میگشت تا موجبات برقراری سلطنت خود را فراهم نماید.

سالارالدوله ابتدا درسال۱۳۲۶ هجری قمری که میان‌محمدعلیشاه ومجلس اختلافی‌روی داد و آزادیخواهان درپنهان و آشکارزبان‌بنکوهش محمد عـلی میرزا گشودند، درکردستان یعنی مقر حکومت خود ادعای پادشاهی‌نمود وعلیه محمدعلی‌میرزا قیام‌کرد ولی درجنك با قوای دولتی درنزدیکی‌شهر نهاوند شکست خورد ودرکنسولخانهٔ انگلیس در سنندج متحصن گردید و با وساطت انگلیسها بتهران‌آمد و پس‌ازچندی با اجازهٔ محمدعلیشاه روانهٔ اروپا شد.

سالارالدوله بار دیگر بعد از خلع محمدعلی‌میرزا درسال ۱۳۳۰ قمری‌که شاه مخلوع باکمك برادرخود شعاع‌السلطنه بفکر استرداد تاج وتخت سلطنت افتاد، ظاهراً بعنوان حمایت از برادر ولی در باطن برای رسیدن بمقام پادشاهی درکرمانشاه قیام‌کرد وددرهمین موقع مجلس دوم قانونی بتصوب رسانید که مضمون آن ازاینقرار است:

« ماده اول ـ چون محمد عـلی میرزای مخلوع مفسد فی الارض و دفع آن واجب است هیئت دولت مجـاز است یکصد هزار تومـان باعدام‌کننده یا دستگیر کننده محمدعلی‌میرزا و یا ورثهٔ آنان بپردازد.

ماده دوم ـ وزارت جنك مجاز است مبلغ ۲۵ هزار تومان بخود و یا وراث دستگیر کننده و یا اعدام‌کنندهٔ سالار الدوله و مبلغ ۲۵ هزار

تومـان بخود یا وارث دستگیر کننده و یا اعدام کننده شعاع السلطنه بپردازد».

سالارالدوله این بار نیز ، چنانکه درکتاب حاضر مشروحاً اشاره شده شکست خورده باروپا رفت تا اینـکه در اواخر سلطنت احمد شاه بایران احضار و بحکومت گیلان انتخاب گردید.

در سال ۱۳۴۶ قمری ، هنگام سلطنت اعلیحضرت فقید و ریاست وزرائی میرزا حسن خان مستوفی‌الممالك و وزارت مالیه فیروز میرزای فیروز ، لایحه دیگری بشرح زیر تقدیم مجلس‌شورایملی گردید:

« ماده واحده : مجلس شورای ملی بوزارت مالیه اجازه می‌دهد که ازابتدای سنهٔ ۱۳۰۶ شمسی شش هزار تومان از محل اعتبار ماهیانهٔ دولت، سالیانه دربارهٔ ابوالفتح میرزا (سالارالدولهٔ سابق) برقرار نموده و مادامی کـه مشار الیه متوقف مرکز است باقساط ماهیانه عاید دارد.

نخست‌وزیر - وزیرمالیه »

ابوالفتح میرزا سالارالدوله بعداً باروپا رفت وددرزمان اعلیحضرت فقید یـکی دو بار بتحریك بیگانگان بحدود غرب آمد و چون کاری از پیش نبرد باروپا رهسپار شد و معـلوم نیست بچه سرنوشتی دچار گردید.

صفحه ۹۵ ، **محمد صادق خان سالار نظام** (سرلشگر کوپال) :

از یك خاندان نجیب و نامدار آذربایجانی است کـه تحصیلات ابتدائی خـود را در دبستان ایرانیان اسلامبول یعنی درمکتب شاد روانان سید جمال‌الدین اسدآبادی و شیخ احمد روحی ومیرزا آقاخان کرمانی بانجام

رسانید و پس از طی تحصیلات ابتدائی و متوسطه در مدارس نظام اسلامبول، وارتقاء بدرجهٔ ستوان دومی درسال ۱۳۲۸ هجری قمری بایران بازگشت.

محمد صادق خان سالار نظام بمحض ورود بفرماندهی آتشبار توپ شنیدر کوهستانی در اداره توپخانه منصوب شد و در جنك همدان با طرفداران سالارالدوله شرکت داشت و بعلت رشادتهای بی‌نظیری که در آن موقع از خود نشان داد، درسال ۱۳۳۰ قمری بدرجهٔ سروانی مفتخر گردید. سالار نظام در ۱۳۳۳ درجهٔ سرگردی داشت و با مهاجرین همراه بود.

مرحوم کوپال درسال ۱۳۴۸ قمری (۱۳۰۸ شمسی) بدرجه سرتیپی و پس از هفده سال یعنی در سال ۱۳۶۵ بدرجهٔ سرلشگری ارتقاء یافت و علاوه برمشاغل و مناصب نظامی، در مؤسسات کشوری نیز متصدی امور مهمی بود چنانکه در سال ۱۳۴۷ قمری بحکومت پشتکوه تعیین شد. کوپال یکسال بعد از آن بریاست کل اداره شهربانی ودرسال ۱۳۵۰ قمری (۱۳۱۰ شمسی) بسرپرستی کل ادارهٔ هواپیمائی انتخاب گردید و بعلاوه مدتی‌هم در پست ریاست ادارهٔ ژاندارمری انجام وظیفه مینمود و درسفرشاه فقید بترکیه درالتزام رکاب بود.

مرحوم کوپال بعد از شهریور ۱۳۲۰ فرمانداری نظامی رضائیه را بعهده داشت وآخرین سمت مهم او، برای دومین بار ریاست کل شهربانی در ۱۳۳۰ شمسی بود و اواخر سال ۱۳۳۴ (۱۳۷۵ قمری) بدرود زندگی گفت.

صفحه ۹۹، **عبدالحسین میرزا فرمانفرما:** پسر فیروز میرزا

نصرت الدوله و نوادهٔ عباس میرزا نایب‌السلطنه است که در ۱۲۹۶ قمری وارد خدمت نظام شد ودرششم صفر ۱۳۲۵ بوزارت عدلیه منصوب گردید و پس از آن در کابینه‌های میرزا ابوالقاسم‌خان ناصرالملک ومیرزاحسن خان مستوفی‌الممالک وسلطان عبدالمجید میرزا عین‌الدوله وزارت داخله را بعهده داشت و روز هفدهم صفر ۱۳۳۴ قمری بریاست وزراء انتخاب شد.

فرمانفرما در ادوار مختلف استاندار بعضی ازاستانها نیز، منجمله فارس وکرمان بود.

صفحه ۱۳۰ ، **میرزا حسن خان مستوفی الممالک** : پسر میرزا یوسف مستوفی الممالک آشتیانی صدر اعظم عهد ناصرالدین شاه، پسر میرزا حسن مستوفی‌الممالک پسر میرزا علی است که در ۱۲۹۱ قمری متولد و در ۱۳۵۱ (روز ششم شهریور ۱۳۱۱ شمسی) وفات یافت.

وی چندین مرتبه بوکالت و وزارت و ریاست وزراء رسید وجنگ بین المللی اول و مهاجرت و تشکیل کمیتهٔ ملی در زمان زمامداری وی اتفاق افتاد و حفظ بیطرفی ایران را وی اعلام نمود و در صفر ۱۳۳۴ مستعفی شد.

آخرین دوره ریاست وزرائی مستوفی‌الممالک درسال ۱۳۴۵ بود وسپس بوکالت تهران انتخاب گردید.

صفحه ۱۳۱ ، **ملک منصور میرزا شعاع السلطنه** : فرزند مظفرالدین‌شاه است که در زمان سلطنت پدر والی فارس بود و درنهضت مشروطه ابتدا با آزادیخواهان همراهی داشت و تا حدی نسبت بدو برادر دیگر خود محمدعلی‌میرزا و ابوالفتح میرزا ملایمتر بود. در سال

۱۳۲۹قمری بعلت استنکاف ملك منصورمیرزا ازپرداخت مالیاتهای معوقه بین او وشوستر امریکائی مستشار خزانه داری اختلافی روی داد وچون شوستر برای استیفای حقوق دولت پافشاری نمود ، روسها که از شعاع‌السلطنه حمایت مینمودند و از طرفی وجود شوستر را در ایران مخالف مصالح خود می‌دانستند بدولت اولتیماتوم دادند و هنگامیکه جنگ بین‌الملل پیش آمد و احمدشاه درنظر داشت پایتخت را ازتهران باصفهان منتقل کند، روسها اورا تهدید نموده اعلام داشتندکه درصورت حرکت ، بسرنوشت محمدعلی میرزا دچارخواهد شد و شعاع‌السلطنه را بجای او انتخاب خواهند کرد .

صفحه ۱۳۲ ، **میرزا سلیمان خان میکده :** پسر میرزا علی مستوفی آشتیانی ، از مستخدمین وزارت مالیه بوده که بعد از مشروطیت ترقی کرد .

وی درکابینهٔ سپهداراعظم رشتی(سردارمنصور) درسال۱۳۳۹قمری (۱۲۹۹شمسی) بوزارت‌عدلیه منصوب گردید واوایل سلطنت اعلیحضرت فقید حاکم اصفهان بود .

صفحه۱۳۲ ، **سیدحسن مدرس :** درسال ۱۲۸۷ قمری متولد شده و راجع بمولد ونسب خود در شرح حالش چنین مینویسد :

« مولد من درقریه سرابه‌کچو از توابع اردستان، پدرم اسماعیل، جدم میرعبدالباقی از طایفهٔ میرعابدین که فعلا هم اکثرآنها در آن قریه ساکن میباشند ، از سادات طباطبائی واصلا زواره‌ئی بودند. شغل پدر و جد من منبر و تبلیغ احکام الهی و جد پدری من میرعبدالباقی از زهاد محسوب میشدکه بقمشه واقع در جنوب اصفهان مهاجرت نمود و مراهم

در سن شش سالگی بجهت تربیت ، هجرت داده بقمشه نزد خـود برد . سن صبـاوت را خـدمت آن بزرگوار بسر برده ، ١٤ سال تقریبـاً از عمرم گذشت کـه جدم مرحوم شد و حسب التوصیه آن مرحوم در سن ١٦ سالـگی بجهت تحصیل باصفهان آمـدم و در سن ٢١ سالگی پدرم مرحوم شد . »

سیدحسن مدرس تا سال١٣٠٨ قمری در اصفهان بتحصیل مشغول بود و میرزاعبدالعلی‌هرندی وجهانگیرخان قشقائی و آخوند ملا محمد کاشانی ازجمله استادان او بودند .

بعد از واقعه رژی (جمادی الاول ١٣٠٩ قمری) بعتبات عالیات رفت و بتکمیل تحصیلات خود در علوم عربی و فقه و اصول و معقول پرداخت وهفت سال بعد باصفهان مراجعت نمود ودرمدرسهٔ جدهٔ کوچك مشغول تدریس فقه و اصول گردید .

هنگام‌نهضت مشروطه خواهان در اصفهان یکی از اعضاء برجسته انجمن ولایتی بود وبعد از خلع محمد علی میرزا برحسب دستور حجج اسلام عتبات عالیات و از طرف وکلای دوره دوم مجلس بعنوان مجتهد طراز اول به مجلس شورای ملی دعوت شد و بتهران آمد ، و ازآن پس تا سال ١٣٤٦ قمری در اکثر دوره‌های مجلس شرکت داشت وبعلاوه در مسجد سپهسالار نیز تدریس‌مینمود .

(مرحوم سید حسن مدرس در سال ١٣٣٤ قمری هنگام جنـگ بین‌الملل اول همراه با بعضی از نمایندگان دورهٔ سوم باصفهان و سپس بکرمانشاه مهاجرت نمـود و در حکومت موقتی کـه بریاست مرحوم

رضا قلی خان نظام السلطنهٔ مافی تشکیل شد مسئولیت عدلیه را بعهده داشت.

مـدرس در سال ۱۳۳۶ قمری بعد از مسافرت بعراق و سوریه و اسلامبول بایران بازگشت و مجـدداً بوکالت مجلس انتخاب گردید و سرانجام مقارن غروب روز ۲۶ رمضان ۱۳۵۷ در کاشمر، چشم از جهان پوشید.

صفحه ۱۳۲ ، **میرزا قاسم خان صوراسرافیل** : از آزادیخواهان بنام صدر مشروطیت ایران است که در سال ۱۲۹۹ قمری تولد و روز هفتم ربیع‌الثانی ۱۳۶۸ درسن شصت‌ونه‌سالگی وفات یافت. صوراسرافیل در جوانی از طرف اهالی تهران بنمایندگی مجلس انتخاب شد ودو دوره وکیل بود وقبلا با همکاری مرحوم میرزاجهانگیرخان شیرازی که بدست محمدعلی‌میرزامقتول‌شد ومرحوم علی‌اکبر دهخدا، روزنامهٔ صوراسرافیل را تأسیس وباانتشارمقالات تند علیه مخالفین مشروطه قیام کرد. نامبرده بعدازبمباران مجلس با تقی‌زاده و دهخدا باروپا رفت و سه سال درآنجا متوقف گردید تاآزادیخواهان برمحمدعلی‌میرزا فائق آمدند وآن مرحوم نیز بتهران بازگشت.

صوراسرافیل درنهم رمضان ۱۳۴۲ قمری (فروردین ۱۳۰۳ شمسی) دراولین کابینهٔ اعلیحضرت فقید بکفالت وزارت داخله منصوب و در اول ذی‌الحجه ۱۳۴۵ درکابینهٔ مرحوم حاج‌مهدیقلی مخبرالسلطنه ابتداکفیل وبعداً دربیست‌وسوم همان ماه وزیرپست وتلگراف گردید. وی در ۱۳۵۲ قمری (۱۳۱۲ شمسی) والی اصفهان ومدتی‌هم حکمران رشت بود و در

۱۳۵۸ شهردار تهران شد.

صفحه ۱۳۲، **علی‌اکبر دهخدا:** فرزند مرحوم خانباباخان در حدود سال ۱۲۹۷ هجری قمری در تهران متولد شد. پدر وی از ملاکین قزوین بود که در تهران سکونت داشت و هنگامیکه وی بسن دهسالگی رسید پدرش درگذشت.

دهخدا معلومات ابتدائی را طبق معمول آن زمان درمکاتب قدیم فراگرفت وسپس برای تکمیل تحصیلات خود نزد مرحوم شیخ‌غلامحسین بروجردی تلمذ نمود و در علوم منطق و صرف ونحو و معانی بیان و فقه تبحر یافت.

پس از افتتاح مدرسهٔ سیاسی دهخدا در آنجا مشغول تحصیل شد و پس از پایان تحصیلات، باتفاق مرحوم معاون‌الدولهٔ غفاری سفیر ایران در بالکان باروپا رفت و چون بتهران بازگشت در سلك آزادیخواهان درآمد وباهمکاری میرزاجهانگیرخان‌شیرازی وقاسم صوراسرافیل‌بانتشار روزنامهٔ معروف «صوراسرافیل» مشغول‌شد وتنظیم مقالاتی‌را تحت‌عنوان «چرندوپرند» بعهده گرفت.

نشر صوراسرافیل تا زمان واقعه بمباردمان مجلس ومتواری‌شدن آزادیخواهان ادامه داشت، سپس دهخدا باروپا رفت وابتدا درپاریس و سپس در سویس اقامت گزید و در شهر ایوردن سویس بنابخواهش میرزا ابوالحسن خان معاضد السلطنه پیرنیا بانتشار روزنامه صور اسرافیل پرداخت وسپس باسلامبول مسافرت نمود و پس ازخلع محمدعلی‌میرزا از سلطنت، بایران بازگشت واز کرمان بوکالت درمجلس دوم انتخاب شد.

مشاغل دهخدا بترتیب عبارت بود از ریاست مدرسهٔ علوم سیاسی وریاست دانشکدهٔ حقوق تهران .

علی اکبر دهخدا سرانجام در رجب ۱۳۷۵ قمری (روز سه شنبه هشتم اسفند ۱۳۳٤) بعدازهفتاد وسه روز بیماری بدرود زندگی گفت و جنازهٔ اورا درابن‌بابویه بخاك سپردند .

صفحه ۱۳۲ ، **میرزا طاهر تنکابنی** : فرزند میرزافرج‌الله و یکی‌از دانشمندان و فضلای معروفی است کـه در حکمت و فلسفهٔ قدیم بسیار متبحر و با اطلاع بوده و از شاگردان مرحـوم میرزا ابوالحسن جـلوه می‌باشد . وی در چند دوره وکیـل تهران و جزو فراکسیون دموکرات بوده است .

مـیرزا طاهر تنکابنی در هیجـدهم رمضان سال ۱۲۸۰ قمری در کلاردشت مازندران تولد و در روز جمعه شانزدهم ذیقعده ۱۳۶۰ قمری (۱٤ آذر ۱۳۲۰ شمسی) در تهران وفات یافت وبرحسب وصیت خود، در جوار مزار مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه واقع در ابن بابویه مدفون گردید .

صفحه ۱۵۱ ، **رضا قلی خان نظام السلطنه مافی** : پسر حیدر قلیخان برهان الدوله و برادر زادهٔ حسینقلی خان نظام السلطنه است . مرحوم رضاقلی‌خان ، اول مجیرالسلطنه وبعد سالارمعظم و سپس سردار مکرم لقب گرفت وپس‌ازفوت مرحوم حسینقلیخان عموی خود به «نظام‌ـ السلطنه» ملقب گردید .

رضاقلیخان نظام‌السلطنه درزمان قتل ناصرالدینشاه والی بروجرد بود وسپس بحکمرانی بنادر وچندی بعد باستانداری خوزستان ولرستان

منصوب گردید. پس از خلع محمدعلی‌میرزا بایالت کرمان انتخاب شد ولی باین مأموریت نرفت و چون کرمانشاه مغشوش بود از طرف دولت برای اعادهٔ نظم و آرامش عازم کرمانشاه گردید و نواحی غرب را منظم کرد و سپس برای برقراری امنیت با سمت استانداری بفارس رفت.

نظام‌السلطنه ازفارس برای معالجه عازم اروپا گردید واواخر ۱۳۰۳ قمری ازطرف دولت احضار و والی بروجرد شد. هنگام جنك بین‌المللی اول که جمعی از آزادیخواهان از تهران مهاجرت نموده کمیته دفاع ملی را تشکیل دادند بریاست حکومت موقتی منصوب شد و مدتی در غرب بود و مجاهدین ملی بفرماندهی او با سربازان تزاری، جنگ و ستیز میکردند که داستان آن مفصل و ازحوصله این مقال خارج است.

نظام السلطنه پس از پایان جنگ جهانگیر باسلامبول و از آنجا بسویس رفت. در کابینهٔ اول‌مرحوم‌احمدقوام السلطنه ازطریق خرمشهر و بختیاری‌باصفهان و سپس بتهران آمد ودرتاریخ ۲۷ صفر ۱۳۴۰ که اوضاع خراسان متشنج بود بفرمانفرمائی آن ایالت منصوب شد و پس از یکسال و دو سه ماه استعفا داد و بطهران مراجعت و شش ماه بعد وفات کرد و درامامزاده عبدالله بخاك سپرده شد. رحمة‌الله علیه رحمة‌واسعه.

صفحه ۱۶۲، **حسن وحید دستگردی:** فرزند محمدقاسم درسال ۱۲۹۸ قمری درقریه دستگرد خیاراصفهان متولدشد وشب بیست و یکم ذی‌الحجه سال ۱۳۶۱ درطهران وفات یافت.

وحید تا سال ۱۳۱۲ دردستگرد وسپس دراصفهان بتحصیل‌ادبیات فارسی و عربی و حکمت و فقه و اصول پرداخت و مرحوم جهانگیرخان قشقائی و آخوند ملا محمد کاشانی و آقا میرزایحیی مدرس بیدآبادی از

جمله استادان او بودند.

وحید در نهضت مشروطه با آزادیخواهان همکاری داشت و در زمان جنگ بین‌المللی اول هنگام ورود ارتش تزاری باصفهان بمناسبت اشعاری که علیه متفقین برشته نظم کشیده بود ببختیاری رفت و مدتی در شلمزار، درکنف حمایت مرتضی‌قلیخان بختیاری بسربرد.

وحید ازسال ۱۳۳۶ قمری بتهران آمد ومجلهٔ ارمغان را در سال ۱۳۳۸ انتشارداد.

فهرست نامها

الف

ب

پ

ت

ث

ج

چ

ح

خ

د

ر

ز

فهرست تصاویر

صفحه

صفحه

صفحه

بعضی از تألیفات و ترجمه‌های حسین سعادت نوری
که تا کنون طبع و نشر شده است

۱ـ گلهای ادب : منتخب اشعار ۷۴ تن از شعرای معاصر (مصور)

۲ـ هشت‌سال درایران : بقلم ژنرال سایکس باحواشی و توضیحات مفصل مترجم در دو جلد.

۳ـ شهرهای معروف ایران بقلم : دکتر لوکهارت.

۴ـ جنك ایران وانگلیس برسرهرات : بقلم سروان هنت.

۵ـ تاریخ مختصرایران : تألیف سرپرسی سایکس.

۶ـ ایران در دوجنگ جهانی : بقلم ژرژ لنچوسکی

۷ـ خاك وخون ونفت : تألیف ری براك

۸ـ یادداشتهای سر آرنلد ویلسن یا اوضاع جنوب غربی ایران.

۹ـ از ملك فاروق تا جمال عبدالناصر : بقلم سرلشگر نجیب.

۱۰ـ واسموس یا لارنس آلمانی : بقلم کریستوفر سایکس.

دانشگاه حقیقی جائیست که مجموعه‌ای از کتاب فراهم شده باشد
کارلیل

تاریخ آزادی فکر - بقلم ج. ب. بری. ترجمهٔ حمید نیرنوری. رشد فکر در ادوار گذشته ومصائبی که در قرون وسطی برصاحبان فکر وآزاد اندیشان وارد آمده است. ۱۳۲۹ شمسی ۱٦٤ صفحه رقعی باجلدزرکوب ۵۰ ریال

شاهنامهٔ ثعالبی - ترجمهٔ محمودهدایت. احوال پادشاهان قدیم ایران که ابومنصور ثعالبی از روی مأخذی که در دسترس فردوسی بوده گرد - آورده است ۱۳۲۸ شمسی ۳۷۵ صفحه‌وزیری باجلد زرکوب ۱۲۰ ریال

ایران باستان - تألیف حسن پیرنیا. تاریخ قدیم از دوره مادها تا آغاز ساسانیان ۳جلد چاپ دوم ۱۳۳۳ باجلد زرکوب ۱۲۰۰ ریال

زندگانی وکارواندیشه وروزگار پورسینا - بقلم سعید نفیسی تحقیق در احوال وآثار واندیشهٔ بوعلی سینا. هنگام جشن هزاره درطهران ۱۳۳۳ شمسی ۱٤۰ صفحهٔ وزیری باچند تصویر وجلد زرکوب ۱۲۰ ریال

نادرشاه - ترجمهٔ سید محمد علی داعی الاسلام - داستان زندگانی پادشاه وجهانگشای نامی ایران بقلم دیوراند انگلیسی - بسال ۱۳۳۱ قمری درهند چاپ سنگی خورده است ٤۳۰ صفحه وزیری با چند تصویر و جلد زرکوب ۱۰۰ ریال

راحة الصدور وآیة السرور - تألیف محمد راوندی تاریخ پادشاهان سلجوقی بسال ۱۹۲۱ میلادی درلندن چاپ شده است ۵۷۰ صفحه وزیری باجلد زرکوب ۵٦۰ ریال

تاریخ غازانی - تألیف رشیدالدین فضل الله. تاریخ پادشاهی غازان بسال ۱۳۵۸ هجری قمری در لندن چاپ شده است ٤۸۰ صفحه وزیری با جلد زرکوب ٤۸۰ ریال

تذکرة الملوك - آداب دربار دولت صفوی که پروفسور مینورسکی با مقدمه وترجمه انگلیسی درلندن بچاپ رسانده ۱۹٤۳ میلادی ۳۸۰ صفحه وزیری بزرك ٤۸۰ ریال

حیات سعدی - ترجمهٔ سید نصرالله سروش تحقیق دراحوال وسخن و تعلیمات بزرگترین سخنوری فارسی بقلم الطاف حسین حالی نویسندهٔ هندی ۱۳۱٦ شمسی ۱۸۰ صفحه خشتی با جلد زرکوب ٤۰ ریال

زندگانی مانی - بقلم تقی ملك الشعراء بهار - تحقیق در بارهٔ پیامبر قدیم ایران. سخنرانی در دانشکدهٔ معقول و منقول بسال ۱۳۱۳ شمسی ۵۰ صفحه وزیری ۱۵ ریال.

ارمغان آصفی- تألیف محمد عبدالغنی دانشمند هندی. افعال فارسی باشواهد از گویندگان قدیم ۸ جزوه در ۲ جلد چاپ سنگی ۶۰۰ ریال

کافنامه - بقلم سیداحمد کسروی. یکی از پساوندهای فارسی، گرد- آورنده یحیی ذکاء ۱۳۳۱ شمسی ۴۲ صفحه رقعی ۱۵ ریال

گویش کرینگان - یکی از لهجه‌های قدیم آذربایجان تألیف یحیی ذکاء ۱۳۳۲ شمسی ۷۲ صفحه رقعی ۴۰ ریال

مآخذ مهم تتبعات ایرانی - تألیف هننیك خاورشناس معاصر به انگلیسی بامقدمه بقلم دکتر محمد معین ۱۳۲۹ شمسی ۵۶ صفحه وزیری با جلد زرکوب ۸۰ ریال



آئین سخنوری - بقلم محمد علی فروغی - علم خطابه و نمونهٔ سخنوری‌های معروف جلد اول و دوم در یکجلد ۱۳۳۱ شمسی ۵۱۲ صفحه رقعی باجلد زرکوب ۱۵۰ ریال

فرهنك نظام - تألیف محمد علی داعی الاسلام لغت جامع و کامل فارسی شامل واژه‌های قدیم و جدید و اصطلاحات و امثال و ریشهٔ کلمات فارسی در اوستا وسنسکریت ازالف تا یاء در ۵ جلد بزرك درهند بچاپ سنگی رسیده است با کاغذ و چاپ و جلد خوب ۵۰۰۰ ریال

ترانه‌های کردی - گرد آورنده دکتر محمد مکری. با ترجمهٔ فارسی وتلفظ بحروف لاتین ۱۳۲۹ شمسی ۲۰۰ صفحه وزیری باچند تصور ۶۰ ریال.

اندرز خسروقبادان- ترجمهٔ دکتر محمد دکتر محمد مکری-متن پهلوی و ترجمه فارسی ومعنی لغات و حواشی ۱۳۲۹ شمسی ۷۰ صفحه وزیری ۷۰ ریال.

مجلهٔ دانش - ادبی و تاریخی دوره اول و دوم وسوم هر یك ۱۲ شماره از سال ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۴ چاپ شده ۳ جلدوزیری و زرکوب ۶۹۰ ریال

مثنوی - ازجلال الدین محمد بلخی بتصحیح نیکلسون با نسخ معتبر جهان مقابله و بسیاری ازمشکلات مثنوی حل شده است. ازسال ۱۹۲۵ میلادی تا ۱۹۴۰ در لندن چاپ شده است ۳ جلد زرکوب ۱۳۰۰ ریال

در کتابخانهٔ دانش خیابان سعدی موجود است

